خلاصه اى از اصول كافى

نويسنده : حجة الاسلام محمد بن يعقوب كلينى

تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است

## ديباچه كتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

كتابى كه از لحاظ خواننده محترم مى گذرد ترجمه فصلى از كتاب نفيس ‍ كافى كلينى است بنام ايمان و كفر، كه ضمن تقدير از فاضل ارجمند آقاى على اصغر خسروى مترجم براى بيان مطلب ناگزير از ذكر يك مقدمه كوتاهى مى باشيم .

مطالبى كه بايد از باب مقدمه مانند فيلم زندگى از پيش چشم گذرانيد عبارت است از ظهور اسلام تحولات دوران ابلاغ وحى اوضاع آشفته ايجاد سقيفه بنى ساعده دوران حكومت خلفاء راشدين عصر خلافت اميرالمؤمنين على بن ابيطالب و امام حسن مجتبى عليه‌السلام حكومت عربى اموى معاويه و يزيد و شهادت امام حسين عليه‌السلام سيد الشهداء و ايجاد انقلاب فكرى و اجتماعى و حكومت آل مروان تا انقراض ‍ بنى اميه كه تا اوايل قرن دوم هجرى شروع مى شود؟!

## ظهور اسلام

خداوند منان بتصريح آيه ١٦٥ / سوره ٣ بر بشر منت نهاد و از ميان آنان يك شخصيتى را كه از آغاز آفرينش اعلام فرموده بود براى ابلاغ دين مقدس ‍ اسلام فرستاد و در طول ٢٣ سال دوران نزول وحى و قرآن بيست و دو هزار حكم در ضمن ٦٦٦٦ آيه قرآن بوسيله پيغمبر خاتم النبيين صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بجامعه بشر آموخت و در ٧١ روز قبل از مردن خود سرود آسمانى انك ميت و انهم ميتون ٣٢/٣٩ را شنيد و در غدير خم در دامنه كوههاى جحفه بشرحى كه در كتاب [پيام بزرگ ، بزرگ پيامبران ] نوشته ايم در برابر يكصد و بيست هزار نفر خطبه غرائى ايراد فرمود كه چند ساعت بطول انجاميد و در جهان سخنرانيهاى انسانيت از هيچ جهت نظير ندارد. در اين خطبه از مرگ خود خبر داد و جانشين و خليفه ، وزير و وصى و رهبر و راهنماى خلق و مبين و مفسر قرآن را كه بارها به ايما و اشاره مكرر متذكر شده بود، بتصريح و تاءكيد معرفى فرموده و در منظر و مرآى آن جمعيت قرار دارد تا همه ببينند و بشناسند و اطاعت نمايند.

بنابر نقل طبرى ص ٢٠٨ ج ٣ فرموده ان هذا اخى و وصيى و خليفتى فيكم او من بعدى و سمعواله و اطيعوا كتاب محمد چاپ اول محمد حسين هيكل آنگاه آيه كريمه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)آيه ٤ / سوره ٥ نازل گرديد و اتمام و قبول ابلاغ رسالت و قرآن با ابزار رضايت اعلام شد.

رسول گرامى در اين مدت باقيمانده اخبارى بسيار از آينده مسلمين داد كه از آن جمله است حديث مشهور و متفق عليه ستفرق امتى على ثلث و سبعين فرقه كلهم فى النار الا الواحده كه با چند عبارت نقل شده است .

از همان لحظه كه پيغمبر اسلام جان بجان آفرين تسليم فرمود اختلاف امت در نوشتن توصيه و مردن و وصايت و محل دفن و ولايت و غيره بشرحى كه در سقيفه بنى ساعده نوشته شده اختلافاتى رخ داد و روز افزون گرديد بطوريكه قريب پانصد نفر بنقل سيد شرف الدين در كتاب الفصول المهمه از بيعت با ابوبكر خوددارى نمودند و جنگ رده پيش آمد در نتيجه قرآن و احكام آنچنان كه بايد و شايد آموخته و عملى نشد (بشرحى كه در تاريخ مفصل اسلام نوشته ايم).

## قرآن در خلافت ابوبكر

جمعى جاه طلبان بنابر توطئه قبلى كه از روز پس از غدير خم شروع شد پيمان بستند كه نگذارند اسلام مسير خود را كه پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده طى كنند و لذا پس از مردن پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سقيفه بنى ساعده را ايجاد كردند و ابوبكر را بصورت جمهوريت حزبى انتخاب نمودند ولى او مواجه با چند دسته و حزب مخالف شد كه از آنجمله مسيلمه كذاب طليحه سجاح تميمى اسود عنسى علقمه بن علاثه ام رفل سلمى مرتد مدعيان نبوت و مرتدين بودند كه جنگ رده بوجود آوردند و ابوبكر با انقلابات عميقى مواجه شد و بارها گفت اقيلونى اقيلونى و لست بخير منكم و فيكم ابوالحسن (١)

در اين ٣ سال حكومت ابوبكر كه خودش اهليت علمى نداشت نتوانست قرآن را آنچنان كه شايسته است بيك صورت واحد نشر و تعميم دهد.

## قرآن در خلافت عمر

عمر بن خطاب بر خلاف اجماع و انتخاب بصورت ولايتعهدى بدستور ابوبكر بر كرسى خلافت نشست و در امور سياسى سرو سامانى داد ولى در كار دين چون وارد نبود قرآن بحال اجمال و ابهام باقى ماند مگر در مواردى كه بعلى بن ابيطالب عليه‌السلام ارجاع مى شد و او كه باب مدينه علم بود مشكلات را حل مى كرد و ٦٣ بار عمر گفت لولا على لهلك العمر (اگر على نبود عمر هلاك مى شد)

چون آموزش و پرورش و نشر معارف دين و احكام شريعت بايد با صلح و سلم و محيط امن و آرامش تعليم شود تا تشنه گان وادى خلافت سيراب گردند دوران عمرى هم فتوحات و جنگها و اختلاط و امتزاج ملل و نحل فرصتى براى درس قرآن و بيان احكام آنچنان كه شايسته بود نداد تا عمر راهم كشتند سال -.

## قرآن در خلافت عثمان

چون دوره به عثمان رسيد كه او هم بحكم شمشير شوراى شش نفرى كه اكثريت آن باز در دست امويان بوده بر اريكه خلافت تكيه زد حكومت عربى خاصى متمايل باموى تشكيل داد و موضوع انتخاب و ولايتعهدى از بين رفت بلكه بصورت توطئه شوراى حزبى بضرب الاجل شمشير برگزار و انتخاب شد و امويان در آراء عثمان تاءثير بسزا يافتند و تحولاتى ريشه دار بوجود آوردند و عثمان كه عزم راسخ نداشت ناسخ و منسوخ بسيار براى فرمانروايان طرفداران اموى صادر مى كرد كه بدين جرم كشته شد و فقط كار مثبتى كه انجام شد بالضروره انجمنى از كتاب وحى تشكيل دادند و پس از تبادل افكار ناگزير همانها كه مى گفتند ما به قرآن على احتياج نداريم ناچار شدند على بن ابيطالب عليه‌السلام را رئيس آن انجمن نمايند و قرآن ها را با قرآن على بن ابيطالب تطبيق دهند و تنظيم كنند و همه اوراق قرآن هاى متفرقه را جمع نمايند و فقط قرآنى كه به امضاء على عليه‌السلام رسيده و او كاتب وحى بود بنحوى كه سايه صفت از پيغمبر خدا و نزول وحى غفلت و جدائى نداشت قرآن را تنظيم نمودند و شش قرآن از روى آن نوشتند و بشرحى كه در آخر قرآن هاى چاپ مصر است تمام مسلمين را موظف نمودند از آن تبعيت نمايند. «بمقدمه ترجمه و تفسير قرآن نگارنده مراجعه شود»

در اين عصر هم فرصتى كامل براى نشر احكام دست نداد و تحولات فكرى و انديشه جمع مال و صرف در راه حزبى و فعاليتهاى سياسى ميدان بدرس ‍ و بحث قرآن و نشر احكام نمى داد.

## قرآن در خلافت امام على بن ابيطالب عليه‌السلام

اوضاع آشفته ، اختلافات حزبى و سياسى مردم را بناچار بساحت مقدس ‍ شاه اولياء و پيشواى متقيان تجمع داد و باصرار و تاءكيد و سوگند زمام امور را باو قبولاندند بشرحى كه در خطبه شقشقيه مى فرمايد آنچنان بر من هجوم كردند كه نزديك بود حسنين زير پاى مردم هلاك شوند امام براى مردم در عمر خود اقامه دليل و حجت مى نمود و خطاياى گذشته گان را در آنچه مرتكب شده بودند و بر خلاف هدف آسمانى پيغمبر اسلام بود مى فهمانيد و روى بر مى گردانيد و آنها اصرار مى نمودند و سوگند مى دادند تا آنكه قبول كرد و سر بلند نمود عرض كرد:

اللهم انت تعلم انه لم يكن الذى كان منا منافسه فى سلطان و لا الناس ‍ شى ء من فضول الطعام ولكن لنرد المعالم فى دينك و نظهر الصلاح فى بلادك سقيفه ص ١٣٢

پروردگارا تو ميدانى آنچه از ما سر زده براى رقابت و ميل و رغبت بسلطنت و حكومت دنيا نبود و نيست و خواهش و التماس چيزى براى زياد شدن خوراك رنگين كردن سفره طعام نبود.

بلكه منظور من از قبول اين زمامدارى اين است كه معالم دين و معارف شريعت و آثار احكام سيد المرسلين را بمردم بياموزم و خير و صلاح آنها را در شهرها و بلاد و كشورهاى تو ظاهر و آشكارا سازم كه نگويند نمى دانستيم براى اينكه مردم در بى خبرى از قرآن و دين نمانند.

مردم على را مى شناختند مى دانستند او بلندگوى عدالت الهى و مجرى آنست معذلك آنهائى هم كه از حاشيه نشينان مجمع جاه طلبان بودند هنوز چشمداشت بمال و منصب دنيا داشتند و با خود گفتند شايد بتوان از على عليه‌السلام فرمانى بگيرند و كام دلى بر گيرند.

اما اميرالمؤمنين على عليه‌السلام امام متقيان و پيشواى مؤمنان و صوت عدالت اجتماعى و حق گو و حق جو بود و جز بحق عمل نمى كرد و در راه حق از سرموئى نمى گذشت .

در دوران پنج ساله خلافت خود شروع كرد به قرآن فرمانروائى نمود در شوارع و طرق و معابر و مساجد و ميدان ها و معركه هاى جنگ و بزم صلح و چهار سوق بازار سواره و پياده حتى در رجزهاى جنگ قرآن مى خواند و احكام مكاسب و متاجر را به مردم مى آموخت آنها را به وظيفه فردى و اجتماعى و به عدالت و تقوى و زاد و توشه آخرت دعوت مى كرد و در قريب چهار سال نمى توانستند بياموزند كتب تاءليفات اميرالمؤمنين نهج البلاغه ٢٦ جلد كلمات قصار او بهترين نمونه صدق گفتار است . (٢)

اما جاه طلبانى كه ديدند با اين شخصيت آسمانى كه بهيچ منطق حاضر نيست ذره اى از حق و عدالت عدول كند منظور آنها تاءمين نمى شود مانند معاويه طلحه زبير و غيره دور عايشه را گرفتند و او را بخون خواهى عثمان متهم ساختند و جنگ جمل را بر پا نمودند و پس از آن جنگ صفين را معاويه توطئه ديد و جنگ خوارج را مشتركا و تمام وقت امام عادل را گرفتند و تا او را كشتند.

## خلافت امام حسن مجتبى عليه‌السلام

فتنه هاى جنگ آميز و شورش ها و قتل اميرالمؤمنين على عليه‌السلام نشان مى داد كه معاويه و همكارانش هرگز نخواهند گذاشت امام حسن مجتبى عليه‌السلام خلافت و حكومت نمايد لذا به تدابير حيل و سياست و زر و زور و فريب و مكر افسران ارشد و ياران ناپايدار امام حسن مجتبى عليه‌السلام كار بصلح انجاميد صلحى كه اثرش كمتر از جنگ سيد الشهدا عليه‌السلام نبوده بشرحى كه در زندگانى امام حسن عليه‌السلام نگاشته ايم و اهميت آينده صلح امام حسن عليه‌السلام در پيشگوئى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آشكار بود.

صلحنامه بهانه اى براى معاويه بود تا امام حسن مجتبى عليه‌السلام به كنار برود و معاويه بعهد شكنى و ناپايدارى بكرسى مراد بنشيند و جناياتى كه معاويه و آل ابوسفيان و آل مروان مرتكب شدند بنابر آنچه مقريزى در كتاب خصومت بين بنى هاشم بنى اميه نوشته و نويسنده در كتاب زندگانى امام حسين عليه‌السلام قسمتى را شرح داده ام و در تاريخ مفصل اسلام نگاشتيم بى شمار است .

دوران اموى هزار ماه طول كشيد و ١٤ خليفه حكومت نمودند كه به شجره ملعونه در قرآن ياد شد. و در قدر مى فرمايد ليله القدر خير من الف شهر شب قدر بهتر از هزار ماه است قدرى كه على سرنوشت مسلمين را نگاشت و بدست آنها داد بهتر از هزار ماهى است كه خلفاى اموى مست و لايعقل در محراب و منبر چون ميمون و انتر بنابر خواب پيغمبر بالا مى رفتند بنى اميه اسلام را فقط براى حكومت و سلطه و سلطنت بر جان و مال و خون مردم مى خواستند و حتى قرآن هر كجا مخالف ميل آنها بود مكتوم مى داشتند چنانچه معاويه بابن عباس نوشت از تفسير قرآن جز بنظر ما خوددارى كن (براى اطلاعات بيشتر بكتاب عاشورا چه روزيست مراجعه فرمائيد).

دوران معاويه گذشت و يزيد جوان مست مغرور مخمورى كه در روى زينهاى اسبها در بيابانهاى سرسبز شامات با مادرش و سگها و ميمون ها و تازيهاى شكارى رقاصه ها و ساقيها مى گذرانيد بر اريكه سلطنت نشست و سه خيانت غير قابل جبران نمود: اول امام حسين عليه‌السلام را با يارانش در روز عاشورا كشت !! دوم فرمان قتل عام مردم مدينه را داد بطورى كه خون در كوچه ها راه افتاد و به ١٢ هزار دختر تعدى نمودند سوم منجنيق بست تا خانه كعبه را خراب كنند كه اثرى از اسلام باقى نماند ولى خداوند طومار عمرش را درهم پيچيد و در سى سالگى هلاك شد در اين دوران هزار ماهه هم نامى از قرآن و دين و احكام و شريعت نبود مگر بنفع آنها تمام شود و رجال بزرگ را تبعيد و متوارى و قتل عام نمودند و درب خانه آنها را گچ گرفتند و خاندان آنها را نابود ساختند تا دوران بنى مروان هم بپايان رسيد و بدست ابومسلم اصفهانى از خراسان ايرانيان قيام نمودند تا حق از دست رفته ائمه معصومين عليهم‌السلام را بگيرند ولى در خلال عمل زمام از بنى اميه گرفته شد اما بدست بنى عباس سپرده شد (بشرحى كه در تاريخ مفصل اسلام جلد اول نگاشته ام).

قابل توجه خوانندگان

در اين فترت و دوران تحول فرصتى پيش آمد كه امام سجاد عليه‌السلام بصورت دعا حقايق را حفظ فرمود و امام محمد باقر عليه‌السلام هزار نفر از جوانان صحابه را برگزيد و بآنها درس علم و فضيلت آموخت و آماده مستعد كرد تا دوران مكتب كامل اسلام را فرا گيرند در نيمه قرن دوم مكتب امام جعفر صادق عليه‌السلام گشوده شد.

يكى از شاگردانش جابر بن حيان بود كه بيش از ٣١٠ جلد كتاب در فنون مختلف نوشت و ١١٠ كتاب او به زبانهاى زنده دنيا ترجمه شد و چندين اختراع شيميائى نمود كه هنوز مورد استفاده مى باشد اكسير اعظم را او اختراع نمود كه پس از ١٢ قرن بدان فرمول در سويس طلا ساختند و در جرايد دنيا منتشر نمودند كه فرمول جابربن حيان شاگرد امام جعفر صادق عليه‌السلام است .

(جلد سوم زندگانى امام صادق ص ١٧٨ ١٥٦)

در فترت سياست اموى و عباسى موقع مقتضى بدست آمد تا امام صادق عليه‌السلام در طول نيم قرن مكتب جعفرى را تاءسيس نموده تشكيل داد و در اين مدرسه قريب ٢٠ هزار دانشمند بزرگ كه هر يك از آنها براى يك كشورى زمامدارى نمودند تربيت فرمود از اين بيست هزار نفر چهار هزار مدرس فحل و فقيه نيرومند و صاحب نظر تربيت كرد از اين چهار هزار نفر چهارصد نفر مصنف و مؤ لف بوجود آورد و بآنها تعليم فرمود كه اصول علمى اسلام را بنويسند و آنها بنام اصول اربع مائه «چهارصد اصل» كتب خود را نوشتند و به امضاء امام عليه‌السلام رسانيدند و از ميان اين اصول تا عصر امام زمان (عج) بحث اصولى بود امام صادق عليه‌السلام بنابر شرحى كه در سه جلد زندگانى آن حضرت داده شد به تنهائى ٢٢٠ رشته علم تدريس مى فرموده احتجاجات حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام به دنباله مكتب جعفرى و احتجاجات عميق و ريشه دار امام رضا عليه‌السلام در كاخ امپراطورى مامون عباسى و احتجاجات امام هادى عليه‌السلام و عسكرى عليه‌السلام دنباله آن بود تا در نيمه قرن سوم عصر حضرت عسكرى عليه‌السلام علمائى بزرگ در انديشه تجمع اصول اربع مائه بر آمدند و شيخ كلينى كتاب نفيس كافى را نوشت كه امام فرمود كافى لشيعتنا و ابن بابويه صدوق كتاب من لايحضره الفقيه را و شيخ طوسى تهذيب و استبصار را نوشتند اين چهار كتاب خلاصه فشرده اصول اربعمائه مى باشد.

و پس از اين چهار كتاب چهار كتاب ديگر از چهار شخصيت ديگر تتميم و تكميل گرديد.

و سائل شيخ حر عاملى وافى فيض كاشانى بحارالانوار علامه مجلسى مستدرك الوسايل شيخ نورى .

مؤ لف كافى حضرت ثقه الاسلام كلينى (كلين بفتح كاف نام قريه اى از قراء ورامين است و اينك از توابع تهران بشمار مى رود).

محمد بن يعقوب بن اسحق كلينى رازى متولد ٣٢٩ از محدثين عالى مقام بود كه در مدت بيست سال و اين كتاب را تاءليف نمود. كافى مشتمل بر ٣٤ كتاب است .

اصول كافى مشتمل بر عقل جهل توحيد حجت ايمان و كفر و دعا و فضل قرآن و كتاب عشره است .

فروع كافى مشتمل بر ٢٦ كتاب است : طهارت حيض جنايز صلوة زكوة صيام - حج جهاد معيشت تجارت نكاح عقيقه طلاق تدبير كتابه صيد ذبايح اطعمه اشربه و غيره كه تمام كتب فقه را تشكيل مى دهد.

روضه كافى فقط اخبار راجع به خمس است .

شيخ طوسى كتب ديگرى را هم نسبت به كلينى داده كه در اين و جيزه نمى گنجد.

اما سخن ما درباره كتاب ايمان و كفر اولين كتاب كافى كلينى است كه درباره ايمان و كفر است .

## كتاب كافى و شرح و ترجمه هاى آن

قديمترين كتاب جامع فقه و حديث فرقه اماميه كه مدار عمل اصحاب اثنى عشريه است كتاب كافى است كه اكثر آن عين عبارات اهل بيت عصمت و طهارت است . اين كتاب در ٤ جلد شامل اصول فروع روضه است و داراى ١٦١٩٩ حديث مى باشد كه ٥٠٧٢ حديث صحيح و ١٤٤ حديث حسن و ١١١٨ حديث موثق و ٣٠٢ حديث قوى و ٩٠٨٥ حديث ضعيف دارد بسيارى بر اين كتاب نفيس شرح و حاشيه نوشته اند كه مشهورترين شروح كافى از اين قرار است :

شرح مجلسى

علامه مجلسى ملا محمدباقر بن محمدتقى متوفى ١١١١ شرحى بنام مرآة العقول نوشته چاپ شده .

شرح ميرداماد

محقق داماد ميرمحمدباقر بن محمدالحسينى استر آبادى شرحى بنام الرواشح السماويه نوشته .

شرح قزوينى شيخ خليل بن غازى قزوينى متوفى ١٠٨٩ بنام الشافى بر كافى نوشته است .

شرح اصول كافى ملاصدرا بشرحى كه در فهرست مدرسه سپهسالار است . ص ٢٥٧

شرح اصول كافى ملاصالح نسخه خطى مدرسه سپهسالار ص ٢٥٩

شرح اصول كافى بحرانى على بن حسين پلادى بحرانى سال ١٢١٩ نسخه مدرسه سپهسالار ص ٢٦١

شرح صافى

ملا خليل قزوينى شرح بنام الصافى در چند مجلد بر كافى نوشته است كه در ١٠٦٤ شروع كرده و ١٠٧٤ خاتمه يافته .

شرح نائينى

سيد محقق حكيم ميرزا رفيع الدين نائينى ابن سيد حيدر طباطبائى كه از اجداد مرحوم جلوه بوده شرحى بنام حاشيه بر كافى نوشته كه مفصل است .

شرح مازندرانى

ملا محمد صالح بن احمد بن شمس الدين سروى مازندرانى داماد مجلسى متوفى ١٠٨٤ شرحى بر كافى نوشته است .

شرح ملا رفيع گيلانى

شيخ عارف كامل ملا رفيع الدين محمد بن مؤمن جيلانى متوفى ١١٦٠ صاحب كتاب الذريعه الى حافظ الشريعه كه غير از الذريعه الى مكارم اخلاق الشريعه راغب اصفهانى است و غير از الذريعه الى تصانيف الشيعه كه مدرك و منبع اين شرح است مى باشد» شرحى بر كافى نوشته است كه نسخه اى از آن در مكتبه حجة الاسلام آقاى سيد على فانى اصفهانى نزيل نجف است .

شرح ملاهادى مازندرانى

ملامحمد هادى بن ملا محمد صالح مازندرانى متوف در فتنه افاغنه بنابر نقل علامه مجلسى شرحى بر كافى نوشته است .

شرح بختيارى

شيخ يعقوب بن ابراهيم بن جمال بن ابراهيم بختيارى حريرى متوفى ١١٤٧ شرحى بر كتاب كافى نوشته كه نسخه آن در مدرسه بروجردى در نجف است

الذريعه جلد ١٤ ص ٢٩

و شروح ديگرى نيز از متاءخرين نوشته شده است تا ١٦ شرح آنرا اطلاع داريم .

## ايمان و كفر

ايمان محور آموزش اسلام ، ايمان بمعنى گرويدن و تصديق كردن و وثوق و اطمينان پيدا نمودن است .

ايمان بمعنى تسليم است كه اولين مرحله اسلام است . و بعد مراحل قوت و يقين و اطمينان و ايمان است در برابر كفر كه بمعنى تكذيب و انكار آمده

ايمان بمعنى خضوع و انقياد و تصديق مطلق ، و ثبات و فضيلت نيز آمده است .

در اصطلاح ايمان بما انزل الله و بكل ما جاء به النبى مى باشد و اصل عقيده است كه بر سه پايه اقرار بزبان و عمل بار كان نيز استوار است و فرع آن عمل به اوامر و نواهى تعليمات پيغمبر خدا و اطاعت هدايت سيد انبياء مى باشد،

ايمان درجاتى و حقيقتى و آثارى دارد كه از روى آن مى توان درجات مؤمنين را شناخت .

## كفر

بمعنى انكار تكذيب پوشش ظلمت نادانى جهل تفرقه ظلم و جور آمده است و در اصطلاح طى مراحل پوشش است تا بوجود برسد. عرفاء گفته اند: كفر از مقتضيات اسماء جلال است كه بلا شروع مى شود لا اله الا الله و پوشيدن كونين است بر دل خود و برگشتن از طاغوت نفس ‍ است كفر انكار مثل است «بكسر ميم» و رؤ يت مثل «بفتح ميم»

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از ره عشق سرسرى نتوان رفت  |  | بى ديده ره قلندرى نتوان رفت  |
| خواهى كه تو از كفر بيابى ايمان  |  | تا جان ندهى بكافرى نتوان رفت  |

ايمان لازمه علم برهانى است و علم برهانى حركت عقل از صورتهاى حسى و انعكاس آن در نفس بسوى صورتهاى خيالى است .

اين صورتها نماياننده حقايق برتر است كه فكر را بسوى آن هدايت مى كند.

## ايمان

محور شريعت اسلام است كه كليه اعمال بر اساس ايمان استوار است و نسبت مستقيمى از جهت كميت و كيفيت و ثواب با ايمان دارد.

هر اندازه ايمان قوى تر و استوارتر، عمل بار كان ثابت تر و صالح تر و خالص تر است .

ايمان با تقوى همدوش است و هر اندازه ايمان محكم تر باشد تقوى و پرهيز كارى بيشتر است و لذا در متن كتاب ، آيات و احاديث بسيارى ملاحظه مى فرمائيد كه درباره انگيزه ايمان و تحكيم مبانى ايمان و تزييدار كان ايمان و مصونيت ايمان از وسايس شيطانى تعليم فرموده است كه مؤمن هدف و غايت اصلى اسلام در مكتب دين اين چنين تربيت مى شود.

(الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ)

مؤمن آنست كه چشم غيب او باز باشد.

چون در اين سطور مختصر نمى توان كليه مبانى ايمان و آثار مؤمن و مراتب و مراحل تكامل ايمان را متذكر گرديد خوانندگان عزيز را به كتب مربوطه و توجه به متن كتاب ايمان كافى دعوت مى نمائيم . (٣)

اميد است زحمات جناب آقاى خسروى در ترجمه كتاب ايمان و كفر علامه كلينى رضي‌الله‌عنه شمع فروزان هدايت خاندان هاى فارسى زبان باشد و اين خدمت موجب افتخار ايران و ايرانيان و عالم تشيع و وسيله شفاعت اهل بيت عصمت و طهارت عليهم صلوات الله اجمعين از نويسنده و مترجم و خواننده گردد. آمين يارب العالمين

تهران / حسين عماد زاده

## پيشگفتار

سپاس بى پايان خداوندى را كه پروردگار عوالم وجود، و هستى بخش ‍ آفريدگان و پديد آرنده آسمانها و زمين است . درود فراوان بر روان پاك پيامبر برگزيده خدا محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باد كه نخستين بنده شايسته خدا و افضل پيامبران مقرب او، و بهترين آفريده او و رحمت و مكرمت او بسوى جهانيان است ، و بر عترت پاك و معصوم آن وجود مقدس كه از هر آلودگى و ناپاكى منزه و مبرايند.

مدتها در اين انديشه بودم كه توفيقى حاصل آيد تا بتوانم اثرى از خود باقى گذارم كه مورد استفاده جمعى از برادران ايمانى قرار گيرد. تا پس از گذشت ايامى ايده خود را جامه عمل پوشانده اقدام به ترجمه و تنظيم كتاب حاضر بنام «گزيده اى از اصول كافى در مبانى دين اسلام» كه مطالعه آن ، خواننده را با معارف دين و حقايق اسلام آشنا مى سازد، نمودم .

ناگفته نماند همانطور كه استاد ارجمند و دانشمند شهير جناب آقاى عمادزاده در ديباچه خود بر اين كتاب مرقوم فرموده اند، اصول كافى مشتمل بر سى و چهار كتاب در موضوعات مختلف و هر يك جامع روايات و احاديثى است و رشته مخصوصى از علوم و معارف اسلامى كه از زبان درربار پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اميرالمؤمنين و ساير ائمه اطهار عليهم‌السلام صادر شده و علامه شهير عالم تشيع حجه الاسلام كلينى رحمه‌الله با تحمل زحمات توان فرسا در جمع آورى اين اخبار از منابع صحيح و موثق و تجزيه و تبويب آنها بصورت كليات اصول كافى كه از جمله : كتاب الحجه كتاب التوحيد كتاب الايمان و الكفر و غيره مى باشد تاءليف و تحويل عالم تشيع و علاقمندان به فرا گرفتن معارف دين مبين اسلام از منابع اصلى آن كه همانا خاندان آل عصمت و طهارت مى باشند نموده است .

# بخش اول : در حقيقت ايمان و لوازم آن

علت اينكه براى ترجمه ، ابتدا كتاب ايمان و كفر را برگزيدم اينست كه مباحث اين قسمت چنانكه از نام آن پيداست با سرنوشت سعادت و شقاوت انسانها بستگى دارد و شناختن لوازم ايمان و تميز دادن فضائل اخلاقى و كمالات معنوى از رذائل نفسانى و مفاسدى كه از بى ايمانى و كفر و نفاق عارض اجتماع بشرى مى شود در درجه اول اهميت قرار دارد. و لذا نگارنده بلحاظ اهميت خاص اين قسمت از كتاب ، بترجمه آن مبادرت نمود. از خداوند منان مسئلت دارم توفيق ترجمه ساير مباحث اين كتاب پر ارج و بى نظير را نيز عنايت فرمايد تا هرچه زودتر در معرض استفاده خوانندگان محترم قرار دهد.

ضمنا همانگونه كه در ديباچه جناب آقاى عماد زاده فهرست شروح و ترجمه هائيكه بر اصول كافى توسط علما و محترمين نوشته شده مطالعه فرموديد، هر يك از آنها مورد استفاده سرشار خوانندگانى در عصر خود بوده و هست ولى با ملاحظه شرايط زمان و مكان ، مخصوصا در زمان حاضر كه زندگانى ماشينى و بهزيستى و تجمل پرستى گرفتاريهاى فوق العاده اى ببار آورده كه ايجاب مى كند شبانه روز در تلاش تاءمين معاش و كمبودهاى ضرورى و غير ضرورى زندگى بود و مجال كافى براى همگان دست نمى دهد كه كتب و تراجم مفصل و مشروح را مطالعه نمايند، لذا نگارنده در اين نكاتى را كه ذيلا ملاحظه مى فرمائيد رعايت نموده است :

١ - حتى الامكان سعى شده احاديث ، به فارسى روان ترجمه شود تا فهم معانى آن بر تمام خوانندگان آسان باشد.

٢ - از مجموع احاديثى كه در يك موضوع در موارد مختلف با مضامين مشابه وارد شده آنچه را كه جامعتر و متضمن مفاهيم احاديث مشابه ديگر در همان موضوع است انتخاب و ترجمه شده نتيجه اينكه خواننده محترم با مطالعه يك يا چند حديث در باب خاصى از مطالعه ساير احاديث آن باب بى نياز مى گردد.

٣ - براى برخى از خوانندگان گرامى كه از زبان و ادبيات عرب بهره اى دارند، بعضى آيات قرآن كريم را كه ائمه اطهار عليه‌السلام در بياناتشان مورد استناد قرار داده اند، با متن بعضى از احاديث كه داراى عبارات كوتاه و موجز و حفظ آنها در ذهن خواننده آسان است عينا بخط نسخ كليشه شده و در اين كتاب آورده شده تا بيشتر مورد استفاده قرار گيرد.

٤ - بملاحظه روان بودن ترجمه ، سعى شده با تقدم و تاءخر ترجمه بعضى جملات عربى (مانند خبر و مبتداء صفت و موصوف فاعل و مفعول) بترجمه كتاب كاملا جنبه فارسى داده شود بدون آنكه تغييرى در مفهوم احاديث بوجود آيد.

٥ - چون سلسله روات احاديث ترجمه شده در اصول كافى مضبوط است از لحاظ رعايت اختصار از درج آنها خوددارى و فقط ترجمه متن احاديث مذكور گشته .

يادآورى اين نكته نيز لازم است كه چون پاره اى از اخبار و احاديث معضله از جمله اخبار مربوط به آفرينش حضرت آدم عليه‌السلام و ذرارى آن بزرگوار و يا سرشت مؤمن و كافر و امثال آنها به اذهان ساده برخى از خوانندگان باصطلاح دير هضم و تجزيه تحليل آنها نياز بشرح و بسط و توضيح بيشترى است ، و كتاب ما كه گزيده ايست از آن مفصلات و گنجايش ‍ شرح و بسط زيادى نداشت و فقط منظور ما از درج اينگونه احاديث اين بود كه بابى را از سلسله مطالب كتاب ايمان و كفر فرو گذار ننمائيم ، لذا توجه اين قبيل خوانندگان را به ترجمه ها شروح مفصلى كه دانشمند محترم جناب آقاى عمادزاده در ديباچه خود فهرست آنها را مرقوم فرموده اند معطوف مى داريم . فقط بعضى از آنگونه اخبار كه توضيحات مختصرى داشته با اقتباس از شرح علامه مجلسى رحمه‌الله در پاورقى گنجانيده شده از ارباب فضل و دانش و خوانندگان محترم ملتجى است ضمن مطالعه ، چنانكه به اشتباه و خطائى در ترجمه و تنظيم بعضى از مطالب واقف گردند توسط ناشر (كتابفروشى اميرى) مترجم را مطلع فرمائيد تا بخواست خداى متعال در چاپهاى بعدى تصحيح و تذكر داده شود.

در خاتمه لازم است از مساعى جناب آقاى اميرى مدير كتابفروشى اميرى كه طبع و نشر اين كتاب از لحاظ تهيه كاغذ مرغوب و خطاطى و كليشه نمودن خطوط عربى كه خود جلوه خاصى به زيبائى كتاب بخشيده سعى بليغ مبذول فرموده است سپاسگزارى نمايم . و همچنين از مدير و كاركنان چاپخانه خرمى كه در چاپ و حروفچينى كتاب متحمل زحماتى گرديده اند قدردانى و مزيد توفيق همگى را از خداوند منان مسئلت دارم .

على اصغر خسروى

## بخش اول : در حقيقت ايمان و لوازم آن

بسم الله الرحمن الرحيم

سرشت مؤمن و كافر چگونه ايجاد شد؟

در اين باره هفت حديث بطرق مختلف وارد شده است كه اجمال آن بشرح ذيل است :

١ - از على بن الحسين عليهما‌السلام روايت شده كه : خداوند پيامبران را از طينت عليين (٤) (سرشت آسمانى) خلق كرده هم دلهايشان را و هم پيكرهايشان را و دلهاى مؤمنان را نيز از همان طينت آفريده ولى پيكرشان را از نشيب و پائين تر از آن ؛ كافران را از طينت سجين (٥) آفريده است هم دلهايشان را و هم پيكرهايشان را آنگاه در آميخت بين دو نوع سرشت و از اين جهت است كه از مؤمن كافر تولد يابد و از كافر مؤمن بوجود آيد، و از اينجاست كه مؤمن به بدكردارى افتد و كافر به خوش كردارى رسد، دلهاى مؤمنان شائق باشد بدانچه از آن آفريده شده اند و دلهاى كافران شائق باشند بدانچه از آن آفريده شده اند.

٢ - در حديث ٤ ابى حمزه ثمالى گويد از امام باقر عليه‌السلام شنيدم مى فرمود خداوند ما را از اعلى عليين آفريد و دل شيعيان ما را از همان كه ما را آفريد خلق نمود و تن آنها را از نازلتر از آن آفريد و لذا دل در هواى ما دارند، براى اينكه دل آنها با ما هم سرشت است . سپس آيات ١٨ تا ٢١ سوره مطففين را:

(كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ ﴿[١٨](http://tanzil.ir/#83:18)﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ ﴿[١٩](http://tanzil.ir/#83:19)﴾ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ ﴿[٢٠](http://tanzil.ir/#83:20)﴾ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ)

(نه ، هرگز، براستى كه كتاب نيكان در عليين است ، تو نمى دانى كه عليين چيست ، كتابى است نوشته شده كه مقربان بر آن گواهند) بخواند. آنگاه فرمود: دشمنان ما را از سجين آفريده و دل پيروان ايشان را از ماده اى كه خودشان را آفريد و تنشان را از ماده ديگرى آفريد و لذا دل در هواى آنان دارند زيرا با آنها هم سرشت مى باشند. سپس آيات ٧ تا ١٠ سوره مطففين را:

(كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ ﴿[٧](http://tanzil.ir/#83:7)﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ ﴿[٨](http://tanzil.ir/#83:8)﴾ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ ﴿[٩](http://tanzil.ir/#83:9)﴾ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ)(نه ، هرگز، براستى كه كتاب بدكاران در سجين باشد و تو نمى دانى كه سجين چيست ؟ كتابى است نوشته شده واى در آنروز بر دروغگويان .) تلاوت فرمود.

## خلقت آدم عليه‌السلام چگونه بود؟

در سرشت مؤمن و كافر

از امام صادق عليه‌السلام : خداى متعال چون اراده فرمود آدم عليه‌السلام را بيافريند جبرئيل عليه‌السلام را در ساعت اول روز جمعه ماءمور نمود كه با دست راست از آسمان هفتم تا آسمان دنيا از هر آسمانى مشتى خاك بر گرفت و مشتى ديگر از هفتمين طبقه بالاى زمين تا هفتمين طبقه پائين آن برگرفت . سپس دستور داد مشت اول را بدست راستش و مشت ديگر را بدست چپش نگاه داشت ، پس آنچه در مشتان خود داشت دوبار بشكافت پس يكبار خاكى را كه از زمين برداشته بود بپاشيد بار ديگر خاكى را كه از آسمانها برداشته بود پاشيد به مشت خاك دست راستش گفت : از تو است پيامبران و فرستادگان و اوصياء آنها و صديقان و مؤمنان و سعادتمندان و كسانيكه بخواهم گراميشان گردانم پس فرض شد بر آنها آنچنان كه فرمود و به مشت خاك دست چپ نيز گفت : از تو است جباران و مشركان و كافران و سركشان و آنانكه خواريشان را بخواهم . بر آنها نيز آنچه گفته بود واجب آمد.

سپس هر دو سرشت باهم در آميختند، و اينست تفسير گفته خداى متعال :

(إِنَّ اللَّـهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَىٰ)

(براستى كه خدا شكافنده دانه و هسته است) دانه سرشت مؤمن است كه خداوند دوستى خود را در آن قرار داده ، و هسته ، سرشت كافر است كه از هر خيرى بدور است . و خداى متعال فرموده است :

(يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ)

(بر آرد زنده را از مرده و بر آرنده مرده از زنده)

زنده آن مؤمنى است كه سرشتش از سرشت كافرى برآيد، و مرده آن كافرى است كه از سرشت مؤمن برآيد مقصود از زنده مؤمن است و مقصود از مرده ، كافر؛ و اينست معنى گفتار خداى عزوجل :

(أَوَمَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ)

(و آيا كسيكه مرده بود و ما زنده اش كرديم ، مرگ او، آميزش سرشت او با سرشت كافر است ، زنده شدنش آنگاه است كه خداى متعال بفرمان خود آنها از هم جدا سازد ...

اخبار ديگرى نيز در اين مورد بيان گرديده كه علامه مجلسى رحمه‌الله اين خبرها را از اخبار متشابهه و بسيار مشكل دانسته و ما از لحاظ اختصار بهمين چند روايت اكتفا نموديم .

## در بيان شمه اى از حكمت آفرينش

حبيب سجستانى گويد از امام باقر عليه‌السلام شنيدم مى فرمود: چون خداى متعال ذريه آدم عليه‌السلام را از پشتش برآورد تا به پروردگارى خود و نبوت پيامبران از آنان پيمان گيرد، نخستين پيامبرى كه به پيامبرى او از ايشان پيمان گرفت ، محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود سپس خداوند به آدم عليه‌السلام فرمود: بنگر كه چه مى بينى ؟ آدم عليه‌السلام به ذراريش نگريست ، ديد بمانند مورچگان فضاى آسمان را پر كرده اند پس عرض كرد: پروردگارا، چه بسياراند ذرارى من ؟! براى چه آنها را خلق كرده اى و براى چه منظورى از آنان پيمان مى گيرى ؟!

خداى متعال فرمود: براى آنكه مرا بپرستند و براى من شريكى قرار ندهند و به پيامبرانم ايمان آورند و از آنان پيروى نمايند. آدم عليه‌السلام عرض ‍ كرد: پروردگارا، سبب چيست كه بعضى از ذره ها بزرگتر از بعضى ديگر و برخى از آنها داراى نورى زياد و برخى داراى نورى كم و برخى ديگر اصلا فاقد نور و روشنى است ؟!

خداوند فرمود: اينطور آفريدم آنان را تا بيازمايم در تمام حالاتشان .

آدم عليه‌السلام عرض كرد: پروردگارا، اجازه مى دهى تا سخن گويم ؟ خطاب رسيد: سخن بگو كه جانت از من است و طبيعتت برخلاف هستى من است .

آدم عليه‌السلام عرض كرد: پروردگارا، كاش همه را يكسان خلق مى كردى : در شرايط واحد به يك اندازه و به يك طبع و يك خوى و يكرنگ و عمرهاى مساوى و روزيهاى برابر كه بر يكديگر ستم روا ندارند و بهم ديگر حسد نبرند و باهم دشمنى نكنند و در هيچ مورد باهم اختلاف پيدا ننمايند.

خداى متعال خطاب فرمود: اى آدم ، به نيروى روحى كه من بتو افاضه كرده ام گويا شدى و با طبع ناتوانت آنچه را ندانى بر زبان آورى . منم آفريدگار جهان . به علم خود خلقت جهانيان را مختلف قرار دادم ، و بخواست خود فرمانم را در ميان آنان اجرا كنم ، و بتدبير و تقدير من بگردند. در آفرينشم تغيير و تبديلى نباشد. جن و انس را آفريدم تا مرا بپرستند و بهشت را براى كسانى آفريدم كه مرا اطاعت و عبادت كنند و از پيامبرانم پيروى نمانيد بدون هيچ ملاحظه اى و دوزخ را آفريدم براى كسانيكه بمن كافر شوند و نافرمانى كنند و پيامبران مرا پيروى نكنند بدون هيچ ملاحظه اى ؛ و تو و ذريه ات را بيافريدم بى آنكه نيازى بتو و ذريه ات داشته باشم بلكه تو و ايشان را آفريدم تا بيازمايم كه كدام يك از شما در دنيا و آخرت را طاعت و گناه را بهشت و دوزخ را و همچنين اراده كرده ام در تقدير و تدبيرم ، و بعلم نافذم اختلاف انداختم بين چهره ها و هيكلها و رنگها و عمرهايشان و رزقها و فرمان برى و نافرمانيشان . از آنها قرار دادم بدبخت و خوشبخت - بينا و نابينا - كوتاه و بلند - زيبا و زشت - دانا و نادان - توانگر و فقير - فرمان بر و نافرمان - تندرست و بيمار - زمينگير و بى عيب - تا تندرست به بيمار بنگرد و مرا براى سلامتى خود سپاس گزارد و شكر نمايد، و آنكه بيمار است به تندرست نظر كند و بدرگاه من دعا و التجا نمايد تا سلامتش بدارم و بر بلايم شكيبا باشد تا عطاى شايانم را به او رسانم - توانگر به تهيدست نگرد و مرا شكر و سپاس گزارد - و تهيدست به توانگر نگرد و مرا بخواند و زوال تنگدستيش را از من بخواهد - مؤمن بكافر نگرد و مرا بر اينكه هدايتش ‍ نمودم سپاس گزارد.

براى اين آفريدمشان كه در خوشى و ناخوشى و در عافيت و گرفتاريشان بيازمايم ، و منم خداى مقتدر توانا، و حق من است آنچه مقدر كرده ام اجرا نمايم و حق من است آنچه از مقدرات خودم را بخواهم تغيير دهم بعضى را مقدم و يا مؤ خر بر بعضى ديگر نمايم - و منم خداى فعال مايشاء، از آنچه كنم بازپرسى نشوم و خلق خود را از آنچه كنند بازپرسى كنم .

پيامبر اسلام نخستين كسى بود كه بربوبيت حق تعالى اقرار كرده

از حضرت امام صادق عليه‌السلام روايت شده كه عده اى از قريش از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرسيدند: بچه چيز بر تمام فرزندان آدم پيشى گرفتى ؟ آنحضرت فرمود: من نخستين كسى بودم كه به ربوبيت پروردگارم اقرار كردم ، همانا خداى تعالى از پيامبران پيمان گرفت و آنها را بر خودشان گواه گرفت و فرمود الست بر بكم ؟ فالوابلى : آيا من پروردگار شما نيستم ؟ گفتند، بلى ، و من نخستين كسى بودم كه بلى گفتم .

خداوند شرايع پيامبران اولوالعزم را به خاتم پيامبران محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عطا فرمود

در باب شرايع ضمن دو حديث از حضرت امام صادق عليه‌السلام روايت شده كه : خداى تعالى به محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سلم شرايع نوح و ابراهيم و موسى و عيسى عليه‌السلام را عطا فرموده كه اساس همه آنها توحيد و اخلاص و ترك بت پرستى و فطرت حنيف - مسلمانى سهل و آسان كه بر كنارى از گوشه گيرى و خانه بدوشى است - هرچيز پاك را در آن حلال و هر ناپاك و پليدى را حرام نموده است - بارهاى سنگين و زنجيرهائى را كه بر گردن آنان بود - يعنى تكاليف شاقه را - برداشته ، سپس ‍ ضمن دستورهاى اسلامى ؛ نماز و زكات و روزه و حج - امر بمعروف و نهى از منكر - حلال و حرام - مواريث و حدود و فرائض را بر آنها واجب نمود، و جهاد در راه خدا و وضو را بر آن افزود و آن را بفاتحه الكتاب برترى داد و به آيات آخر سوره بقره و سوره هاى مفصل (٦) و غنيمت را بافى ء (٧) براى آنحضرت حلال نمود و با ايجاد هراس در دل كفار او را يارى كرد و تمام زمين را براى او سجده گاه و وسيله طهارت قرارداد (مانند تيمم بر خاك) و او را بر تمام مردم از سفيد و سياه جن و انس برانگيخت و او را حق جزيه گرفتن (٨) و حق اسير نمودن مشركين و فديه اى كه براى آزار كردن اسيرانشان مى داند عطا فرمود. سپس مكلف به تكليفى شد كه هيچيك از پيامبران گذشته به آن مكلف نبودند و خداوند براى او شمشيرى بى غلاف از آسمان فرو فرستاد و باو خطاب شد كه بايد در راه خدا نبرد كنى و بجز خودت را در وهله اول بدان مكلف ندانى .

مقصود از اولوالعزم چيست و پيامبران اولوالعزم كيانند؟

سماعه بن مهران از امام صادق عليه‌السلام پرسيد: مقصود از اولوالعزم كه در آيه ٣٥ سوره احقاف مى فرمايد: (٩)

(فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ )

كيانند؟ امام صادق عليه‌السلام در پاسخ فرمود: آنان پنج تن بودند: نوح ابراهيم موسى عيسى و محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.

سماعه پرسيد: چگونه اولوالعزم شدند؟ آنحضرت فرمود: به اين معنى كه نوح عليه‌السلام با كتاب و شريعتى برانگيخته شد و پيامبران بعد از وى تا حضرت ابراهيم تابع شريعت او و به روش وى عمل مى كردند. حضرت ابراهيم كه مبعوث شد. صحف بر او اعطاء گرديد، و ماءمور به ترك كتاب نوح عليه‌السلام شد ولى نه از راه كفر بدان ، و همچنين هر پيامبرى كه بعد از آنجناب آمد بشريعت و روش و صحف ابراهيم عليه‌السلام عمل مى نمود تا زمان موسى عليه‌السلام حضرت موسى عليه‌السلام كتاب تورات آورد و ماءمور به تبليغ شريعت و روش خود و ترك صحف ابراهيم گشت ، تا زمانيكه عيسى عليه‌السلام مبعوث شد و كتاب انجيل آورد با عزيمت به ترك شريعت موسى عليه‌السلام و پيامبران بعد از او نيز پيرو آئين و شريعت او بودند تا اينكه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سلم برانگيخته شد و بر آن حضرت قرآن كريم نازل شد و آئين حنيف و شريعت مقدس اسلام را تشريع فرمود، پس حلال او حلال است تا روز قيامت و حرام او حرام است تا روز قيامت اينهايند اولوالعزم از پيامبران .

## ستون هاى اسلام كدامند؟

پانزده حديث در اين مورد از ائمه اطهار بيان شده است كه از جمله روايتى است از امام باقر عليه‌السلام كه فرمود:

بنى الاسلام على خمس ، على الصلوه ، و الزكوة ، و الصوم ، والحج ، و الولايه ، ولم يناد بشيى ء كما نودى بالولايه ،

يعنى اسلام بر پنج ركن پايه گذارى شده است : اول نماز دوم زكات سوم روزه - چهارم حج پنجم ولايت ، در هيچ چيزى بقدر امر ولايت توصيه و تاءكيد نشده است .

در حديث ديگرى از اين مبحث ، پس از آنكه حضرت صادق عليه‌السلام همين پنج ركن را بر زراره بيان مى كند، زراره مى گويد اهم و افضل اين پنج ركن كدام است ؟ امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: ولايت از همه افضل است ، زيرا كه آن ، كليد چهار ركن ديگر است و والى مردم را بدانها رهبرى مى نمايد.

زراره گويد، عرض كردم پس از ولايت كدام يك از چهار ركن ديگر برتر است ؟ امام عليه‌السلام فرمود: نماز، زيرا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

الصلوه عمود دينكم

نماز ستون دين شما است زراره سپس مى پرسد: پس از نماز كدام برتر است ؟

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: زكات ، زيرا كه خدا آنرا قرين نماز بيان فرموده و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده زكات گناهان را از بين مى برد.

زراره عرض مى كند: پس از زكات كدام برتر است ؟

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: حج ، زيرا خداوند فرموده است :

(وَلِلَّـهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَن)

آيه ٩٧ سوره آل عمران يعنى : براى خدا است كه مردم مسلمان در صورت امكان و استطاعت شرعى خانه كعبه را زيارت كنند و هر كس از امتثال اين امر سر پيچى كند خداوند از جهانيان بى نياز است ...

زراره به سئوال خود ادامه مى دهد و مى پرسد: بعد از فريضه حج كدام برتر است ؟ امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: روزه .

زراره عرض مى كند: يابن رسول الله جهت اينكه روزه از لحاظ فضل آخر همه قرار گرفته چيست ؟

امام صادق عليه‌السلام پاسخ پرسش زراره را چنين بيان مى فرمايد: زيرا رسول خدا فرموده است : الصوم جنه من النار روزه سپر است از آتش دوزخ ، بديهى است بهترين اشياء آنست كه چون از دستت رفت جبران ناپذير باشد مگر آنكه برگردى و عين آنرا اتيان كنى ، نماز و زكات و حج و ولايت چون از دست رفت چيزى جاى آنها را نگيرد بجز اداى خود آنها؛ و اما اگر روزه واجب از تو فوت شود يا درباره آن كوتاهى كردى و يا به سفر رفتى قضاى آنرا در ايام ديگر بجا مى آورى و يا بجاى روزه كفاره مى دهى و قضاء بر تو نيست . سپس ‍ فرمود:

ذروه الامر و سنامه و مفتاحه و باب الاشيا و رضى الرحمن و الطاعه للامام بعد معرفته

بهترين و برترين روش و والاترين طريق ديندارى و كليه گنجينه ايمان و باب هر چيزى و خشنودى خداى رحمان اطاعت امام است بعد از شناختن و معرفت به او، زيرا خداوند در آيه ٨٠ سوره نساء مى فرمايد:

(مَّن يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّـهَ وَمَن تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا) هر كس پيروى كند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را همانا پيروى كرده است خدا را، و هر كس روى گرداند از اطاعت ، پس تو را بر آنها نگهبان نفرستاده ايم .

و اما هر گاه مردى همه شبها عبادت كند و روزها روزه بدارد و تمام دارائيش ‍ را صدقه دهد و تمام عمر را حج بجا آورد ولى امر ولايت خدا را نشناسد تا پيرو او بوده و اعمالش به راهنمائى او باشد، او را بر خداى تعالى حق ثوابى نيست و از اهل ايمان محسوب نباشد...

در حديث ديگر سائلى از امام صادق عليه‌السلام از ستونهاى دين مى رسد، آنحضرت همين پنج را نام مى برد و سپس ميفرمايد:

و من مات و لم يعرف امامه مات ميته جاهليه

يعنى كسى كه بميرد و امامش را نشناسد بمانند مردن جاهليت مرده است ؛ آنگاه فرمود: بيش از همه وقت نياز انسان به معرفت امام آنوقتى است كه جانش به گلو رسد كه در آنوقت مى گويد: من در مذهب خوبى بودم كه معرفت به امام خود داشتم .

در حديث ديگر امام باقر عليه‌السلام فرموده : درهاى خير عبارتند از: نماز كه اصل اسلام است و زكات كه فرع آن ، و جهاد كه كنگره نيروى آن است سپس فرمود: روزه سپر است از دوزخ و آتش ، صدقه گناه را ببرد و قيام مرد در دل شب براى ياد خدا...

## وجه تمايز ايمان بر اسلام

مفضل از امام صادق عليه‌السلام روايت كرده كه آنحضرت فرمود:

الاسلام يحقن به الدم ، و تؤ دى به الامانه و تستحل به الفروج ، و الثواب على الايمان

به اسلام (يعنى با اقرار به شهادتين) خون شخص محترم و محفوظ و امانت باورد مى شود، و امر ازدواج بدان حلال مى گردد؛ اما ثواب آخرت بر ايمان مترتب گردد.

در روايت ديگر ايمان و اسلام را چنين معرفى مى كند:

الايمان اقرار و عمل ، و الاسلام اقرار بلاعمل

ايمان ، اقرار است توام با عمل ؛ و اسلام اقرار است بدون عمل .

در روايت ديگر، آن حضرت در جواب سائلى از فرق ميان اسلام و ايمان مى فرمايد: اسلام همان ظاهر وضعى است كه مردم مسلمان برآنند يعنى شهادت بر وحدانيت خداى تعالى و نبوت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اقامه نماز و ايتاء زكات و حج خانه خدا و گرفتن روزه ماه مبارك رمضان است ، وليكن ايمان شناختن امر ولايت است با شرايط نامبرده ؛ به اين معنى كه علاوه بر اقرار و انقياد بر اينها اعتقاد قبلى به امر ولايت معتبر است و لذا در آخرت روايت مى فرمايد: چنانكه شخصى به شش امر نامبرده اقرار نمايد ولى امر امامت را نشناسد و اعتقاد پيدا نكند مسلمان گمراهى است .

ايمان آنست كه بر دل نشيند و بنده را بسوى خدا كشاند... ولى اسلام گفتار و كردار ظاهرى است

روايت ديگرى حمران بن اعين از امام باقر عليه‌السلام نقل كرده كه آن حضرت مى فرمود: ايمان آنست كه بر دل نشيند و شخص را بسوى خدا كشاند و عمل به طاعت و تسليم به امر خدا نيز مصدق او باشد. اما اسلام گفتار و كردار ظاهرى است كه اجتماع مردم بر آنند از همه دستجات مسلمين . و نيز در سايه اسلام جانها محفوظ و مواريث اجراء مى گردد و زناشوئى تجويز مى شود و بدين جهت از كفر بيرونند و به ايمان نسبت دارند. اسلام شريك و ملازم ايمان نيست ولى ايمان شريك و ملازم اسلام است . اسلام و ايمان در گفتار و كردار با هم جمع شوند همچنانكه كعبه در مسجدالحرام است ولى همه مسجدالحرام در خانه كعبه نيست ... و لذا خداى متعال فرمود:

(قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَـٰكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ)اعراب گفتند ايمان آورديم ، بايشان بگو كه ايمان نياورده ايد بلكه بگوئيد مسلمان شده ايم و ايمان هنوز در دلهايتان قرار نگرفته است (آيه ١٤ حجرات).

حمران راوى حديث از امام عليه‌السلام مى پرسد: آيا براى مؤمن نسبت به مسلم فضيلتى در احكام و حدود و غير اينها هست ؟ آن حضرت مى فرمايد: نه ، هر دو در اين باره يكسانند، ولى مؤمن بر مسلم در كردار و تقربى كه بخداى تعالى مى جويد برترى دارد. راوى مى گويد: مگر نه اينست كه خداى تعالى فرموده است :

(مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَن جَاء)

هر كسى يك كار نيك كند براى اوست ده برابر آن از پاداش ؟ (آيه ١٦٠سوره انعام) و شما معتقديد كه مسلمان با مؤمن متفقند بر نماز و زكوة و روزه و حج ؟

امام باقر عليه‌السلام در پاسخ مى فرمايد: مگر نه اينست كه خداى عزوجل فرموده است : (فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً) خدا بيفزايد برايش چندين برابر؟ (آيه ٢٤٥ سوره بقره) پس آنها مؤمنانند كه خداوند حسنات شان را چندين برابر پاداش دهد، براى هر كار نيكى تا هفتاد برابر، اينست برترى مؤمن بر مسلم ، و بقدر نيروى ايمانش به اضعاف كثيره در حسناتش مى افزايد، و خداوند آنچه بخواهد از خيرات درباره مؤمن عطا مى فرمايد...

## در تعريف ايمان و اسلام به عبارت ديگر

امام صادق عليه‌السلام در پاسخ نامه عبدالملك بن اعين كه از معنى ايمان سئوال كرده بود نوشت :

كلامى از امام باقر عليه‌السلام در مقام و فضيلت مؤمن

«ايمان ، همانا اقرار به زبان ، و عقيده قلبى ، و عمل به اركان است ؛ ايمان ، اجزاء بهم پيوسته اى دارد بمانند خانه اى كه اجزائش بهم پيوسته است . اسلام نيز بمانند خانه اى ، كفر نيز بمانند خانه اى . چه بسا بنده اى مسلمان باشد پيش از آنكه مؤمن باشد، ولى مؤمن حساب نمى شود تا اينكه مسلمان باشد. پس اسلام قبل از ايمان است و مقدمه ايمان است و شريك با ايمان است . چون بنده اى گناه كبيره و يا صغيره اى كه خدا از آن نهى فرموده است مرتكب شود، از ايمان بيرون رود و نام ايمان از او برداشته شود ولى نام اسلام بر او ثابت باشد؛ اگر توبه كند و آمرزش خواهد دوباره به مرتبه ايمان بازگردد، و او را به ديار كفر نبرد مگر انكار و استحلال يعنى حكم حلال را حرام و حرام را حلال شمارد و بدان معتقد شود، كه در اين حال از اسلام و ايمان خارج و داخل در كفر است ، و چنين كسى بدان ماند كه به حرم در آيد، سپس داخل خانه كعبه شود و در خانه كعبه حدثى صادر كند و از خانه كعبه و حرم خارجش كنند و گردنش بزنند و به دوزخ رود.

كلامى از امام باقر عليه‌السلام در مقام و فضيلت مؤمن

امام باقر عليه‌السلام ضمن حديثى به ابى الصباح كنانى فرمود:

به اميرالمؤمنين عليه‌السلام گفتند، كسى كه «لا اله الا اله ، محمد رسول الله» بگويد، مؤمن است ؟ فرمود، پس واجبات خدا چه مى شود؟ و فرمود: اگر ايمان به صرف گفتار و اقرار بزبان صادق بود، درباره نماز و روزه ، حلال و حرام نازل نمى شد.

راوى حديث به امام باقر عليه‌السلام عرض كرد. نزد ما مردمى هستند كه مى گويند همينكه كسى به يگانگى خدا و رسالت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گواهى داد مؤمن است . حضرت فرمود: پس چرا گناهكار را حد مى زنند و دست دزد را مى برند؟

و ما خلق الله عزوجل خلقا اكرم على الله عزوجل من المؤمن ، لان الملائكه خدام المؤمنين ، و ان جوارالله للمؤمنين ، و ان الجنه للمؤمنين ، و ان الحور العين للمؤمنين ،

و حال اينكه خدا گرامى تر از مؤمنين نزد خود مخلوقى نيافريده ، زيرا فرشتگان خدمتگزار مؤمنان اند، و مؤمنان همسايگان خدا و در پناه خدايند و بهشت از براى مؤمنان است و حورالعين نيز مخصوص مؤمنانند.

سپس فرمود: پس چرا كسى كه منكر واجبات خدا است كافر است ؟

## ايمان در تمام اعضاء بدن آميخته است

امام صادق عليه‌السلام در ضمن گفتگو با ابو عمر و زبيرى فرمود: ايمان همه اش كردار است . گفتار هم پاره اى از آن كردار است ...

ايمان ، حالات مراتب و منازلى دارد. يكى ايمانش در نهايت كمال ، ديگرى در حضيض نقصان ، سومى در جهت رجحان زائد. راوى پرسيد مگر ايمان ، كمال و نقصان دارد؟ زياد و كم مى گردد؟ حضرت فرمود: آرى ، پرسيد آن چگونه است ؟ فرمود: زيرا خداى تعالى ايمان را بر تمام جوارح آدميزاد فرض نموده و آنرا بر همه اعضا قسمت كرده و هر قسمتى را مخصوص ‍ عضوى گردانيده است . هيچ عضوى نيست مگر آنكه وظيفه اى برايش ‍ معين شده كه بر عضو ديگر معين نشده است .

از آن جمله دل است كه بوسيله آن تعقل مى كند و مى فهمد و مى داند و فرمانده تن انسان است ؛ و هيچ عضوى كارى نمى كند مگر به راءى و فرمان او.

از آن جمله دو چشم اوست كه با آنها مى بيند و دو گوش اوست كه مى شنود، و دو دست اوست كه با آنها كارهاى مربوط بدست انجام مى دهد، و دو پايش كه با آنها راه مى رود، و فرجش ، كه با آن نياز جنسى بجا آرد، و زبانش ، كه با آن سخن گويد، و سرش ، كه تركيب و اندام صورتش را تشكيل داده ؛ پس هريك از اين عضوها يك وظيفه ايمانى دارد كه كتاب خدا بدان گويا است ...

اما آنچه بر دل فرض و واجب شده ، عبارت است از اقرار و معرفت و عقد و رضا، و تسليم باينكه معبودى بجز خداى يكتا نيست كه شريك ندارد خداى يگانه است ، همسر و فرزندى نگرفته ، و محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بنده و فرستاده اوست ، و اقرار به هر چه از جانب خدا آمده است از پيامبران و كتب او، و يا آنچه حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از جانب خدا آورده است از شرح حال پيامبران خدا و اخبار كتب آسمانى ؛ اينهاست آنچه خداوند بر قلب انسان فرض نموده از اقرار و معرفت ، و اينست عمل قلب ، و اينست تفسير گفتار خداى تعالى در آيه ١٠٦ سوره النحل كه فرموده است :

(إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ )

(مگر كسى كه مجبورش كنند در حالى كه دلش به ايمان مطمئن است)

و در آيه ٢٨ الرعد كه فرموده :

(أَلَا بِذِكْرِ اللَّـهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)

(آگاه باشيد كه فقط بياد خدا دلها آسوده و مطمئن گردند) و در آيه ٤١ المائده كه فرموده

(الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ)

(آنان كه به زبان گفتند ايمان آورديم و حال دلشان ايمان نياورده) و در آيه ٢٨٤البقره كه فرموده :

(وَإِن تُبْدُوا مَا فِي أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُم بِهِ اللَّـهُ فَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ) (اگر آشكار سازيد آنچه در دل داريد يا پنهان كنيد خدا شما را بدان محاسبه كند. پس بيامرزد هر كه را خواهد و عذاب كند هر كه را خواهد اينست وظيفه قلب كه خدا واجب كرده از اقرار و معرفت و كردار و اين اساس و ركن اصلى ايمان است .

و اما آنچه بر زبان فرض شده گفتار و تعبير از دل بدانچه عهده دار آن شده و اقرار بدل نموده است خداى تعالى در آيه ٨٣ سوره بقره درباره زبان فرموده است : (وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا) «براى مردم سخن نيكو بگوئيد» و در آيه ٤٦ سوره عنكبوت فرموده بگوئيد ايمان داريم بخدا و آنچه بمانازل كرده تا آخر آيه ...بر گوش فرض شده اينست كه انسان خود را از آنچه شنيدنش را خدا حرام كرده است بر كنار دارد و از آنچه بر او حلال ندانسته ، از شنيدنش رو بر تابد و از توجه بآنچه خداى عزوجل را بخشم آورد خود را نگهدارد و در اين باره در آيه ١٤٠ سوره نساء فرموده است :

(وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّـهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِه) بتحقيق در قرآن براى شما اين حكم را بيان كرده است كه هرگاه (در مجلسى) شنيديد كه بآيات خدا كفر مى ورزند و مورد تمسخر قرار مى دهند پس شما در آن مجلس ننشينيد و با آنان مجالست نكنيد تا در گفتگوى ديگرى وارد شوند. سپس حال فراموشى را از آن ، استثنا نموده مى فرمايد:

(وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ )و اگر يك وقتى شيطان تو را به فراموشى كشانيد، پس بعد از يادآورى با ستمكاران منشين ٦٨ انعام» و در آيه ١٨ زمر فرموده : «مژده بده بندگانم را، آنان كه مى شنوند گفتار را و پيروى مى كنند نيكوتر و مفيدتر آن را، آنانند كه خداى عزوجل هدايتشان كرده و آنانند كه خردمندانند و نيز در سوره مؤمنون در صفات مؤمنين واقعى فرموده :

(وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ)

بتحقيق رستگار شدند مؤمنان آن مؤمنانى كه در نمازشان ترسانند، و از كارهاى بيهوده اعراض نمايند، و زكاة اموال شان را مى دهند. و در آيه ٥٥ سوره قصص فرموده : چون لغوى رابه بينند از آن رو گردانند... و در آيه ٧٢ فرقان فرموده :

(وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا)

و چون به لغو و بيهوده اى بگذرند، كريمانه و موقرانه بگذرند...

و آنچه بر چشم فرض نموده آنست كه بر آنچه ديدن او را حرام نموده ننگرد، از آنچه او را نهى فرموده است رو گرداند و اين وظيفه چشم است از ايمان ، چنانكه در سوره نور آيه ٣٠ فرموده است :

(قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّـهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ)

بگو به مردان مؤمن ديده هاى خود را فرو بندند و عورتهاى خود را نگهدارند، پس آنها را نهى كرد از اينكه به عورات يكديگر نگاه كنند... و به زنهاى مؤمنه فرمود:

(وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ)

بگو به زنان مؤمنه كه فرو نهند چشمان خود را از نظر به نامحرم و فروج خود را حفظ كنند به عورات همديگر نظر نكنند؛ و فرمود هر آنچه در قرآن درباره حفظ فرج نازل شده مقصود از آن خوددارى از زنا است بجز اين آيه كه مقصود از اين آيه حفظ از نگاه است ...

و بر دو دست نيز فرض كرده كه بطرف آنچه حرام است دراز نشود و بر آنچه حلال فرموده بطرف آن دراز شود. و همچنين بر آن دو، واجب نموده صدقه دادن ، صله رحم بجا آوردن ، جهاد در راه خدا، وضوء براى نماز...

بر دو پا فرض نموده كه با آنها بسوى هيچ گناهى نروند و هر جا كه موجب خشنودى خداست بروند... درباره شهادت دادن دستها و پاها برخودشان و صاحبانشان فرموده است :

(الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ) در آنروز (روز قيامت) مهر نهيم بر دهانهايشان و سخن گويند با ما دستهايشان و گواهى دهند پاهايشان بدانچه كسب مى كردند.

بر سر فرض فرموده كه شب و روز در مواقع نماز برايش سجده كند و فرموده :

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ )اى كسانى كه ايمان آورديد ركوع و سجده كنيد و پروردگارتان را بپرستيد و كارهاى نيك بكنيد شايد كه رستگار شويد (آيه ٧٧ سوره حج) و اين آيه فريضه جامعى است كه بر روى و دستها و پاها واجب گردانيده است ...

پس كسى كه خدا را ملاقات نمايد در حالى كه وظائف لازم هر عضو خود را انجام داده باشد خدا را با ايمان كامل ملاقات كرده و از اهل بهشت است ، و هر كس نسبت بوظيفه اى از آنها خيانت نموده و يا تعدى كرده باشد نسبت بآنچه خداى تعالى فرمان داده است ، خدا را با ايمان ناقص ملاقات مى كند... تا آخر حديث .

## مراتب ايمان

از امام صادق عليه‌السلام ، فرموده : خداى تعالى ايمان را بر هفت مرتبه بنا نهاده است : بر نيكى راستگوئى يقين رضا وفا علم و بردبارى . و آنرا ميان مردم بتفاوت قسمت كرده است و بكسى كه هر هفت مرتبه را داده است ايمان او كامل است . بعضى از مردم را يك سهم داده و بعضى را دو سهم ، برخى ديگر را سه سهم تا برسد به آنكه هر هفت مرتبه را عطا فرموده است .

سپس فرمود: به آنكه يك سهم از ايمان دارد دو سهم تحميلش نكنيد و به آنكه داراى دو سهم است ، سه سهم تحميل نكنيد تا آنان را سنگين بار و وامانده نمائيد.

شاهد مثال : حكايت مسيحى تازه مسلمان

در روايت ديگر كه امام صادق عليه‌السلام مراتب ايمان را به يكى از يارانش توضيح مى دادند داستان مرد مسيحى تازه مسلمانى را براى او بيان فرموده كه :

شخصى همسايه اى مسيحى داشت روزى او را به آئين اسلام فرا خواند و معارف اسلامى را در نظر او جلوه داد، او هم پذيرفت و مسلمان شد. شب كه خوابيدند نزديك سحر آن مرد به در خانه تازه مسلمان رفت و دق الباب كرد. تازه مسلمان گفت كيستى ؟ گفت . من فلانم . پرسيد چكار دارى ؟ گفت : وضو بساز و لباست بپوش تا براى نماز به مسجد برويم .

تازه مسلمان وضو گرفت و لباس پوشيد و با همسايه مسلمان به مسجد رفت و تا نيرو داشتند نماز خواندند تا اينكه سپيده صبح طلوع كرد و وقت نماز صبح فرا رسيد. نماز صبح را نيز خواندند و مشغول تعقيبات شدند تا آفتاب طلوع كرد. تازه مسلمان برخواست تا بخانه اش رود، آن مرد گفت : كجا ميروى ، روز كوتاه است و چيزى بظهر نمانده .

راوى گفت : تازه مسلمان نشست تا ظهر شد و نماز ظهر را نيز خواند مرد مسلمان گفت حال ديگر مابين ظهر و عصر چندان باقى نمانده و او را نگهداشت تا نماز عصر را نيز خواند و چون خواست به خانه اش برگردد، مرد مسلمان باو گفت : اكنون آخر روز است و از آغازش كمتر است و او را نگهداشت تا نماز مغرب را هم خواندند. تازه مسلمان خواست برخيزد و بخانه برگردد، مسلمان گفت : يك نماز بيشتر نمانده است . ناچار نماز عشاء را هم خواندند و از هم جدا شدند.

مرد مسلمان سحرگاه ديگر بدنبال تازه مسلمان رفت و در خانه اش را كوبيد. تازه مسلمان گفت كيستى ؟ گفت من فلانم . گفت چكار دارى ؟ گفت وضو بساز و لباس بپوش و بيا تا براى نماز بمسجد برويم .

تازه مسلمان در جواب گفت : برو، براى اين دين ، كسى را پيدا كن كه از من بيكارتر باشد، من مردى مستمند و عيال وار و فقيرم . امام صادق عليه‌السلام آنگاه فرمود: آن مرد مسلمان او را به آستانه اسلام وارد نمود ولى با آن روش سخت و رياضت مآبانه او را از اسلام بكلى راند.

## توصيف اسلام از زبان اميرالمؤمنين عليه‌السلام

مولاى متقيان امير المؤمنين عليه‌السلام به بعضى از ياران خود فرمود: من نسبت و نژاد اسلام بوجهى بيان نمايم كه كسى نه قبل از من و نه بعد از من اين چنين بيان نكرده و نتواند بيان كند. سپس فرمود:

ان الاءسلام هو التسليم ، والتسليم هو اليقين ، و اليقين هو التصديق ، و التصديق هو الاقرار، و الاقرار هو العمل ، والعمل هو الادآء،

يعنى : منظور از اسلام ، تسليم است ، و منظور از تسليم ، يقين است ، و منظور از يقين تصديق است ، و تصديق همانا اقرار است و اقرار هم ، كردار و عمل است ، و عمل هم انجام وظايف مقرره است . مؤمن دينش را از راءى خود بدست نياورده ، بلكه دين از جانب پروردگارش آمده و او آنرا فرا گرفته است . مؤمن يقينش را در كردارش نشان دهد. كافر هم انكارش را در كردارش ‍ نشان مى دهد.

## توصيف اسلام از زبان رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

از امام صادق عليه‌السلام ، رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

الاسلام عريان ، فلباسه الحياء، و زينته الوقار، و مروئته العمل الصالح ، و عماده الورع ، و لكل شى اساس ، و اساس الاسلام حبنا اهل البيت ،

يعنى : اسلام حقيقتى است برهنه ، لباسش حياء است . زيورش وقار، و مردانگيش كارهاى نيك و شايسته ، و ستونش تقوى و پرهيزكارى است . براى هر چيز بنيادى است و بنياد اسلام دوستى ما خاندان است .

در حديث ديگر به همين مضمون به روايت امير المؤمنين عليه‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه آنحضرت پس از ذكر مطلب فوق اضافه مى فرمايد:

«... پس دوست بداريد خاندان مرا و شيعيان و ياوران شان را، زيرا وقتى كه مرا به آسمان دنيا بردند و جبرئيل عليه‌السلام مرا به اهل آسمان معرفى نمود، خداى تعالى دوستى من و خاندانم و شيعيان شان را در دلهاى فرشتگان به امانت سپرده و اين دوستى تا روز قيامت در دل فرشتگان باقى خواهد ماند.

سپس جبرئيل مرا به زمين آورد و به اهل زمين معرفى نمود خداى متعال در زمين نيز ولايت من و خاندانم و شيعيان خاندانم را در قلوب مؤمنين امتم به امانت سپرد، و مؤمنين امتم امانت مرا درباره خاندانم كه دوستى و محبت آنهاست تا روز قيامت نگه مى دارند. و فرمود:

الا فلوان الرجل من امتى عبدالله عزوجل عمره ايام الدنيا ثم لقى الله عزوجل مبغضا لاهل بيتى و شيعتى ما فرج الله صدره الا عن النفاق

بدانيد كه اگر مردى از امتم تمام روزهاى دنيا عمر كند و در تمام عمر خدا را عبادت كند، سپس بر خدا وارد شود در حالى كه دشمن خاندان من و شيعيان آنها باشد، خداوند سينه او را نگشايد مگر به نفاق (دوروئى و بى ايمانى) كه مردم از راز درونى و باطن خراب او آگاهى يابند.

## خصال مؤمن و حقيقت ايمان و يقين

امام صادق عليه‌السلام فرمود: شايسته است مؤمن داراى هشت خصلت باشد: بهنگام پيشامدهاى لرزاننده با وقار باشد هنگام گرفتارى شكيبا باشدهنگام فراوانى شكر گزار باشد بدانچه خدا روزى دهد قناعت ورزد بر دشمنان ستم روا ندارد و بار خود را بر دوستان تحميل نكند (مجلسى رحمه‌الله فرموده بخاطر دوستان ستم نكند بخاطر دوستان گناه نكند براى دوستان فوق طاقت تحميل نكند) تنش از جانش در رنج باشد و مردم از او در آسايش باشند. براستى كه دانش دوست صميمى مؤمن است ، بردبارى وزير او، و خرد فرمانده سپاهيان او، مدار او نرمش برادر او، و نيكى پدر او است .

در حديث ديگر اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: ايمان داراى چهار ركن است :

توكل بر خدا واگذاشتن كارها بخدا رضا به قضاى پروردگار تسليم به امر و فرمان او.

در حديث ديگرى از امام رضا عليه‌السلام نقل شده كه در يكى از غزوات جمعى را نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بردند. حضرت فرمود اينان كيستند؟ گفتند: مؤمنانند يا رسول الله ، رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خطاب به آنان فرمود: ايمان شما به چه پايه اى رسيده ؟ گفتند: به هنگام گرفتارى شكيبائيم . به هنگام فراوانى شكر گزاريم . بقضاء پروردگار راضى هستيم .

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: حكماء علماء و كاد و امن الفقه ان يكونوا انبياء... : خردمندان و دانشمندانى هستند كه از زيادى دانش و فهم نزديك است بمقام پيامبران برسند. سپس خطاب به آنان فرمود اگر چنين باشيد كه خود را مى ستائيد، آنچه را كه در آن زيست نخواهيد نمود نسازيد، و آنچه را كه نخواهيد خورد جمع آورى نكنيد و از خدائى كه بسويش بازگشت خواهيد كرد بپرهيزيد...

در روايت امام صادق عليه‌السلام به اسحاق عمار فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روزى در مسجد پس از آنكه نماز صبح را با مردم خواند، نظر مباركش به چهره جوانى افتاد كه چرت مى زد و سر بزير مى داشت رنگ رخسارش بزردى گرائيده ، تنش لاغر و چشمانش بگودى فرو رفته بود.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خطاب به آن جوان فرمود:

كيف اصحبت يا فلان ؟ اى جوان چگونه شب را بروز آوردى ؟ جوان گفت : اصحبت يا رسول الله موقنا: اى رسول خدا صبح كردم در حال يقين .

رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از پاسخ او در تعجب شد و فرمود:

- براى هر يقينى حقيقتى است ، و حقيقت يقين تو چيست ؟

عرض كرد: يا رسول الله ، حقيقت يقينم همين است كه مرا اندوهگين ساخته و شبم را به بيخوابى و روزهاى گرم را به تحمل تشنگى و روزه داشتن واداشته ، جانم از دنيا و آنچه در آنست به تنگ آمده و گويا مى بينم كه عرش پروردگارم براى رسيدن بحساب مردم برپاشده و همه خلايق براى حساب برانگيخته شده اند، من نيز در ميان ايشانم . و گويا مى بينم كه اهل بهشت در نعمتهاى بهشت غوطه ور و در بهشت بيكديگر تعارف كنان و بر پشتى ها تكيه زنانند، و گويا اهل دوزخ را مى نگرم كه در دوزخ زير شكنجه ها فرياد كنان و فرياد رسى مى طلبند، و گويا هم اكنون صفير آتش دوزخ را در گوشهايم احساس مى كنم ...

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اصحابش فرمود: هذا عبد نور الله قلبه بالايمان : اين ، بنده ايست كه خداوند دلش را به ايمان روشن كرده . آنگاه خطاب بجوان فرمود: برآنچه هستى استوار باش . جوان عرض كرد: يا رسول الله دعا كن كه خداى تعالى در ركاب تو شربت شهادت نصيبم گرداند. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى آن جوان دعا كرد. چندى نگذشت كه در يكى از غزوات در ركاب پيامبر گرامى بيرون رفت و پس از شهادت نه نفر از اصحاب پيامبر نفر دهم بود كه شربت شهادت نوشيد.

## در حقيقت و خواص يقين

ابوبصير از امام صادق عليه‌السلام روايت كرده كه آنحضرت فرمود:

«هرچيزى را حدى است و حد توكل ، يقين است ، و حد يقين آنست كه با اعتقاد بوجود خدا از هيچ چيزى نترسى .»

در حديث ديگر فرمود: از صحت يقين شخص مسلمان اينست كه براى خشنود كردن مردم خدا را بخشم نياورد و مردم را بدانچه خدا به آنها داده و به او نداده سرزنش ننمايد، زيرا كه روزى را از آزمند فراهم نياورد و كراهت ناخواهنده باز نگرداند، و اگر يكى از شماها از روزى خود بگريزد چنانكه از مرگ مى گريزد روزى وى او را دريابد همچنانكه مرگ او را در مى يابد.

سپس فرمود: خداوند به عدل و دادش آسايش و راحت را در يقين و رضا، و غم و اندوه را در شك و نارضائى قرار داده است .

در حديث ديگر از زراره ، امام صادق عليه‌السلام فرمود: روزى اميرالمؤمنين عليه‌السلام بر فراز منبر فرمود: هيچيك از شماها طعم ايمان را نچشيده تا اينكه بداند آنچه بايد باو برسد، از او تجاوز نكند، و آنچه بايد از او تجاوز كند، باو نرسد.

در حديث ديگر امام صادق عليه‌السلام به صفوان جمال فرمود:

مقصود از گنجى كه در آيه٨٢ سوره كهف خداى تعالى مى فرمايد:

(أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنزٌ لَّهُمَا )

(و اما آن ديوار از آن دو پسر بچه يتيم بوده كه زير آن گنجى داشتند)، آن گنج طلا و نقره نبود، بلكه چهار جمله پند بود بدين عبارات :

١ - لا اله الا انا

نيست معبودى بجز من

٢ - من ايقن بالموت لم يضحك سنه

كسى كه يقين به مرگ دارد، خنده دندان نما نكند.

٣ - و من ايقن بالحساب لم يفرح قلبه

و كسى كه يقين بحساب روز واپسين دارد، دلش شادان نگردد.

٤ - و من ايقن بالقدر لم يخش الا الله

و هر كه يقين به تقدير و سرنوشت دارد از كسى بجز خداى متعال نترسد.

در تاءييد جمله اخير اين خبر، از سعد بن قيس همدانى نقل شده كه : روزى اميرالمؤمنين عليه‌السلام را در جنگلى ديدم كه دو جامه بر تن داشت گفتم يا اميرالمؤمنين در همچو مكانى با دو جامه ؟!

فرمود: آرى ، اى سعد، هيچ بنده اى نيست مگر اينكه نگهبانانى دارد، و همواره دو فرشته او را از حوادث اتفاقى از قبيل افتادن از قله كوه و يا سقوط در چاه و غيره او را مراقبت مى نمايند و چون قضا نازل شود، آن دو فرشته او را در ميان آن حادثه اى كه باو رسيده است رها مى كنند.

در روايت ديگر از امام صادق عليه‌السلام فرمود:

قنبر (١٠) غلام على عليه‌السلام آنجناب را بسيار دوست مى داشت و هر وقت اميرالمؤمنين عليه‌السلام از خانه بيرون مى رفت قنبر با شمشيرى كه بزير جامه داشت بدنبال آنحضرت روان مى شد. على عليه‌السلام شبى او را ديد و فرمود: اى قنبر كجا مى آئى ؟ عرض كرد يا اميرالمؤمنين بدنبال شما آمدم كه آسيبى بوجود مباركت وارد نگردد. اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: واى بر تو اى قنبر، آيا مرا از اهل آسمان پاسبانى مى كنى يا از اهل زمين ؟ عرض كرد: نه ؛ بلكه از اهل زمين ، فرمود: بدان كه اهل زمين توانائى آن را ندارند كه آسيبى بمن برسانند مگر باذن خدا از آسمان ، برگرد بخانه ، پس قنبر برگشت .

## مقام رضا به قضاء الهى

ليث مرادى از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده كه آن حضرت فرمود:

ان اعلم الناس بالله ارضاهم بقضاء الله عزوجل

داناترين مردم و با معرفت ترين آنها از جنبه خداشناسى كسى است كه از همه بيشتر بقضاى الهى راضى باشد.

در حديث ديگر على بن الحسين عليه‌السلام فرمود:

صبر و رضا، سر منشاء تمام طاعات است و هر كس صبر كند و بدانچه خدا براى او مقدر فرموده راضى باشد اعم از آنكه خوش آيند او باشد يا خوش ‍ آيندش نباشد. خداى متعال بجز خير باو نرساند.

صلاح گروهى از بندگان خدا به غنا و توانگرى و گروهى به فقر و مسكنت است .

امام باقر عليه‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، كه آنحضرت فرمود: «خداى تعالى فرمايد: بعضى از بندگانم امر دينشان اصلاح نشود مگر به توانگرى و فراخى نعمت و سلامتى بدنهايشان . اينان را بدين وسايل بيازمايم تا امر دينشان اصلاح شود، و برخى ديگر امر دينشان اصلاح نشود مگر به فقر و ندارى و بيمارى و گرفتارى . آنان را نيز بدين وسايل بيازمايم تا امر دينشان اصلاح شود و من به آنچه صلاح دين بندگانم در آنست داناترم .

## تفويض امور بر خدا و توكل بر او

بعضى از بندگان مؤمن من در عبادت من بسيار كوشايند و نيمه شب از خواب ناز و بستر راحت برخواسته و خود را به رنج مى افكند تا نماز شب گزارد و مناجات بدرگاه من نمايد. بناگاه يكى دو شب خواب را بر او مستولى مى كنم از روى صلاح وى ، و نيمه شب بيدار نمى گردد. صبح بيدار مى شود در حالى كه نسبت بخود خشمناك است و خود را خوار و زبون مى شناسد، اگر او را بدانچه از روش بندگى من دلش مى خواهد رهايش كنم ، عجب و خودبينى بر او عارض مى شود و عمل او را تباه مى كند تا بجائيكه گمان برد بر عابدان پيشى گرفته و از تقصير در عبادت خود وارهيده در نتيجه از من دور افتد و پيش خود گمان برد كه بمن نزديكتر شده است پس ‍ نبايد بندگان مؤمن به اعمالشان تكيه كنند. آن اعمال كه براى درك ثواب انجام مى دهند، زيرا اگر تمام عمرشان را در عبادت بسر برند و خود را در رنج و تعب اندازند باز در عبادت من مقصرند و در برابر كرامتها و نعمتهاى من در بهشت به آنان و ترفيع درجاتشان در جوار من كه خواهان آنند، به كنه عبادت من نرسند. پس بايد برحمت من تكيه زنند و بفضل من شادان و با گمان نيكو بمن مطمئن گردند. اين وقت است كه رحمت من آنان را فرا گيرد و خشنودى من شامل آنها شود و آمرزشم لباس عافيت به اندامشان بپوشاند. زيرا منم خداى بخشنده و مهربان»...

در حديث ديگر امام صادق عليه‌السلام فرمود: خداى متعال از جمله آنچه به موسى بن عمران عليه‌السلام وحى فرمود، اين بود كه فرمود:

«اى موسى ، مخلوقى گرامى تر و محبوب تر از بنده مؤمن در نزد من نيافريده ام جز اين نيست كه به هر چه گرفتارش كنم بخير و صلاح اوست . عافيتش هم دهم براى آنست كه خير و صلاحش در آنست ، و هر چه به خير و صلاحش نيست ، از او دريغ دارم ، و من بحال بنده ام از اسباب صلاح و فساد داناترم ، پس مؤمن بايد در برابر گرفتاريها شكيبا و نعمتهاى مرا سپاسگزار و بقضاى من خشنود باشد تا او را نزد خودم از صديقان شمارم» و در حديث ديگر فرمود: اگر مؤمن را با قيچى قطعه قطعه كنند خير او در آن است و اگر مشرق و مغرب را مالك شود باز هم بخير اوست .»

## تفويض امور بر خدا و توكل بر او

امام صادق عليه‌السلام فرمود: خداى متعال به داوود عليه‌السلام وحى نمود كه :

هيچ بنده اى از بندگانم بمن پناهنده نشود در حالى كه بدانم نيت او خالص و از روى حقيقت بمن پناهنده شده اگر همه آسمانها و زمين و آنچه در آنهاست بر عليه او قيام كنند جز آنكه من چاره آنها را براى او فراهم كنم ، و هيچ بنده اى از بندگانم به ديگرى پناهنده نشود در حاليكه بدانم نيتش همين است ، جز آنكه همه وسايل آسمانى و زمينى را از او بگيرم و زمين را از زير پايش بكشم و باك ندارم كه در چه واديى نابود مى گردد.

## در حقيقت توكل و مراتب آن

مردى بنام على بن سويد از امام كاظم عليه‌السلام از تفسير كلام خدا كه فرموده :

(وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّـهِ فَهُوَ حَسْبُهُ)

(هر كه بر خدا توكل كند، خدا او را بس است) سئوال نمود: آن حضرت فرمود: توكل بر خدا مراتبى دارد. از جمله آنكه : در تمام امور خود پناهگاهت خدا باشد، و هر چه با تو كند راضى باشى و بدانى كه او در خيرخواهى تو كوتاهى نكند و بدانى كه حكم و اختيار با اوست : آنگاه بر او توكل كنى و همه امور خود را باو واگذارى و در همه احوال باو اعتماد نمائى .

## در مراتب خوف و رجاء و فوايد آنها

امام صادق عليه‌السلام فرمود: در وصيت لقمان به پسرش مطالب عجيبى بوده و از همه عجيب تر آنكه به پسرش گفت : «از خدا آنچنان بترس كه اگر اعمال نيك تمام جن و انس را بياورى ، خدا عذابت مى كند. و آنچنان به او اميدوار باش كه اگر گناه تمام جن و انس را مرتكب گردى خدا به تو ترحم مى كند.»

سپس فرمود: پدرم بارها مى فرمود: «هيچ بنده مومنى نيست جز آنكه در دلش دو نور است : نورى از ترس خدا، و نورى از اميدوارى برحمت خدا، كه چون اين دو نوروزن شود، نه اين به آن زيادتى كند و نه آن به اين ، و هر دو به يك وزن باشند.

و در حديث ديگر به اسحاق بن عمار فرمود: اى اسحاق از خدا بترس ‍ آنچنانكه گويا او را بچشم مى بينى زيرا اگر تو او را نمى بينى او تو را مى بيند. هر آينه اگر عقيده مند باشى كه خدا ترا نمى بيند محققا كافرى ، و اگر معتقد باشى كه خدا ترا مى بيند و در برابر او نافرمانى كنى ، او را پست ترين ناظران بر خود شمرده اى . و فرمود: كسى كه از خدا بترسد، خدا همه را از او بترساند و كسى كه از خدا نترسيد، خدا او را از همه بترساند. هر كه خدا را شناسد از او بترسد، و هر كه از خدا بترسد دل از دنيا بر كند.

على بن محمد راوى خبر گفت : به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم جمعى از دوستانت به گناهان فرو مى روند و مى گويند ما به آمرزش خدا اميدواريم . آن حضرت فرمود: دروغ مى گويند، دوستدار ما نيستند. آنان مردمى هستند كه به آرزوهاى بيجا خوشند. هر كس اميدش بچيزى باشد، براى رسيدن به آن كار مى كند و كسى كه از چيزى بترسد، از نزديكى بدان مى گريزد.

و در حديث ديگر فرمود: براستى از خدا بسيار ترسيدن از عبادت است . خداى تعالى مى فرمايد:

(انَّمَا يَخْشَى اللَّـهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ )(٢٨ فاطر)

همانا فقط دانشمندان از خدا ترسانند. و مى فرمايد:

(فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ) (٤٤ مائده)

«از مردم نترسيد فقط از من بترسيد». و مى فرمايد:

(وَمَن يَتَّقِ اللَّـهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا)

هر كه از خدا بترسد، براى او اسباب گشايشى قرار دهد.

در حديث ديگر امام صادق عليه‌السلام فرمود: در دل بنده ترسان و هراسان ، حب بزرگ منشى و شهرت طلبى نمى باشد.

## داستان توبه راهزن شرور و ماجراى بعد از توبه او

از على بن الحسين عليه‌السلام روايت شده كه : مردى در سفرى با خاندان خود سوار كشتى بودند. ناگاه كشتى آنها شكست و از سرنشينان كشتى بجز همسر آن مرد كسى نجات نيافت ديگران همه غرق شدند. آن زن بر تخته پاره اى آويزان شد، امواج دريا او را به جزيره اى انداخت و جان بسلامت برد. در آنجا مرد راهزنى بود كه از هيچ گناه و كار ناشايسته اى ابا نداشت . از قضا عبور آن بانوى نجات يافته از كمينگاه آن راهزن افتاد. مرد راهزن سر راه بر آن زن بگرفت و گفت : تو انسانى يا از جن و پرى هستى ؟ آن زن گفت انسانم . مرد راهزن بى آنكه سخنى بگويد با او در آويخت و ميان دو پايش نشست و آهنگ تجاوز به او نمود.

آن زن بر خود لرزيد. مرد راهزن گفت از چه اينطور مى لرزى ؟ زن با دست اشاره بسوى آسمان كرد و گفت از او (يعنى از خدا) مى ترسم راهزن گفت : تاكنون چنين كارى بسرت نيامده ؟ زن گفت : نه ، بعزت او (خدا) سوگند. مرد راهزن گفت : با اينكه تو تا حال چنين كارى نكرده اى و من تو را بزور باين كار واداشته ام اين چنين از خدا مى ترسى ، بخدا قسم كه من بدين ترس و هراس ‍ از تو سزاوارترم ...

گويد: مرد راهزن برخواست و از تجاوز به آن زن خود دارى نمود و به خاندان خود بازگشت و همتى بجز توبه و انابه درگاه خدا نداشت ، و همانطور كه راه منزل را طى مى كرد به راهبى برخورد كه با او به راه مشتركى ادامه دادند در ميان راه تابش آفتاب آنها را بى تاب نمود. راهب به آن جوان گفت از خدا درخواست كن ابرى نمايان كند كه بر سر ما سايه افكند تا آفتاب ما را نسوزاند. آن جوان گفت : من براى خود در نزد خدا كار نيكى سراغ ندارم كه جراءت كرده دعا نمايم و حاجت طلبم .

راهب گفت : پس من دعا مى كنم تو آمين بگو. جوان قبول كرد. راهب دست بدعا برداشت و جوان آمين گفت . ناگاه ابرى در آسمان نمودار شد و برسرشان سايه انداخت . آندو در زير سايه ابر مقدارى راه رفتند تا بر سر دو راهى رسيدند و در آنجا راهشان از هم جدا مى شد پس راهب به راهى روان شد و جوان به راهى ديگر و ابر نيز بالاى سر جوان بحركت در آمد.

راهب بطرف جوان برگشت و گفت : اى جوان اكنون دانستم كه تو از من بهترى و دعاى ما بخاطر تو به اجابت رسيده نه بخاطر من ، داستان خود را بمن بازگو تا ببينم سبب اجابت دعاى تو چيست ؟

جوان ماجراى برخورد خود را با آن زن بازگو كرد. راهب گفت : بدان كه هر گناهى كه در گذشته مرتكب شده بودى بخاطر ترسى كه بدلت افتاده آمرزيده شده ، بهوش باش كه در آينده حالت چگونه خواهد بود.

جمله اى از فرمايشات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

امام صادق عليه‌السلام جمله اى از فرمايشات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را كه در مكتوبى ضبط بوده بشرح زير بيان نمود:

الا ان المؤمن يعمل بين مخافتين ، بين اجل قدمضى ، لايدرى ما الله صانع فيه ، و بين اجل قدبقى لا يدرى ما الله قاض فيه ، فلياخذ العبد من نفسه لنفسه ، و من دنياه لاخرته و فى الشيبه قبل الكبر، و فى الحيوه قبل الممات ، فوالذى نفس محمد بيده ما بعد الدنيا من مستعتب و ما بعدها من دار الا الجنه و النار

آگاه باشيد كه مؤمن ميان دو ترس دست بگريبان است ؛ يكى ترس از گذشته اى كه نمى داند خدا با عمر گذشته اش چه مى كند. ديگر ترس از عمر باقيمانده اش كه نمى داند خدا چه مقدرش نموده است . پس بنده مؤمن بايد كه بدست خود براى خودش و از دنيايش براى آخرتش و در جوانيش قبل از پيريش و در زنده بودنش قبل از فرا رسيدن مرگش بهره برگيرد. قسم بخدائى كه جان محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بدست قدرت اوست . پس از كوچيدن از دنيا جاى تلافى و عذر خواهى نيست و پس از ترك دار دنيا خانه اى بجز بهشت و با دوزخ وجود ندارد. (اگر به بهشت راهت ندهند، به دوزخ ببرندت).

## حسن ظن و خوش بينى به خدا

از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده كه خداى تعالى فرموده :

«آنانكه براى دريافت پاداش و ثواب من كار مى كنند نبايد به اعمال خود تكيه كنند، زيرا اگر آنها تمام عمر بكوشند و خود را در عبادت من رنج دهند باز مقصرند و در برابر كرامتهاى من و نعيم بهشت و درجات بالاترى كه از من خواستارند در عبادت به كنه بندگى من نرسند. وليكن به رحمت من بايد تكيه كنند و بفضل من اميدوار شوند و به حسن ظن درباره من اطمينان حاصل كنند. اينجاست كه رحمت من آنان را دريابد و خشنودى و آمرزش ‍ من شامل حال آنها گردد و عفو من آنان را فراگيرد، زيرا منم خداى بخشنده و مهربان .

از امام باقر عليه‌السلام روايت شده كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ بر فراز منبر مى فرمود، «قسم به لا اله الا هو كه به هيچ مؤمنى خير دنيا و آخرت داده نشده مگر بواسطه حسن ظنش به خداوند و بواسطه اميدواريش به او، و حسن خلقش و خوددارى او از غيبت مؤمنان . و قسم به لا اله الا هو كه خدا عذاب نمى كند مؤمنى را بعد از توبه و استغفار مگر بواسطه سوء ظنش بخدا و تقصير در اميدوار بودنش و بد خلقى و غيبت او از مؤمنين ، سوگند به ذات يگانه اى كه معبودى بجز او نيست ، هيچ بنده مؤمنى خوشبين به خدا نباشد مگر آنكه خدا به اندازه خوشبينى او با او رفتار نمايد، زيرا كه خداوند كريم است ، تمام نيكيها بدست او است . او شرم دارد كه بنده مؤمنى به او گمان نيك داشته باشد و او خلاف گمان و اميد بنده اش ‍ رفتار نمايد، پس گمانتان را بخدا نيكو نمائيد و باور غيبت پيدا كنيد چنانكه امام رضا عليه‌السلام نيز در روايتى فرمود:

احسن الظن بالله ، فان الله عزوجل يقول انا عند ظن عبدى المؤمن بى ، ان خيرا فخيرا، و ان شرا فشرا

يعنى : بخدا خوش گمان باش ، زيرا خداى متعال مى فرمايد: من با گمان بنده مؤمنم همراهم . اگر گمانش خوب است خوبى بيند، و اگر بد است بدى بيند.

## اعتراف به تقصير در پيشگاه باري تعالى

امام كاظم عليه‌السلام به يكى از فرزندانش فرمود: «اى فرزندم ، بر تو باد به سعى و كوشش . مبادا خود را در عبادت و طاعت خداى عزوجل بى تقصير بدانى . زيرا خداى متعال آنچنانكه شايسته است عبادت نشود.»

از ابى الحسن عليه‌السلام روايت شده كه مى فرمود: «مردى از بنى اسرائيل چهل سال خدا را عبادت كرد و سپس يك قربانى تقديم داشت كه او پذيرفته نشد. پيش خود گفت : اين بى لياقتى از خود دارم و تقصير و گناه جز از من نيست . خداى متعال به او وحى نمود كه اين نكوهشى كه از خود كردى ، از عبادت چهل ساله ات بهتر است .»

فضل بن يونس از ابى الحسن عليه‌السلام روايت كرده كه آنحضرت فرمود: بسيار بگو:

اللهم لاتجعلنى من المعارين ، ولا تخرجنى من التقصير

يعنى خدايا مرا از عاريه گيران ايمان قرارنده (كه عبادت بى مغز و سرسرى انجام دهم) و از تقصير كارشناسان خود خارج مساز (كه خود را در انجام وظايف بندگى مقصر ندانم).

## در اطاعت و پرهيزكارى

امام باقر عليه‌السلام فرمود: «هر مذهبى شما را بطرف خود نكشاند. بخدا قسم شيعه ما نيست مگر كسى كه اطاعت خداى متعال را نمايد.»

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز در حجه الوداع ضمن سخنرانى خود فرمود: «واى مردم ، هيچ عملى نيست كه شما را به بهشت نزديك و از دوزخ دور كند مگر آنكه من شما را بدان امر نمودم . و هيچ عملى نيست كه شما را بدوزخ نزديك و از بهشت دور كند، مگر آنكه شما را از آن نهى نمودم . بدانيد كه روح الامين (جبرئيل) در دل من اين مطلب را افكند كه : هيچ ذير وحى نميرد تا آنكه روزى خود را بطور كامل بگيرد. پس ، از خدا بپرهيزيد و در طلب روزى خود آرامش بخرج دهيد (حريص نباشيد) و اگر رزق يكى از شما ديرتر رسيد، او را وادار نسازد كه از راه نامشروع بجويد، زيرا آنچه نزد خدا است بغير طاعت او بدست نيايد.»

در روايت ديگر امام باقر عليه‌السلام به جابر فرمود:

«اى جابر، آيا كسى كه خود را به شيعه مى بندد، همينش بس است كه بگويد من دوستدار اهل بيتم ؟! بخدا قسم شيعه ما نيست مگر كسى كه از خدا بپرهيزد و اطاعت او كند.

اى جابر، شيعيان ما شناخته نمى شوند مگر به تواضع و خشوع و امانت دارى و بسيار ياد خدا نمودن و روزه و نماز و احسان به پدر و مادر و پرسش از حال همسايگان ، فقرا و مستمندان ، بدهكاران و يتيمان ، راستگوئى و تلاوت قرآن و بازداشتن زبان از بدگوئى مردم . ابنانند امينان قوم و خويشان خود در همه حال .

جابر گويد، گفتم يابن رسول الله ، ما در اين زمان چنين مردمانى را نمى شناسيم ؟ فرمود: اى جابر، مبادا روشهاى مردم تو را بر اين عقيده بدارد كه : براى مرد همين بس كه گويد من على را دوست دارم و پيرو اويم و طبق گفته اش عمل نكند و كردارش با گفتارش مطابقت ننمايد.

بلكه ، اگر گويد: من رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را دوست دارم (براى اينكه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم افضل از على عليه‌السلام است) و پيروى از سيرت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و عمل به سنت او نكند، دوست داشتن رسول خدا هيچ نفعى بحال او نمى بخشد.

پس ، از خدا بپرهيزد و براى او كار كنيد. زيرا بين او و هيچكس از بندگانش ‍ خويشى نيست ، محبوبترين مردم نزد خدا و گرامى ترين آنها، پرهيزكارترين و مطيع ترين آنها است . اى جابر، بخدا قسم ، تقرب بخدا نمى توان جست مگر به طاعت ، با ما برات آزادى از دوزخ نيست واحدى را بر خدا حجتى نه ، هر كه مطيع خدا باشد دوست ما است و هر كه نافرمانى كند دشمن ما است ، بولايت ما نتوان رسيد مگر بواسطه عمل و پرهيزكارى .»

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: هيچ عملى توام با پرهيزكارى كم نيست ، چگونه كم توان شمرد عملى را كه پذيرفته درگاه پروردگار باشد.

## ورع (پارسائى)

امام باقر عليه‌السلام فرمود: ان اشد العباده الورع

سخت ترين عبادتها پارسائى است .

و نيز فرمود. خدايتعالى مى فرمايد: «اى فرزند آدم ، از هر چه بر تو حرام كردم اجتناب كن تا از پاكدامن ترين مردم باشى .»

به همين مضمون از حضرت صادق عليه‌السلام روايت شده كه فرمود: «پارساترين مردم كسى است كه از هر چه خدا حرام كرده اجتناب كند.»

در حديث ديگر فرمود: «ما مردى را مؤمن بشماريم تا اينكه تمام اوامر ما را پيروى كند و از ته دل بخواهد. يكى از موارد پيروى ما پاكدامنى است . خود را بدان بيارائيد خدايتان رحمت كند. و دشمنان ما را در تنگنا بگذاريد خدا شما را نجات دهد.

امام كاظم عليه‌السلام نيز فرمود: بسيار شنيدم كه پدرم مى فرمود: «از شيعيان ما نيست كسى كه پرده نشينان در پس پرده هاى خود از پارسائى او سخن نگويند. از دوستان ما نيست كسى كه در شهرى ده هزار نفرى زندگى كند و ديگرى از او پارساتر باشد.»

## در معنى ورع

ورع بمعنى پارسائى است اگر چه در اخبار به ترك مطلق محرمات تعبير شده است و مرحوم علامه رحمه‌الله آنرا به ترك مشتبهات و بلكه پاره اى مباحات تفسير كرده ولى از نظر متن لغت و استعمال بيشترى ، نظر بخوددارى از شهوت بزنان دارد و روايتى مذكور است (كه اگر در مردى ورع باشد بانوان پشت پرده هم بزودى از حال او مطلع مى شوند) اشاره به اين معنى كرده ، زيرا زنان هرچه مستور و محجوب باشند و با حجاب كامل به كوچه و بازار آيند، باز هم زودتر از روحيه و توجهات مردى كه بدنبال آنها هستند مطلع مى گردند و چون غريزه جنسى بر مزاج مردان و زنان از همه اقسام شهوات عمومى تر و مسلط تر است ، اگر كسى پارسا باشد و از اين ورطه شهوت جنسى بخوبى بگذرد و بر نفس خود تسلط يابد و فكر و انديشه خود را مهار نمايد چشمان خود را كنترل نموده و گامى از حد فراتر ننهد، ترك محرمات ديگر بر او آسان تر است .

## عفت (پاكدامنى)

از امام باقر عليه‌السلام : خداى تعالى به هيچ يك از عبادات ، بهتر از عفت پرستش نشده است .

در حديث ديگر فرموده :

ان افضل العباده عفه البطن و الفرج

بهترين عبادات پاك نگهداشتن شكم و عورت است .

اميرالمؤمنين عليه‌السلام نيز فرموده : بهترين عبادات عفيف بودن است . رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هم به صحابه مى فرمود: اكثر موجبات دوزخ رفتن امتم دو چيز ميان تهى است : يكى شكم است و ديگرى عورت ؛ و در خبر ديگرى فرمود: از سه چيز براى امتم پس از رفتنم بيمناكم ١ - گمراه شدن پس از هدايت ٢ - از فتنه هاى گمراه كننده ٣ - شهوت شكم و عورت

و به همين مضمون اخبار ديگرى رسيده است و اين دو موضوع يعنى شهوت غذا و اطفاء غريزه جنسى چون تمام افراد مردم اعم از زن و مرد گرفتارند و هر كس به دنبال شكم خوارگى و خواهش نفسانى و كاميابى از غريزه جنسى رفت تا سرش به سنگ گور نخورد از كار خود نايستد بعلاوه كسى كه بدنبال اين دو لذت رفت ناچار بحقوق بسيارى از مردم تجاوز مى نمايد و چه بسا مفاسد پرماجرا و جبران ناپذيرى به بار مى آيد بدين جهت عفت و بازداشتن نفس از اين دو لذت بخصوص بهترين عبادات بشمار رفته است .

## در اجتناب محرمات

امام صادق عليه‌السلام در تفسير آيه مباركه (وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ) - الرحمن ٤٦ فرمود: كسى كه بداند خداى تعالى در همه احوال ناظر اوست و هرچه بگويد او مى شنود و هر كار خير يا شرى انجام دهد مى بيند، اين توجه ، او را از ارتكاب اعمال ناپسند باز مى دارد و همچون كسى است كه از مقام پروردگارش ترسان و خود را از هواى نفس ‍ بازداشته است .

امام باقر عليه‌السلام فرمود: روز قيامت هر ديده اى گريان است مگر سه ديده : ديده اى كه در راه خدا بيدارى كشيده و ديده اى كه از ترس خدا اشك ريخته ، و ديده اى كه از محرمات فروبسته شده است .

امام صادق عليه‌السلام در روايتى فرمود: بهترين وظيفه اى كه خداوند بر بندگانش واجب گردانيده اينست كه او را بسيار ياد كنند. سپس فرمود بسيار ياد خدا كردن اين نيست كه بسيار بگويند:

سبحان الله و الحمدلله و لا اله الا الله و الله اكبر. گرچه اين هم از ذكر خدا است ، ولى مقصود ياد خدا است در آنچه حلال و يا حرام كرده است ، اگر اطاعت خدا است انجام دهد و اگر معصيت است ترك كند.

از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز روايت شده كه كسى كه گناهى را براى خاطر ترس از خداوند متعال ترك كند، خداوند روز قيامت او را خشنود سازد.

## در اداى واجبات الهى

امام سجاد عليه‌السلام فرمود:

من عمل بما افترض الله عليه فهو من خير الناس

هر كس به واجباتى كه خدا بر او واجب گردانيده عمل كند، و او از مردان خوب است .

امام صادق عليه‌السلام در تفسير آيه (اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا) (آل عمران - ٢٠٠) فرمود در انجام فرائض استوار باشيد - در مصائب همدردى كنيد - و پيوند خود را با ائمه نگهداريد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز فرمود: اعمل بفرائض الله تكن اتقى الناس : به واجبات خدا عمل كن تا پرهيز كارترين مردم باشى .

در حديث ديگر امام صادق عليه‌السلام فرمود: خداى تعالى فرموده بنده من دوستى مرا جلب نمى كند به چيزى كه نزد من محبوبتر باشد از عمل بدانچه بر او واجب نموده ام .

ذيل اين عنوان (اداى واجبات) بابى نيز بعنوان «استواء العمل و المداومه عليه» مشتمل بر ٦ حديث وارد شده كه مضمون آنها اينست كه هر عمل عبادتى (از مستحبات) كه براى خود انتخاب مى كنى در انجام آن استوار باش و تا يكسال بر آن عمل مداومت نما و اگر خواستى تغيير دهى پس از يكسال تغيير بده . زيرا ممكن است در ظرف يكسال با درك شب قدر و جهات ديگر ارزش زيادى را از آن عمل درك بنمائى .

## عبادت و فوايد آن

امام صادق عليه‌السلام فرمود: در تورات چنين مذكور است كه : «اى فرزند آدم ، خود را براى عبادت من خالص كن ، تا دلت را مملو از توانگرى كنم و به خودت وانگذارم ، و بر من است كه در اينحال راه فقر و نياز را بر تو ببندم ، و دلت را از ترس خودم پر كنم ؛ و اگر به عبادت من دل نبندى ، دلت را مملو از توجه به دنيا نمايم ، و درهاى فقر و نيازمندى را بروى تو بگشايم و تو را بخودت واگذارم .»

در حديث ديگرى فرمود: خداى متعال فرموده : اى بندگان راستگوى من ، در دنيا به عبادتم برخوردار باشيد چنانكه در آخرت هم بدان برخوردار خواهيد بود.

علامه مجلسى رحمه‌الله گفته : صديقان و مقربان از عبادت خدا لذت مى برند و روحشان بدان تقويت مى يابد و نزد آنها بزرگترين لذتهاى روحى عبادت است .

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده : بهترين مردم كسى است كه عاشق عبادت باشد و آنرا در آغوش كشد و از دل دوست بدارد و با تن بدان در آميزد و خود را براى آن فارغ سازد. اين چنين كسى باك ندارد كه در دنيا بمشقت افتد و يا در رفاه باشد.

راوى حديث عيسى بن عبدالله از امام صادق عليه‌السلام پرسيد: قربان ، عبادت چيست ؟

آنحضرت فرمود: خوش بينى در طاعت ، از راههائى كه خداوند از آن راهها اطاعت مى شود. اى عيسى ، بدان كه مؤمن نباشى تا اينكه ناسخ را از منسوخ بشناسى .

گويد، عرض كردم : قربانت ، شناختن ناسخ از منسوخ چگونه است ؟

فرمود: آيا حال تو چنين نيست كه با امامى كه با حسن نيت دل به اطاعتش ‍ بسته اى و آن امام مدتش سرآمده و در مى گذرد و امامى بر حق ديگر بجاى او مى آيد، با همان حسن نيت دل در طاعت او مى بندى ؟

راوى گفت : عرض كردم بلى ، فرمود: اينست شناختن ناسخ از منسوخ .

## عبادت كنندگان سه طايفه اند

امام صادق عليه‌السلام فرمود: عبادت كنندگان سه گروهند: گروهى خدا را از روى ترس مى پرستند، اين قسم ، عبادت بردگان است . گروهى ديگر به طمع ثواب مى پرستند، اين عبادت مزدوران است . گروه سوم ، خدا را براى دوستى و محبتى كه بخدا دارند مى پرستند. و اين قسم ، عبادت آزادگان است . و اين بهترين نوع عبادت است .

## نيت در عمل

حضرت على بن الحسين عليه‌السلام فرموده :

لا عمل الا بنيه :

عملى نيست مگر با قصد (خصوصا در عبادات كه بدون قصد و نيت هيچ عبادتى مقبول نيست).

امام صادق عليه‌السلام فرمود كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمود:

نيه المؤمن خير من عمله ، ونيه الكافر شر من عمله ، و كل عامل يعمل على نيته

نيت مؤمن بهتر از انجام كار او و نيت كافر بدتر از ارتكاب عمل ناپسند اوست ؛ و هر كارگرى مطابق قصد و نيتى كه دارد كار مى كند.

توضيح - اين حديث از احاديث مشهوره ميان خاصه و عامه است و در آن وجوهى را متذكر شده اند؛

١ - مقصود از نيت ، اعتقاد به اصول حقه است و شكى نيست كه اين اعتقاد از نفس عمل بهتر است و نتيجه اش خلود در بهشت است .

٢- نيت بى عمل از عمل بى نيت بهتر است و بدين قول اعتراض شده كه عمل بى نيت باطل است و خيرى ندارد كه نيت بهتر از آن باشد.

٣ - در علل الشرايع مرحوم شيخ صدوق از امام باقر عليه‌السلام روايت كرده كه نيت مؤمن بهتر از عمل اوست ، زيرا چه بسا كارهاى خيرى قصد مى كند كه موفق به درك آن نمى شود. و نيت كافر بدتر از عمل اوست زيرا كافر چه بسا بديهائى را قصد مى كند كه به انجام آن موفق نمى شود. تا آخر حديث

امام رضا عليه‌السلام نيز فرمود: رحم آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اما مانند به عرش آويخته كه هر امامى مى گويد: اللهم صل من قطعنى : خدايا، كسى كه با من بپيوندد تو هم به او بپيوند و كسى كه با من قطع كند تو هم از او قطع كن . سپس فرمود: اين جريان در مورد مؤمنين نيز سارى است آنگاه اين آيه را تلاوت نمود:( وَاتَّقُوا اللَّـهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ): بپرهيزيد از خدائيكه باو و به ارحام از همديگر سئوال مى كنيد.

## بر الوالدين (نيكى به پدر و مادر)

در اين باب بيست و يك حديث وارد شده كه در اينجا آنچه را كه جامع تر و مفيدتر بنظر رسيد، به رشته تحرير در آورديم .

گندم فروشى بنام ابى ولاد مى گويد از امام صادق عليه‌السلام پرسيدم منظور از گفتار خداى متعال كه مى فرمايد ( وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا )و به پدر و مادرتان احسان كنيد، اين احسان و نيكى چيست ؟

فرمود: با آنها نيكو مصاحبت كنى و خوشرفتارى نمائى و آنها را واندارى كه آنچه را كه بدان نياز دارند، از تو بخواهند، اگر چه توانگر باشند (يعنى حوائج آنها را نگفته فراهم كنى) مگر نه اينستكه خداى متعال مى فرمايد:

(لَن تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنفِقُوا مِن شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّـهَ بِهِ عَلِيمٌ) به حقيقت بر (احسان و نيكى) نرسيد مگر از آنچه براى خود دوست داريد انفاق كنيد راوى گفت : سپس امام صادق عليه‌السلام فرمود:

اما گفتار خداى متعال :

(إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا):

(هر گاه يكى از آنها يا هر دو، نزد تو به دوران پيرى برسند، به آنها اف نگو و با آنها درشتى نكن) فرمود يعنى اگر عرصه را براى تو تنگ بنمايند و ناراحتت كنند، در مقابل آنها اف مگو. و اگر تو را كتك زنند با آنها درشتى مكن و با آنها به احترام سخن بگو و بگو خدا شما را بيامرزد. گفتار كريمانه اينست .

و فرمود:

(وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُل رَّبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا)

(از روى مهربانى) در برابر آنها اظهار كوچكى و فروتنى كن) يعنى : چشم بآنها خيره مكن و جز با مهر و عطوفت نظر بسوى آنها مينداز و صدايت را بلندتر از صداى آنها مكن و دست بالاتر از دست آنها دراز منما، و در راه رفتن بر آنها پيشى مگير.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: مردى خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد و عرض كرد يا رسول الله مرا وصيتى فرما. آن حضرت فرمود:

«چيزى را با خدا شريك مگير اگر چه به آتش بسوزانند و شكنجه ات دهند مگر آنكه دلت به ايمان آرامش يابد؛ و پدر و مادرت را اطاعت نما و به آنها نيكى كن ، چه زنده باشند و چه مرده ؛ و اگر تو را از خانه و دارائى خود باز دارند اطاعت نما زيرا كه اين امر از ايمان است».

امام كاظم عليه‌السلام فرمود: مردى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرسيد: يا رسول الله ، حق پدر و فرزند چيست ؟ فرمود: از حق پدر بر فرزند اينست كه او را بنام نخواند، و پيش روى او راه نرود و پيش او ننشيند، و كارى نكند كه اسباب دشنام دادن به او را فراهم نمايد.

در خبر ديگر از حضرت صادق عليه‌السلام در ضمن توضيحى كه به پرسش يكى از شيعيان از معناى آيه :

(وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا )

(و سفارش نموديم انسان را به نيكى درباره پدر و مادرش ...) مى داد فرمود: دنبال اين آيه را بجمله

(وَإِن جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَن تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ):

عطف فرموده است كه اگر از در مبارزه با تو در آيند و بكوشند كه براى من چيزى را از روى نادانى شريك قرار دهى ، در اين صورت پيروى آنها مكن ...

و فرمود: اين جمله مهمتر و عظيم تر است از آنكه در اول به احسان وصله با آنها و رعايت حق آنان در همه حال امر فرموده است .

بنابراين حاصل فرمايش امام صادق عليه‌السلام اينست كه : خداى متعال در اين آيه انسان را امر مى كند بر صله و نيكى در حق پدر و مادر هر چند كه پدر و مادر با او بر شرك خدا مبارزه نمايند. منتها در مورد دعوت آنها بشرك ، امر آنها را نبايد اطاعت نمود ولى باقى احترامات لازمه را بايد مراعات نمود. اما غير از پدر و مادر اگر كسى به طرفدارى شرك و كفر در آيد مبارزه باوى لازم است .

امام صادق عليه‌السلام در خبر ديگرى فرمود: چه مانع است مردى از شما را به نيكى كردن به پدر و مادرش ، چه زنده باشند چه مرده ؛ براى آنها نماز بخواند، از طرف آنها صدقه دهد، و به نيابت آنها حج نمايد و از عوض ‍ آنها روزه بگيرد؛ كسى كه چنين كند آنچه در حق آنها انجام داده به آنها مى رسد و مانند آن در نامه عمل او مى نويسند. و خداى متعال به نيكى وصله او خير فراوانى عطا مى فرمايد.

در خبرى ديگر است كه امام صادق عليه‌السلام فرمود: مردى نزد پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و گفت يا رسول الله به چه كسى احسان كنم ؟ حضرت فرمود: به مادرت . عرض كرد سپس به كى ؟ فرمود: به مادرت !. مرتبه سوم گفت سپس به كى ؟ باز حضرت فرمود: به مادرت ! مرد گفت : پس از آن ؟ حضرت فرمود به پدرت . (١٧)

در خبرى ديگر فرمود: مردى خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد و عرض كرد: يا رسول الله ، من شوق جهاد دارم و براى جهاد با نشاط و نيرومندم . حضرت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: پس برو جهاد كن در راه خدا، زيرا اگر كشته شوى پيش خدا زنده اى و روزى مى خورى و اگر بميرى پاداش تو بر عهده خداست و اگر سالم برگردى ، از گناهان پاك مى شوى همچون روزى كه از مادر زائيده شدى .

آن مرد گفت : يا رسول الله ، من پدر و مادر پيرى دارم دلشان خوش است كه به من انس دارند و رفتن مرا به جهاد خوش ندارند. و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: پس با پدر و مادرت بمان كه سوگند بخدائى كه جان من بدست اوست هر آينه يك شبانه روز انس گرفتن آنان با تو بهتر از يكسال جهاد در راه خدا است .

مردى به امام صادق عليه‌السلام عرض كرد: پدر و مادرى دارم مخالف مذهب منند فرمود: به آنها احسان كن چنانكه به مسلمانان احسان مى كنى در تاءييد اين خبر، از امام باقر عليه‌السلام ، حديثى وارد شده كه فرموده : سه چيز است كه خداى عزوجل در آنها براى احدى رخصت قرار نداده يعنى معذور نيستند: يكى اداى امانت است به نيكو كار و بدكردار - دوم وفاى بعهد است در برابر نيكوكار و بدكردار و سوم احسان به پدر و مادر، چه نيكوكار باشند و چه بدكردار.

در حديث آخر اين باب از امام باقر عليه‌السلام نقل مى كند كه آنحضرت فرمود: ممكن است بنده اى در حيات پدر و مادرش نسبت به آنها نيكوكار و حق شناس باشد ولى پس از مرگشان بواسطه نپرداختن بدهى هائى كه داشتند و يا طلب مغفرت و آمرزش نخواستن براى آنان خدا او را عاق والدين مى نويسد به عكس ممكن است يكى در حيات پدر و مادر عاق والدين بوده ولى پس از مرگشان بدهى شان را بپردازد و يا طلب مغفرت براى ايشان كند و خدا او را نيكوكار و حق شناس پدر و مادر بنويسد. و از اين حديث چنين معلوم مى شود كه نپرداختن ديون پدر و مادر بلكه ترك استغفار براى آنها در شمار عقوق والدين قرار گرفته و عقوق والدين از گناهان كبيره است . بنابراين پرداخت ديون والدين و استغفار بر آنها پس از مردن بر فرزند واجب و لازم است

## اهتمام به امور مسلمين و نصيحت و خير خواهى نسبت به آنان

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

و من اصبح لايهتم بامور المسلمين فليس بمسلم :

كسى كه بامداد كند با وجود توانائى به بر آوردن مهمات مسلمانان و اهتمام نورزد مسلمان نيست . يعنى مسلمان كامل نيست .

بدين مضمون چند حديث ديگر نيز از آن حضرت به الفاظ مشابه صادر شده است .

امام صادق عليه‌السلام در حديث ديگر از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت كرده كه فرمود: مردم عيال خدايند، پس محبوبترين مردم نزد خدا كسى است كه به عيال خدا سود رساند و بر خاندانى اسباب سرور و شادى فراهم نمايد.

در حديث ديگر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: كسى كه از مسلمان ضرر هجوم آبى يا آتشى را باز گرداند بهشت بر او واجب مى شود.

امام باقر عليه‌السلام در تفسير فرمايش خداوند:

(وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا)

فرمود: براى مردم بگوئيد بهترين چيزى را كه دوست داريد براى شما بگويند.

## گرامى داشتن سالمندان و پيران

سه حديث در اين مورد از امام صادق عليه‌السلام ماءثور است . در حديث اول آن حضرت فرمود: حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده : از بزرگداشت خداست بزرگداشت پيران سپيد موى مسلمان .

دوم - فرمود: از ما نيست كسى كه بزرگ ما را احترام نكند و با كوچك ما مهر نورزد.

سوم - فرمود:

عظموا كباركم و صلوا ارحامكم و ليس تصلونهم بشى ء افضل من كف الاذى عنهم

يعنى بزرگ بداريد بزرگ سالان خود را وصله ارحام نمائيد يعنى با خويشان خود رفت و آمد نمائيد و در پيوند با خويشان هيچ چيز بهتر از اين نيست كه جلو آزار آنان را باز داريد و موجب اذيت و آزار آنان را فراهم نسازيد.

## مؤمنين با يكديگر برادرند

از امام باقر و امام صادق عليهما‌السلام يازده حديث در اين مورد صادر شده كه چند تاى آنها كه جامع معانى كلى است ذكر مى شود.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

انما المؤمنين اخوه بنواب وام و اذا ضرب على رجل منهم عرق سهرله اخرون

همانا مؤمنان برادرند، فرزندان يك پدر و مادرند و هرگاه رگى از ايشان زده شود ديگران برايش از شدت ناراحتى بى خواب مى گردند.

جابر جعفى گويد: روزى در محضر امام باقر عليه‌السلام اندوهى بر من عارض شد. به حضرتش عرض كردم ، قربانت ، گهگاهى اندوه بر من عارض ‍ مى شود بدون اينكه مصيبتى تو يا گرفتارى ناگوارى به من برسد تا جائيكه خاندان و احبابم آثار اندوه را در رخساره ام نظاره مى كنند. فرمود: اى جابر، آرى ، خداى متعال مؤمنان را از گل بهشت آفريده و از نسيم روحش در آنان دميده ، از اينرو مؤمن برادر مؤمن است ، برادر پدرى و مادرى ، و چون يكى از اين ارواح را آزارى رسد و اندوهگين شود تمام آن ارواح اندوهگين شوند زيرا كه تمام ارواح مؤمنين وابسته بهمديگرند.

حضرت صادق عليه‌السلام فرمود:

المؤمن اخو المؤمن عينه و دليله لا يخونه و لايظلمه و لايغشه و لايعده عده فيخلفه

يعنى مؤمن برادر مؤمن است ، چشم و راهنماى اوست ، به او خيانت نكند، ستم روا ندارد، فريبش ندهد، و عده اى كه به او بدهد، خلف وعده نكند.

چند حديث ديگر نيز به همين مضامين است .

از حديث دهم اين باب بر مى آيد كه مؤمنين اجنه نيز بر اين معنى مؤمن و معترفند. چنانكه فضيل بن يسار گفت از امام باقر عليه‌السلام شنيديم فرمود: چند تن از مسلمانان به سفرى بيرون شدند در حين سفر راه را گم كردند و تشنگى شديد عارضشان شد، پس كفن پوشيدند و به تنه درخت چسبيدند. پيرى سفيدپوش نزد آنان آمد و گفت برخيزيد، بر شما باكى نيست ، اين هم آب . آن عده برخواستند و آب نوشيدند و سيراب شدند، و از وى پرسيدند: تو كيستى ، خدايت رحمت كند، گفت من از جمله اجنه اى هستم كه با رسول خدا بيعت كردند، من از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه مى فرمود:

المؤمن اخوا المؤمن عينه و دليله فلم تكونوا تضيعوا بحضرتى :

مؤمن برادر مؤمن است ، چشم و راهنماى اوست ، و شما نبايد پيش من خود را ضايع نمائيد.

## حقوق برادران مؤمن بر يكديگر و اداى حق آنها

در اين مورد شانزده حديث از امام باقر و امام صادق عليها‌السلام صادر شده كه جامعترين آنها را به عرض خواننده محترم مى رساند.

امام باقر عليه‌السلام فرمود: از حقوقى كه مؤمن بر برادر مؤمن خود دارد اينست كه اگر گرسنه باشد سيرش كند، اگر عريان باشد بپوشاند،

گرفتاريش بر طرف نمايد، قرضش را ادا نمايد، چون بميرد، بجاى او از خاندان و فرزندانش سرپرستى كند.

معلى بن خنيس از امام صادق عليه‌السلام پرسيد حق مسلمان بر مسلمان چيست ؟ حضرت صادق عليه‌السلام فرمود: هفت حق براى او واجب است ؟ اگر يكى از آنها را ضايع كنى از ولايت و طاعت خدا بيرون شده اى ...

اول - دوست بدارى براى او آنچه را كه براى خود دوست دارى ، و بد دارى آنچه را كه براى خود بد دارى .

دوم - از به خشم آوردن او خود دارى كنى و موجبات خشنودى او را فراهم نمائى و فرمان او را اطاعت كنى .

سوم اينكه كمك او باشى با جان و مالت و زبان و دست و پايت .

چهارم اينكه چشم او، و راهنماى او؛ آئينه او باشى .

پنجم اينكه تو سير نباشى و او گرسنه و تو سيراب نباشى و او تشنه ، و تو پوشيده باشى و او برهنه .

ششم اينكه اگر تو خدمتكارى دارى و او ندارد واجب است خدمتكار خود را بفرستى تا لباسهاى او را بشويد و غذاى او را بپزد و رختخواب او را بگستراند.

هفتم اينكه به سوگند او وفادارى كنى و دعوت او را بپذيرى ، اگر بيمار شدى عيادتش نمائى ، به جنازه او حاضر شوى و هرگاه بدانى كه حاجتى دارد براى بر آوردن حاجتش پيشدستى كنى و نگذارى مجبور شود از تو بر آوردن حاجتش را بخواهد، بلكه قبل از اظهار حاجت براى بر آوردن حاجتش ‍ بشتابى . چون چنين كنى دوستى خود را بدوستى او و دوستى او را بدوستى خدا پيوسته اى .

امام صادق عليه‌السلام در پاسخ سئوال يكى از اصحاب در مورد وظايف بندگان فرمود:

از مهمترين وظايفى كه خداى متعال بر بندگانش واجب نموده سه چيز است :

اول - اينكه مرد در نفس خود نسبت به برادران دينى خود انصاف ورزد، چندانكه براى برادرش از جانب خويش راضى نشود مگر به آنچه راضى شود براى خويش از جانب او. به عبارت ديگر آنچه را كه بر خود نمى پسندد به برادر دينى خود نپسندد.

دوم - مواسات و برابرى با برادر دينى بمال و دارائى خود.

سوم - ذكر خدا در همه حال . و ذكر خدا سبحان الله و الحمدلله گفتن نيست ، بلكه ذكر خدا آنست كه در برخورد با هر آنچه خداوند حرام نموده خدا را بياد آورد و آن حرام را وانهد.

امام صادق عليه‌السلام در حديثى ديگر به ابراهيم بن عمريمانى فرمود: حق مسلمان بر مسلمان اينست كه : او سير نباشد و برادرش گرسنه ، او سيراب نباشد و برادرش تشنه ، او پوشيده نباشد و برادرش برهنه ، وه ! چقدر بزرگ است حق مسلمان بر برادر مسلمانش !!

و فرمود: بايد دوست داشته باشى براى برادر مسلمانت آنچه را كه براى خود دوست مى دارى ، هرگاه نيازمند شدى از او بخواهى ، و اگر او روى نياز به تو آورد حاجت او را بر آورى . انجام هيچ كار خيرى درباره او تو را دلتنگ ننمايد و همچنين انجام كار خير او را درباره تو دلتنگ نسازد. هميشه پشتيبان او باشى و همچنان او بايد پشتيبان تو باشد. چون از پيش تو دور شود در غيابش نگهبان او باشى و چون حاضر شود از او ديدن كنى و او را بزرگ شمارى و گرامى ش بدارى ؛ زيرا كه او را از تست و تو از او، و چون در موردى گله مند شود از او جدا نشوى تا رضايت او را فراهم نمائى ، و اگر نعمتى به او رسد خدا را بر آن نعمت سپاس گزارى و اگر براى او گرفتارى رخ دهد در رفع گرفتاريش بكوشى و اگر دامى برايش گستردند براى نجاتش ‍ قيام كنى .

و فرمود: اگر مسلمانى به برادر مسلمانش بگويد: «اف بر تو» دوستى ميانشان بريده شود، و اگر بگويد تو دشمن منى ، يكى از آن دو كافر شوند (١٨) و اگر او را متهم سازد يا افتراء ببندد ايمان در دلش منحل شود چنانكه نمك در آب حل مى شود.

و فرمود: راستى كه مؤمن نور ايمانش براى اهل آسمانها مى درخشد چنانكه ستارگان آسمان براى اهل زمين مى درخشند.

و فرمود: راستى كه مؤمن دوست خداست ، خدا او را يارى مى كند و براى او وسيله خير فراهم مى سازد. مؤمن براى خدا سخنى بجز حق نمى گويد و غير از خدا از احدى نمى ترسد.

ديگر از حقوق مسلمان بر برادر مسلمانش ، بطوريكه از ساير روايات استفاده شده اينست كه چون همديگر را ملاقات نمايند سلام كنند و چون يكى بيمار شد ديگرى به عيادتش برود و چون يكى بميرد ديگرى در تشييع جنازه اش حاضر شود. اگر برادر مؤمنش فقير و او ثروتمند است قسمتى از ثروت خود را به او ببخشد، بلكه در مواردى ايثار نمايد.

در حديث يازدهم اين باب ، شخصى بنام ابى اسماعيل به امام صادق عليه‌السلام عرض مى كند قربانت ، نزد ما شيعه زياد است . آن حضرت فرمود: آيا توانگران بر مستمندان توجه و مهر مى ورزند؟ و آيا نيكوكار از بدكار گذشت و اغماض مى كند؟ و با يكديگر مواسات دارند؟ ابى اسماعيل عرض كرد، نه ؛ فرمود: پس اينان شيعه نيستند، شيعه كسى است كه داراى اين صفات باشد.

## ديدار برادران دينى

شانزده حديث در اين مورد وارد شده كه اهم آنها بشرح زير در معرض ‍ استفاده خوانندگان قرار مى گيرد.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: كسى كه برادر دينى خود را براى خدا ديدن كند - نه براى غير خدا - بخاطر وعده هاى خدا و بدست آوردن آنچه نزد خداست ، خداوند هفتاد هزار فرشته ماءمور كند كه ندا كنند: بدان كه تو پاك شدى از گناه و گوارايت باد بهشت .

خيثمه گفت نزد امام باقر عليه‌السلام رفتم كه با آن حضرت وداع كنم ، فرمود: اى خيثمه از دوستان ما هر كه را ديدى سلام برسان و آنان را به پرهيزكارى خداى بزرگ سفارش كن و به اينكه توانگرانشان بر فقيرانشان و نيرومندشان بر ضعيفشان سركشى كنند و زنده شان بر جنازه مرده شان حاضر شوند و در خانه هايشان بملاقات يكديگر روند، زيرا كه ملاقات آنان موجب زنده شدن امر ما است ، خدا رحمت كند بنده اى را ما را زنده بدارد.

اى خيثمه ، به دوستان ما اين پيغام ما را برسان كه ما نمى توانم در پيشگاه خدا كارى بنفع آنها انجام دهيم مگر به كردار نيكوى آنها و اينكه آنها بمقام ولايت و دوستى ما نائل نشوند مگر به ورع و پرهيزكارى ؛ و براستى كه پر حسرت ترين مردم در روز قيامت كسى است كه عدل و داد را براى ديگران توصيف كند و خودش درباره ديگران بر خلاف عدالت رفتار نمايد.

حديث از امام باقر عليه‌السلام است كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: جبرئيل به من گفت كه : خداى متعال فرشته اى را به زمين فرستاد و آن فرشته در زمين راه مى رفت تا گذرش بر در خانه اى افتاد كه مردى در خانه ايستاده و منتظر اجازه صاحب خانه بود. فرشته از وى پرسيد: با صاحب اين خانه چكار دارى ؟ گفت : برادر دينى من است و مى خواهم در راه خدا با او ديدن كنم . فرشته گفت فقط براى همين آمدى ؟! در پاسخ گفت جز براى اينكار نيامدم . فرشته گفت من فرستاده خدايم بسوى تو و خداى تعالى سلامت مى رساند و مى فرمايد: بهشت براى تو واجب است آنگاه گفت : خداى متعال مى فرمايد:

هر مسلمانى كه مسلمانى را زيارت كند، او را زيارت نكرده بلكه مرا زيارت كرده و ثواب او بر من است كه بهشت را باو دهم .

امام صادق عليه‌السلام فرمود: زيارت برادر مؤمن براى رضاى خدا بهتر است از آزاد كردن ده بنده مؤمن . و هر كس يك بنده مؤمن را آزاد كند هر عضوى از او يك عضو آزاد كننده اش را از آتش دوزخ باز مى دارد.

## در فضيلت مصافحه (دست بهم دادن)

امام باقر عليه‌السلام فرمود: هر گاه دو مؤمن كه بهم مى رسند مصافحه كنند خداوند دست مرحمت خود را ميان دو دست آنها در آورد و با هر كدام كه محبتش نسبت به برادر مؤمن ديگر زيادتر باشد مصافحه مى فرمايد.

در روايت ديگر فرمود: رو بسوى آنها كند و گناهان از آنها بريزد چنانچه برگ از درخت مى ريزد.

فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده : هر گاه به همديگر مى رسيد سلام و مصافحه نمائيد و چون خواستيد از هم جدا شويد بهمديگر طلب آمرزش كنيد.

در خبر ديگر فرمود: وقتى كه مؤمن با رفيقش دست مى دهد آنكه دست خود را بيش از آن ديگرى در دست رفيقش نگهدارد اجرش زيادتر از آنست كه دست خود از زود رها كند و در آن موقع گناهانشان فرو مى ريزد تا آنكه گناهى براى آنان نماند.

و فرمود: هرگاه دو مؤمن بهم رسند و با هم مصافحه كنند خداوند متعال رو بسوى آنها كند و گناهشان بريزد چنانكه برگ از درخت مى ريزد.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: راستى كه كسى ياراى آنرا ندارد كه قدر خدا را بشناسد و همچنين ياراى آنرا ندارد كه قدر پيامبر خدا را بشناسد و نيز قدرت ندارد ارزش مؤمن را دريابد. همانا وقتى كه مردى به برادر مؤمنش ‍ مى رسد و با او دست مى دهد، خداوند با نظر رحمت به آنها مى نگرد و گناهانشان مى ريزد تا از هم جدا شوند چنانكه تندباد برگ را از درخت مى ريزد و مى فرمود مصافحه مؤمن افضل از مصافحه فرشتگان است .

پس از باب مصافحه ، دو باب بنام معانقه و تقبيل (يعنى هم آغوش شدن و پيشانى همديگر را بوسيدن) از مستحبات ملاقات مؤمنين است كه هشت خبر در اين باره از ناحيه معصومين عليه‌السلام صادر شده است و مضمون آنها اينكه : برادران مسلمان هر وقت به همديگر مى رسند مستحب است با هم معانقه و پيشانى هم را ببوسند و اين كار ثواب و فضيلت زياد دارد و ما از لحاظ اختصار از نقل آن روايات صرف نظر نموديم .

## مذاكره برادران

على بن ابى حمزه گويد از امام صادق عليه‌السلام شنيدم مى فرمود: شيعيان ما در ميان خود به همديگر مهربانند: آنان كسانيد كه چون خلوت كنند ياد خدا كنند - براستى كه ياد ما هم ياد خداست - چون ما ياد شويم خدا ياد شود و چون دشمن ما ياد شود شيطان ياد شود.

در حديث ديگر فرمود: بزيارت يكديگر برويد زيرا كه در زيارت شما همديگر را زنده كردن دلهاى شماست و ياد آورى احاديث ما، و ياد آورى احاديث ما شما را به همديگر مهربان مى سازد. و اگر بدان عمل كنيد راه راست را بيابيد نجات يابيد و اگر واگذاريد گمراه گرديد و هلاك شويد، پس ‍ بگيريد و عمل كنيد كه من ضامن نجات شما هستم .

در حديث ديگر فرمود: جمع نمى شوند سه نفر با بيشتر از مؤمنين در يك مجلس مگر آنكه بتعداد آنها از فرشتگان در آنجا حاضر شوند، پس اگر دعاى خيرى كنند فرشتگان آمين گويند و اگر پناه از بدى جويند از خدا مى خواهند آن بدى را بر طرف كند، و اگر حاجتى خواهند، فرشتگان بدرگاه خدا شفاعت كنند و بر آوردن حاجت آنان را از خدا بخواهند؛ و در مجلسى جمع نمى گردند سه تن از منكران مگر آنكه ده مقابل آنها از شياطين در مجلس شان حاضر مى گردند، اگر صحبتى كنند شياطين نيز بمانند سخن ايشان صحبت كنند، و اگر بخندند شياطين نيز بخندند، و اگر عيب دوستان خدا نمايند، شياطين هم با آنان عيب جوئى نمايند. پس هرگاه يكى از مؤمنين گرفتار مجلس آنان شود و ياوه سرائى آنها را بشنود بايد برخيزد و شريك و همنشين شياطين نگردد. زيرا خشم خدا را چيزى جلوگير نشود و لعنت خدا را بازنگرداند. سپس فرمود: اگر نتواند بر خيزد لازم است در دل خود اعمال ايشان را انكار نمايد... (١٩)

## ادخال سرور بر دل مؤمنين (شاد كردن آنها)

در اين مورد شانزده حديث نقل شده كه جامعترين آنها بنظر خواننده گرامى مى رسد:

از امام باقر عليه‌السلام ، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

من سر مؤمنا فقد سرنى و من سرنى فقد سرالله

هر كس مؤمنى را شاد كند مرا شاد كرده ، و هر كى مرا شاد كند خدا را از خود خشنود كرده است .

امام باقر عليه‌السلام در خبر ديگر فرمود: لبخند زدن مرد در چهره برادر مؤمنش حسنه است و دور نمودن خاشاك از وى نيز حسنه است ؛ و عبادت نشده خداى تعالى بهيچ عملى محبوبتر باشد از ادخال سرور بر دل مؤمن .

## بر آوردن حاجت مؤمن

در خبر ديگر فرمود: خداوند در مناجاتى كه موسى بن عمران عليه‌السلام خطاب فرمود: «اى موسى ، من بندگانى دارم كه بهشتم را بر آنان مباح مى نمايم و آنان را در آنجا حكمروا مى گردانم . موسى عليه‌السلام عرض ‍ كرد: پروردگارا، كيانند ايشان ؟ خداى تعالى فرمود: آنانكه شادى بر دل مؤمنان وارد نمايند.» سپس فرمود: مؤمنى در كشور سلطان ستمكار زندگى مى كرد. سلطان ستمكار پس از چندى تصميم به آزار و اذيت آن مؤمن گرفت . مرد مؤمن فرار كرد و به كشورى ديگر كه مردم آنجا همه مشرك بودند پناه برد و مشركى او را پناه داد و زير سايه خود گرفت و با وى با كمال مهر و عطوفت رفتار نمود و پذيرائى كامل كرد. چون عمر آن مشرك بسر آمد و مرگ او فرا رسيد، خداى متعال به او وحى نمود كه به عزت و جلالم سوگند، اگر در بهشتم جائى براى تو مى بود ترا در آن جاى مى دادم ؛ و چون بهشت براى آنانكه مشرك بميرند حرام است به آتش امر كردم كه اى آتش او را بترسان ولى ميازار و فرمود: هر بامداد و شامگاه روزى او مى رسد.

راوى گفت : عرض كردم آيا روزى او از بهشت مى آيد؟ آن حضرت فرمود: از آنجا كه خدا بخواهد.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: هر كس مؤمنى را شاد نمايد، خداى تعالى از آن شادى مخلوقى بيافريند كه هنگام مرگش او را ببيند و بگويد: مژده باد ترا اى دوست خدا، به كرامتى از جانب خدا و خشنودى او، و پيوسته با او باشد تا داخل قبرش كنند، و در قبر نيز همين مژده را به او مى دهد، و بار ديگر هنگام برانگيختن از قبر مژده مى دهد و و پس از آن هم پيوسته در هر حول و هراسى همراه او باشد و او را مژده دهد و مانند آن جملات را با مى گويد. آن شخص مى پرسد: تو كيستى خدا رحمت كند ترا؟ پاسخ دهد: من همان شادى و سرورى مى باشم كه تو بر دل فلان مؤمن وارد كرده بودى .

در خبر ديگرى امام صادق عليه‌السلام فرمود: از محبوبترين كارها نزد خداى متعال ، ادخال سرور بر دل مؤمن - سير كردن او از گرسنگى - بر طرف كردن گرفتارى او و يا اداى قرض او مى باشد.

## بر آوردن حاجت مؤمن

مفضل گفت : حضرت صادق عليه‌السلام بمن فرمود: اى مفضل بشنو آنچه بتو مى گويم و بدانكه آنچه مى گويم حق است بجا آر و به بزرگان از برادران خود خبر ده . عرض كردم ، قربانت ، بزرگان از برادرانم كيانند؟!

فرمود: آنان كه به بر آوردن خوائج برادران خود شائقند. سپس فرمود: و حكسى كه يك حاجت برادر مؤمنش را بر آورد خداوند در روز قيامت صدهزار حاجت او را بر آورد كه اولى از آنها بهشت است و از آنجمله حاجتها آنست كه خويشان و آشنايان و برادرانش را وارد بهشت مى گرداند بشرط آنكه ناصبى نباشند...

در حديث ديگر فرمود: بر آوردن حاجت مؤمن بهتر است از آزاد كردن هزار برده و بهتر است از فرستادن هزار اسب در راه خدا براى جهاد يا حج و غيره .

در حديث ديگر فرمود: هر آينه بر آوردن حاجت مرد مؤمن محبوب تر است نزد خدا از بيست حج كه در هر حجى كه صاحبش صدهزار اشرفى يا درهم طلا براى حوائج مؤمنين خرج كند.

در حديث ديگر امام صادق عليه‌السلام در پاسخ اسماعيل بن عمار صيرفى فرمود: هر مؤمنى نزد برادر مؤمنش براى حاجتى رود، آن رحمتى است از جانب خدا كه بسوى او روانه شده ، پس اگر حاجتش را بر آورد، آن رحمت را پذيرفته و اگر رد كند در حالتى كه توانائى بر بر آوردن حاجتش ‍ داشته ، رحمت خدا را از خود رد كرده است - حديث مفصل است تا آنكه فرمود - اى اسماعيل ، هر كس برادر مؤمنش نزد او بيايد از براى حاجتى كه قادر است آنرا بر آورد و بر نياورد خداوند در قبرش مارى را مسلط بر او مى كند تا انگشت ابهامش را بگزد تا روز رستاخيز چه آمرزيده شود و يا معذب گردد.

در حديث ديگر فرمود: كسى كه خانه خدا را هفت بار طواف كند خداوند شش هزار حسنه براى او بنويسد و شش هزار گناه از او محو كند و شش هزار درجه براى او بر افرازد - اسحاق بن عمار بر اين روايت افزوده كه : شش هزار حاجت نيز براى او بر آورد.

سپس فرمود: بر آوردن حاجت مؤمن از ده طواف با اين مزايا افضل است .

## اطعام مؤمن

بيست روايت در اين باب وارد شده كه بعضى از آنها ذكر مى شود.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

من اشبع المؤمن و جبت له الجنه ، و من اشبع كافرا كان حقا على الله ان يملاء جوفه من الزقوم ، مؤمنا كان اوكافرا:

كسى كه مؤمنى را سير كند بهشت بر او واجب شود، و هر كه كافرى را سير كند بر خدا حق است كه شكم او را از زقوم پر كند، خواه مؤمن باشد و خواه كافر باشد. (٢٠)

در حديث ديگر فرمود: اگر من يك مرد مسلمانى را اطعام كنم محبوبتر است نزد من از اينكه يكصد هزار يا بيشتر مردم ديگر را.

از امام باقر عليه‌السلام ، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: كسى كه سه تن از مسلمانان را اطعام كند خداوند از سه بهشت او را در ملكوت آسمانها اطعام فرمايد: از فردوس ، از بهشت عدن ، و از طوبى ، درختى كه از بهشت عدن بيرون آيد كه پروردگار ما آنرا به دست قدرتش ‍ غرس نموده .

امام صادق عليه‌السلام فرمود: هر كس مؤمنى را غذا دهد تا سيرش كند، هيچكس نمى داند كه چقدر اجر براى آخرتش مقدر گرديده نه فرشته مقربى و نه پيامبر مرسلى مگر خداى پروردگار جهانيان . سپس فرمود: از موجبات آمرزش ، اطعام مسلمان گرسنه است .

آنگاه آيه ١٤-١٦ سوره البلد:

(أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ﴿[١٤](http://tanzil.ir/#90:14)﴾ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ ﴿[١٥](http://tanzil.ir/#90:15)﴾ أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ)

(يا اطعام نمودن در روز قحطى و گرسنگى - يتيمى خويشاوندى را يا مستمند خاك نشينى را) تلاوت فرمود.

در حديث ديگر فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده هر كس يك نوشيدن آب خوردن به مؤمنى بنوشاند از آنجا كه دسترسى بدان دارد خداوند به هر نوشيدنى هفتاد هزار حسنه دهد و هر كس بنوشاند آنرا از آنجا كه دسترسى ندارد و به زحمت بدست آورد همچنانست كه ده بنده از فرزندان اسماعيل را آزاد كرده است .

در حديث ديگر به نصربن قابوس (يكى از دوستان) فرمود: هر آينه اطعام يك مؤمن نزد من محبوبتر است از آزاد كردن ده بنده و ده حج . نصر گويد تعجب كرده گفتم : از ده بنده و ده حج ؟! در پاسخ فرمود: اى نصر اگر او را اطعامش نكنيد بميرد، يا اينكه خوارش كنيد و برود به در خانه يك ناصبى دشمن اهل بيت و از او گدائى كند؟! او مردن بهتر است براى او از گدائى كردن از ناصبى ! اى نصر، هر كس مؤمنى را زنده كند گويا همه مردم را زنده كرده و اگر اطعامش نكنيد مثل اينكه او را مى رانيده ايد و اگر اطعامش كنيد، زنده اش نموده ايد.

## ثواب كسى كه مؤمنى را بپوشاند

امام صادق عليه‌السلام فرمود: كسى كه برادر مؤمنش را جامه اى بپوشاند - جامه زمستانى يا تابستانى - بر خدا حق است از جامه هاى بهشتى به او بپوشاند و سكرات مرگ را بر وى آسان گرداند و قبر او را گشايش دهد و چون از قبرش بيرون آيد فرشتگانى را ملاقات كند كه او را بشارت برحمت خدا دهند و اينست معنى گفتار خداوند در آيه ١٠٣ انبياء:

(وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَـٰذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ) در حديث ديگر فرمود: كسى كه بيكى از فقراء مسلمانان كه برهنه است جامه اى بپوشاند؛ يا بچيزى از قوت و معيشت وى كمك كند، خداى متعال هفت هزار فرشته بر او بگمارد تا هر گناهى كه كرده آمرزش بخواهند تا زمانى كه در صور دميده شود.

در حديث ديگر فرمود: كسى كه مؤمن برهنه اى را جامه اى بپوشاند خداوند از استبرق بهشت - يعنى پارچه ديباى طلا باف و ابريشمين - بر او بپوشاند و كسى كه مؤمنى را جامه اى بپوشاند كه بى نياز از آن است ، (يعنى خودش ‍ هم لباس دارد و برهنه نيست) تا زمانيكه تكه اى از آن جامه باقى مانده در ضمان خدا خواهد بود.

در اظهار لطف و مهربانى نسبت به مؤمن و گرامى داشتن او

امام صادق عليه‌السلام فرمود: هر كس خار و خاشاكى از چهره برادر مؤمنش برگيرد، خداوند ده حسنه براى او بنويسد و كسى كه در چهره برادر دينى لبخند زند براى او يك حسنه باشد.

در حديث ديگر فرمود: كسى كه مقدم برادر مسلمانش را كه بر او وارد مى شود گرامى دارد هر آينه خدا را گرامى داشته است .

در حديث ديگر فرمود رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده : هر كس برادر مسلمان خود را بسخنى مورد لطف قرار دهد و گرفتارى او را برطرف نمايد پيوسته در سايه رحمت خدا باشد مادامى كه زنده است .

ديگر از حقوق برادران دينى نسبت به همديگر خدمت نمودن و اندرز دادن و خير خواهى است كه چند حديث در اين باره صادر شده و فرموده اند بر مؤ منين واجب است كه برادران مؤمن خود را نصيحت و پند و اندرز دهند.

## اصلاح بين مردم

امام صادق عليه‌السلام مى فرمود: صدقه اى كه خدا دوست مى دارد، اصلاح ميان مردم است هنگامى كه اختلافى ما بين آنها بيفتد، و نزديك كردن آنها به همديگر است هرگاه از هم دورى گزينند.

در خبر ديگر به مفضل فرمود: هر گاه ديدى ميان دو تن از شيعيان من نزاع در گرفته ، از دارائى من براى اصلاح ميان آنها خرج كن .

شخصى بنام ابى حنيفه گفت : من و دامادم در مورد ارث مشاجره اى داشتيم كه مفضل بما وارد شد. ساعتى نزد ما توقف نمود و سپس گفت : برويم بمنزل ما تا اختلاف شما را بر طرف نمايم . ما بمنزل او رفتيم و مابين ما را با چهارصد درهمى كه از خودش بخشيد اصلاح نمود و بعد از آنكه از ما نسبت به يكديگر رضايت طلبيد گفت : بدانيد كه اين پولى كه بشما دادم از مال من نيست ، بلكه امام صادق عليه‌السلام آنرا در اختيار من گذاشته و فرموده هرگاه دو تن از شيعيان ما در امرى نزاع كنند براى حل اختلاف آنها از اين پول مصرف نمايم . (٢١)

## در احياء مومن

سماعه گويد به امام صادق عليه‌السلام گفتم : مقصود خداى تعالى از آيه مباركه :

(مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم بَعْدَ ذَٰلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ)

(كسى كه كسى را بكشد بى آنكه كسى را كشته باشد گويا همه مردم را كشته است و كسى كه احياء كند يعنى زنده كند نفسى را گويا كه احياء نموده است همه مردم را) چيست ؟

فرمود: هر كس يك انسانى را از گمراهى به راه هدايت در آورد بمانند آنست كه او را زنده كرده و هر كس از راه هدايت به گمراهى سوق دهد بمانند آنست كه او را كشته است .

در حديث ديگر فرمودند مقصود اينست كه اگر مؤمنى را از سوختن و غرق شدن نجات دهد گويا اينكه همه مردم را زنده كرده است . و باز فرمودند: تاءويل اعظمش اينست كه او را دعوت به مذهب حق كند و او هم بپذيرد.

## در دعوت خانواده به ايمان

سليمان بن خالد گفت به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم ، من خاندانى دارم كه از من حرف مى شنوند، آيا آنان را به مذهب شيعه دعوت كنم ؟ فرمود: بلى ، زيرا خداوند در كتابش مى فرمايد:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَّا يَعْصُونَ اللَّـهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ الناس و الحجاره)

اى مؤمنين حفظ نمائيد جانهاى خود و خاندانتان را از آتشى كه آتشگيره آن مردمان و سنگ است .

## دعوت مردم به ايمان در زمان تقيه

امام صادق عليه‌السلام فرمود: به هوش باشيد از دعوت مردم به ايمان در زمان تقيه ، زيرا كه خداوند خير هر كه را بخواهد انگشتى در دلش زند و رهايش كند و او بخودى خود بدنبال يافتن راه هدايت و طريق ايمان مى رود. (ظاهرا مقصود از انگشت در دل زدن ، القاء نور هدايت است در قلب)

در خبر ديگر به ثابت (يكى از دانشجويان مكتب آن حضرت) فرمود: اى ثابت ، شما را به مردم چكار است ؟ از مردم دست برداريد و كسى را به آئين خود دعوت ننمائيد، بخدا قسم اگر اهل آسمان و زمين بر گمراه نمودن بنده اى كه خدا مى خواهد هدايتش نمايد جمع گردند، گمراه نتواند نمود. از مردم دست برداريد، و يكى از شما نگويد: برادر من ، پسر عم من ، همسايه من ؛ زيرا خداوند هرگاه خير بنده اى را بخواهد روحش را تزكيه نمايد و در آن حال هيچ سخن خوبى را نشنود جز آنكه بفهمد و هيچ سخن بدى را نشنود جز آنكه بدش آيد. سپس خداوند كلمه اى در دلش القاء نمايد كه كار او را فراهم سازد.

در خبر ديگر فرمود: با مردم در دين خود ستيزه ننمائيد كه ستيزه نمودن دل را بيمار مى كند. خداى متعال به پيامبرش صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

(إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَـٰكِنَّ اللَّـهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ) - القصص ‍ (٥٦)

(اى پيغمبر ما، تو نمى توانى آنكه را بخواهى هدايت كنى بلكه خداست كه هدايت مى كند هر كه را خواهد)

و نيز در آيه ٩٩ - يونس مى فرمايد:

( أَفَأَنتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ )آيا تو مردم را به اكراه وامى دارى كه مؤمن باشند؟

در حديث ديگر فرمود: هر گاه خداوند براى بنده اى اراده خيرى نمايد در دلش نورى القاء فرمايد كه گوش و دلش روشن شود بطوريكه براى آنچه در دست شماست (ايمان) از شما به آن حريص تر شود و چون براى بنده اى خدا بدى خواهد نكته سياهى در دلش اندازد كه گوش و دلش را سياه و تاريك گرداند، سپس اين آيه را تلاوت فرمود:

(فَمَن يُرِدِ اللَّـهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَن يُرِدْ أَن يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاء) الانعام (١٢٥):

خداوند هر كه را بخواهد هدايت كند سينه اش را براى پذيرش اسلام مى گشايد و هر كه را بخواهد گمراهش سازد سنگدل و آشفته خاطرش ‍ نمايد كه گويا مى خواهد به آسمان برود.

## تقيه و موارد لزوم آن

تقيه بمعناى همكارى با مخالفان است در انجام امور دينى براى حفظ جان و مال و آبرو. يعنى امور دينى را مطابق معمول اهل تسنن انجام دهند كه آنها پى نبرند به اينكه شخص معتقداتش برخلاف عقايد آنها است و در صدد آزار و اذيت آن شخص بر آيند؛ و ممكن است اين معنى را در ساير فرق مخالف مذهب تشيع تعميم داد و حاصل از اينكه در هر موردى كه با اظهار عقايد حقه خوف تلف شدن جان و يا ناموس و يا مال قابل توجهى كه براى شخص از دست دادن آن تحمل ناپذير است تقيه لازم است . و در اين مورد بيست و سه روايت شرف صدور يافته كه بذكر قسمتى از آنها اكتفا مى كنيم .

امام صادق عليه‌السلام به ابا عمر فرمود: اى ابا عمر، نه دهم ديندارى در تقيه است و كسى كه تقيه نكند دين ندارد؛ و تقيه در همه چيز هست بجز در نبيذ (مقصود شرب خمر و نوشيدن مسكرات است) و در تفسير آيه

(وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ)- فصلت (٣٤)

فرمود: حسنه تقيه نمودن است و سيئه فاش نمودن مذهب است ، فرمود:

ادفع بالتى هى احسن

(بازدار به آنچه نيكوتر است) تقيه نمودن است كه در نتيجه

فاذاالذى بينك و بينه عداوه كانه ولى حميم :

آنكسى كه ميان تو و او دشمنى بود، گويا دوست مهربانى است براى تو. امام صادق عليه‌السلام از اميرالمؤمنين عليه‌السلام روايت نموده كه آنحضرت فرمود: زود باشد كه شما را دعوت كنند كه به من دشنام دهيد. اين را بپذيريد و در مقام تقيه دشنام دهيد. همچنين دعوت شويد كه از من بيزارى بجوئيد، بدانيد كه من بر دين محمدم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم (يعنى هر كه از من بيزارى جويد، گويا از محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيزارى جسته است و نفرمود كه بيزارى جوئيد).

سائل پرسيد: اگر كشته شدن را بر بيزارى جستن اختيار كند چطور؟

فرمود: بخدا قسم اين وظيفه را ندارد و وظيفه او همانست كه عمار بن ياسر بدان عمل نمود؛ و جريان آن بطوريكه علامه مجلسى رحمه‌الله نقل كرده چنانست كه : قريش ، عمار و پدر و مادر او ياسر و سميه را واداشتند كه از دين برگردند. ياسر و سميه نپذيرفتند و آنها را كشتند ولى عمار خواسته آنان را به زبان انجام داد.

به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفتند آيا عمار كافر شده ؟ فرمود، نه هرگز، عمار از سر تا قدم پر از ايمان است و ايمان با گوشت و خونش آميخته است . عمار پس از آن جريان گريان نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اشك از دو چشمش پاك كرد و فرمود: چرا چرا، اگر دوباره هم تو را گرفتار نمودند براى آنها بگو هرچه گفتى .

در چه مواردى ترك تقيه جايز است ؟

محمدبن مروان مى گويد، امام صادق عليه‌السلام به من فرمود: چه چيزى ميثم (رحمه الله) را از تقيه باز داشت ، بخدا سوگند كه او مى دانست اين آيه

...الا من اكره و قلبه مطمئن بالايمان - النحل (١٠٦):

درباره عمار و يارانش نازل شده است . (٢٢)

## در راز نگهدارى

در اين مورد شانزده خبر بيان شده كه در زير چند خبر آن ذكر مى گردد.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمود، شنيدم كه حضرت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده : خوشا بحال بنده گمنامى كه خدايش ‍ بشناسد ولى مردم او را نشناسند، آنانند چراغهاى هدايت و سرچشمه هاى علم . هر فتنه تيره و تارى از يمن وجودشان بر طرف شود. پرده دروپرده برادر راز مردم نيستند. جفا كارى و رياكارى نمى كنند.

در خبر ديگر از اميرالمؤمنين عليه‌السلام اين جمله را نيز به خبر بالا افزوده اند كه : در هر رحمتى بروى آنها گشوده مى شود.

سپس فرموده اند: سخن خوب بگوئيد تا بخوبى شهرت يابيد و عمل خير انجام دهيد تا از اهل خير محسوب شويد، در كارها عجول و پرده در نباشيد؛ همانا بهترين شما آنانند كه چون به آنها نظر شود، خدا بخاطر آيد. و بدان شما آنانند كه براى سخن چينى بشتابند و ميان دوستان جدائى اندازند و پاكان را عيب جوئى نمايند.

در خبر ديگر امام صادق عليه‌السلام فرمود: نفس شخصى كه براى ما و ظلمهائيكه بر ما نموده اند اندوهناك باشد تسبيح است و توجه او به امر ما عبادت است و راز نگهدارى او درباره رازهاى نهانى ما جهاد در راه خداست . محمدبن مسلم كه يكى از روايت حديث است گويد: اين خبر را با طلا بنويسيد كه چيزى بهتر از آن را نيابيد.

## نشانه ها و صفات مؤمن

سى و نه حديث در اين مورد وارد شده كه جامعترين آنها را براى استفاده خواننده محترم بشرح زير برشته تحرير در مى آوريم .

امام صادق عليه‌السلام فرمود: شخصى از اصحاب اميرالمؤمنين عليه‌السلام بنام همام كه مردى عابد و زاهد و خدا پرست و رياضت كش بود حضور اميرالمؤمنين عليه‌السلام كه مشغول ايراد خطبه بود ايستاد و عرض كرد: يا اميرالمؤمنين ، صفات مؤمن را براى ما آن چنان كه بيان فرما كه گويا آنرا مى بينيم .

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

اى همام ، مؤمن زيرك و باهوش است . سرورش در چهره و اندوهش در دل است . سينه اش براى قبول نور حكمت و معرفت فراخ ‌تر و پيش خود از همه كس خوارتر. از هرچه فانى است گريزان و به هر خير و خوبى روى آور. نه كينه ورز است و نه حسود. نه جهنده است و نه دشنامگو. نه عيب جوست و نه عيب كن پشت سر بد گو. بزرگ منشى را مكروه شمارد و شهرت طلبى را دشمن دارد.

اندوهش طولانى و همتش بلند است . بسيار خموش و باوقار است . كثيرالذكر و بسى بردبار شكر گزار است .

از انديشه به آينده خود غمگين و بر نداشتن مال دنيا خوشحال . خوش ‍ برخورد و خوش خلق ، باوفا و كم آزار است . نه دروغگو است و نه آبرو ريز.

اگر بخندد سبكسرى ننمايد و اگر خشمگين شود از جا بدر نرود. خنده اش ‍ تبسم است سئوالش براى آموختن و بازگشتش براى فهميدن است . دانشش ‍ زياد و بردباريش بسيار و مهر و عطوفتش خارج از حد است . نه بخل ورزد و نه شتاب كند. نه دلتنگ شود و نه زياد اظهار خوشى و بدمستى نمايد.

در قضاوت خلاف حق نگويد و در دانسته هايش راه بيدادگرى نپويد. نفس ‍ او از سنگ خارا سخت تر و كوشش و كار نزد او از عسل شيرين تر است . نه آزمند است و نه بى تاب . نه سختگير است و نه لاف زن ، نه زحمت ديگران فراهم نمايد و نه در جستجوى اسرار ديگران باشد.

نزاعش با ديگران صلح جويانه و بازگشتش كريمانه است . اگر غضب كند از اصول عدالت و انصاف خارج نگردد. اگر چيزى طلب كند به راه نرمش گرايد. نه بى باك است ، نه هتاك و نه زورگو. دوستيش بى شائبه و عهد و پيمانش ‍ محكم و پا برجاست . به پيمانش وفادار، مهربان و خونگرم ، بردبار و گمنام زيست و بى آلايش است . از خداى متعال خشنود و با هواى نفس مخالف است . با زيردستان درشتى نكند و در آنچه بى فايده است ، فرو نرود. ياور دين است حامى مؤمنين و پناهگاه مسلمانان است . مدح ستايشگران گوش ‍ او را ندرد و طمع در دل او ننشيند و لهويات او را از قضاوت حكيمانه بازنگرداند و نادان بر دانش او آگاه نشود. سخنگوى ماهرى است . در عمل بسيار جدى و كوشاست . دانشمندى است عاقبت انديش ، نه هرزه گوست و نه دريده و بى باك . بسيار پيوند است بى تكلف . بسيار بخشنده است بى اسراف . نه فخر كننده است نه حيله گر. نه پى جوئى عيب ديگران نمايد و نه ستم به ديگران روا دارد. با مردم مدارا نمايد.

پيوسته در سعى و كوشش . يار ناتوانان و دادرس بيچارگان است . پرده كسى را ندرد و راز كسى را فاش نسازد. هر چند زياد گرفتارى بيند شكوه كمتر نمايد. اگر از كسى نيكى بيند ياد نمايد و اگر بدى بيند پنهان دارد. عيب ديگران را نهفته و در نهان حفظ الغيب نمايد. از لغزش در گذرد و از خطا چشم پوشد. به هر پند و اندرزى كه برخورد آنرا بجان و دل بپذيرد و بكار بندد، و هيچ ناهموارى و ستمى را وامگذارد مگر اينكه اصلاحش نمايد. امين است ، متين است ، پرهيزكار است ، پاك و پاكدامن و پسنديده است . عذر خواهى ديگران را پذيرا. نيكى ديگران ياد كند و سخن نيك گويد و به مردم گمان نيك برد و در نهان نفس خود را متهم سازد.

در راه خدا از روى فهم و دانش دوستى بر قرار سازد و در راه خدا رشته دوستى را از روى احتياط و تصميم ببرد. خوشى او را به نادانى نكشاند و شادى او را از جا به در نبرد. يادآور عالم است و آموزنده جاهل توقع نيرنگ از او ندارند از دستبرد او نترسند.

هر كار و كوششى نزد او از سعى و كوشش خود وى پاكتر و هر شخصى نزد او از خود او شايسته تر. به عيوب خويش داناست و با غم و اندوه خود مشغول . به غير پروردگارش به كسى اعتماد نكند. خود را بی كس و تنها داند و به زندگى دنيا بى علاقه باشد. براى خدا دوست دارد و در راه خدا جهاد نمايد تا پيرو خشنودى او باشد.

براى تشفى دل انتقام نجويد و با كسى كه مورد سخط پروردگارش قرار گرفته طرح دوستى نريزد. با فقرا همنشين و با راستگويان رفيق و معين و با اهل حق همدست و پشتيبان . كمك نزديكان است ، پدر يتيمان و شوهر بيوه زنان ، مهرورز به مستمندان . در هر ناملائمى محل اميدوارى است و براى رفع هر گرفتارى اميدوار بيارى او. هميشه با نشاط و خندان است . نه ترش رو است و نه عيب جو. بسيار جدى است و بسيار خشم فرو خور و بسيار خنده رو. باريك بين است و پرحذر. نادانى نكند و اگر نسبت به او نادانى شود بردبارى كند. بخل نورزد و اگر بخل به او ورزند شكيبائى كند.

عاقل است و با حيا. قانع است و بى نياز از مردم . حيايش بر شهواتش ‍ بچربد. دوستيش بر حسدش و گذشتش بر كينه توزيش فزونى گيرد. سخنى بغير صواب نگويد و جز راه اقتصاد نپويد. رفتارش فروتنى است و براى پروردگارش به سبب طاعت و بندگى خاضع ، و در هر حال از حالاتش از او خشنود. نيتش خالص است و در كردارش ريا و خدعه راه ندارد. نگاهش ‍ عبرت است ، سكوتش فكرت و گفتارش حكمت .

خير خواه و بخشنده و برادر مآب است . در عيان و نهان ناصح و پندگو است . از برادرش كناره نگيرد و غيبت او نكند و به او نيرنگ نزند و بر آنچه از دستش رفته تاءسف نخورد، و بر مصائب وارده اندوه نخورد و آنچه آرزوى آن روا نيست اميد نبندد و در شدائد زندگى ، خود را نبازد و در نعمت و فراوانى ناسپاس نباشد. بردبارى را با دانش و خرد را با شكيبائى بياميزد: از كسالت گريزان و دائما با نشاط است . آرزوهايش كوتاه و لغزشهايش اندك ، و پيوسته در انتظار مرگ باشد. دلش لرزان است و دائما در ياد پروردگارش ‍ باشد. نفس او قانع است . نادانى نكند و كارش سهل و آسان باشد. براى گناهانش اندوهناك است . شهوتش را كشته ، خشم خود فرو خورده ، اخلاقش مصفا گشته ، همسايگانش از دستش در امان باشند. هواى بزرگى دروى ضعيف است ، به آنچه مقدر او گشته قانع است . پايه صبرش استوار، كارش محكم و ذكرش بسيار است .

با مردم در آميزد تا بياموزد ودم فرو بندد تا سالم ماند و بپرسد تا بفهمد، و تجارت كند تا سود برد. خبرى را استماع نكند كه از آن سوء فايده برد و مرتكب هرزگى شود. هيچوقت سخن زور به ديگران نگويد. خود را به تعب اندازد تا ديگران از جانب او در آسايش باشند. براى راحتى آخرت خود را در رنج و تعب اندازد و مردم هميشه از وى در آسايشند.

# بخش دوم : آفت هاى ايمان

اگر بر او ستم شود صبر كند تا خدا انتقام او را از ستمكار بستاند. دورى او از كسى كه از وى كناره گرفته با اغماض و پاكدامنى است و نزديكيش به وى از روى نرمى و مهربانى است . دورى گزيدنش از مردم از جهت تكبر و بزرگ منشى نيست و نزديك شدنش به مردم از روى نيرنگ و خدعه نباشد، بلكه براى پيروى اهل خير از گذشتگان باشد و اوست پيشرو نيكان بعد از خود.

راوى گفت : همام پس از شنيدن بيانات اميرالمؤمنين عليه‌السلام نعره اى زد و بيهوش شد. اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: بخدا قسم ، من از اين حال بر وى مى ترسيدم ، و فرمود: پند و اندرز بليغ با اهلش چنين كند.

شخصى عرض كرد: يا اميرالمؤمنين ، شما كه مى دانستى حال وى چنين است و از بيان و توصيف مؤمنين بر او بيمناك بودى ، پس چرا بيان فرمودى ؟

آن حضرت فرمود: بدانكه براى هر كسى اجلى مقدر است كه از آن در نگذرد و آن اجل را سببى است كه از آن تجاوز ننمايد. آرام باش و ديگر اين حرف را تكرار مكن ، زيرا كه اين اعتراض را شيطان بر زبان تو القاء نمود.

در حديث پنجم ، امام باقر يا صادق عليهما‌السلام فرمايد: اميرالمؤمنين عليه‌السلام به مجلسى از مردم قريش گذشت و بر خلاف انتظار ديد همه لباسهاى سفيد در بر دارند و رنگ رخسارشان روشن و صاف ، بسيار مى خندند و با اشاره انگشت هر كه را كه از برابرشان مى گذرد نشان مى دهند. سپس به انجمنى از اوس و خزرج يعنى انصار مدينه گذر نمود و ديد مردمى هستند كه بدنهايشان فرسوده ، گردنهايشان لاغر، و رنگ رخسارشان زرد شده و در سخن گفتن متواضعند. حضرت از اين ماجرا در شگفت شد و خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد و گفت : پدر و مادرم بقربانت ، من به انجمنى از آل فلان گذشتم - و حال آنها را براى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرح داد - و به انجمنى از اوس و خزرج نيز عبور نمودم - و حال آنها را نيز شرح داد - سپس عرض ‍ كرد: همه اين مردم در شمار مؤمنين مى باشند، پس يا رسول الله صفات مؤمن را براى من بيان فرما.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سربزير افكند و سپس سر برداشت و فرمود: «مؤمن داراى بيست خصلت است كه اگر داراى آنها نباشد ايمانش كامل نيست . اى على از اخلاق مؤمنين آنست كه :

(١) همه وقت آماده نمازند (يعنى در انتظار فرا رسيدن وقت نماز باشند و يا در نماز جماعت حاضر شوند)

(٢) براى اداى زكات مالشان شتاب كنندگانند.

(٣) مستمندان را اطعام نمايند.

(٤) دست نوازش بر سر ايتام مى كشند.

(٥) لباسهايشان را دائما پاكيزه مى دارند و آنان پاكدامنانند.

(٦) كمر همت به خدمت برادران دينى خود را محكم مى بندند.

(٧) كسانى هستند كه اگر سخن گويند دروغ نگويند.

(٨) و اگر وعده دهند تخلف نكنند.

(٩) و هر گاه مورد اعتماد قرار گيرند و امانتى نزد آنان بسپارند خيانت در امانت ننمايند.

(١٠) و هر گاه سخن گويند راست گويند.

(١١) شبانگاهان ، چون راهبان ، به عبادت گذرانند.

(١٢) و در روز چون شيران دلير در تلاش و كوشش باشند.

(١٣) روزها روزه دارند.

(١٤) شبها قيام به عبادت نمايند.

(١٥) همسايگان را نيازارند.

(١٦) و هيچيك از همسايگان از آزار آنان در رنج و رحمت نباشند.

(١٧) كسانى هستند كه راه رفتنشان بر روى زمين به نرمى و آرامى است .

(١٨و١٩) قدمهايشان براى سركشى به خانه بيوه زنان و تشييع جنازه ها روان است .

(٢٠) خداوند ما و شما را از پرهيزكاران قرار دهد.

## نشانه هاى ديگر مؤمنين

ديگر از نشانه ها و صفات مؤمنين كه از چند روايت ديگر استفاده مى شود نكات ذيل است :

از امام صادق عليه‌السلام :

- هر كس كار خوب و پسنديده او را شاد نمايد و از كارهاى زشت بدش آيد مؤمن است .

- هرگاه خشمگين شود، خشمش او را از حق به در نبرد، و هر گاه از امرى خشنود شود، آن رضايت و خشنودى او را به باطل نكشاند و هر گاه بر چيزى دست يافت بيش از آنچه حق اوست برنگيرد.

امام سجاد على بن الحسين عليه‌السلام فرمود: از اخلاق مؤمنين آنست كه : در موقع تنگدستى به قدر توانائى انفاق مى كنند و در موقع گشايش و وسعت نيز به قدر وسع و توانائى . و با مردم به انصاف رفتار مى كنند و در سلام كردن بدانها پيشى مى گيرند.

از امام صادق عليه‌السلام : مؤمن ، دستگيريش نيكو است ، كم خرج و كم زحمت است ، زندگانيش را خوب مى چرخاند، از يك سوراخ دوبار گزيده نمى شود. (٢٣)

حضرت امام رضا عليه‌السلام مى فرمود: مؤمن واقعا مؤمن نباشد مگر اينكه سه خصلت در او جمع شود: يك خصلت از پروردگارش يك خصلت از پيامبرش و يك خصلت از امامش : و اما خصلتى كه از پروردگارش بايد دارا باشد، راز دارى و سر نگهدارى است چنانكه خداى تعالى مى فرمايد:

(عالم الغيب فلا يظهر على غيبه احدا الامن ارتضى من رسول) - الجن - (٢٥ - ٢٦):

يعنى داناى غيبت و نهان است واحدى را بر اخبار غيبى مطلع نسازد. مگر رسولى را كه بپسندد.

و اما خصلتى كه از رسول خدا بايد داشته باشد، مدارا و سازش با مردم است . زيرا خداى تعالى پيامبرش را به مدارا كردن با مردم دستور داده و فرموده است :

(خذالعفو و امر بالعرف) - الاعراف (١٩٩)

راه گذشت و مدارا پيش گير و به نيكى حكم فرما.

و اما خصلتى كه بايد از امامش اخذ كند، صبر و شكيبائى در سختى ها و فشارهاى زندگى است .

## مؤمنين حقيقى بسيار كم اند

امام صادق عليه‌السلام مى فرمود:

المؤمنه اعز من المؤمن ، و المؤمن اعز من الكبريت الاحمر، فمن راى منكم الكبريت الاحمر؟:

زن مؤمنه از مرد مؤمن كمتر است ؛ و مرد با ايمان از كبريت احمر كه نوعى كيمياست كمياب تر است ، كداميك از شما كبريت احمر را ديده است ؟

در حديث ديگر امام صادق عليه‌السلام به ابا بصير فرمود: اى ابابصير اگر من سه نفر از شماها را مؤمن واقعى مى دانستم كه گفتار مرا نهان مى داشتند روا نمى دانستم كه حديثى را از آنان نهان دارم .

## بعضى امورى كه مؤمن با آن روبرو مى شود

از جمله امورى كه مؤمن با آن روبرو مى شود، سخنان ناروا و نسبتهاى نامناسبى است كه مردم بى بندوبار و نادان به مؤمنين مى دهند و بدين مناسبت ائمه اطهار عليهم‌السلام طى روايت بسيارى مؤمنين را به تحمل و بردبارى در برابر اينگونه نسبتها و سرزنشها توصيه فرموده اند كه بعضى از آن روايات بنظر خواننده محترم مى رسد.

امام باقر عليه‌السلام در روايتى به عبدالواحد (يكى از شيعيان) فرموده است : اى عبد الواحد، كسى كه مؤمن است ، هر چه درباره اش بگويند به او ضرر نمى رساند هر چند كه بگويند ديوانه است ...

امام صادق عليه‌السلام فرمود: سزاوار نيست مؤمنى از ترس و ناراحتى به برادر مؤمنى يا غير مؤمنى پناه برد. زيرا مؤمن بخاطر ايمانش عزيز است .

در روايت ديگر به فضيل بن يسار در زمانى كه به بيمارى مبتلا بوده فرمود: اى فضيل ، من اكثر اوقات پيش خود مى گويم ، هيچ مانعى نيست كسى را كه خداوند نعمت ايمان باو ارزانى داشته ، بر سر كوهى بماند تا مرگش فرا رسد. اى فضيل ، مردم به مشرق و مغرب زدند و ما و شيعيان ما براه راست هدايت شديم .

اى فضيل ، اگر مؤمن از مشرق تا مغرب در تصرف او باشد براى او خير است و اگر تمام اعضايش را هم قطعه قطعه نمايند باز هم برايش خير است .

اى فضيل ، خداى متعال هر چه بر سر مؤمن بياورد آن چيز براى او خير است . اى فضيل ، اگر دنيا بقدر بال پشه اى نزد خداى متعال ارزش داشت ، بدشمن خود از متاع آن شربت آبى نمى داد. آى فضيل ، هر كس هم او منحصر بيك هم باشد كه آن پيروى از دين حق است ؛ خداوند هم او را كفايت كند، و هر كس همش متوجه همه جا باشد خداوند اهميت ندهد كه او در چه پرتگاهى نابود مى شود.

امام باقر عليه‌السلام فرمود: خداى متعال بخاطر يك مؤمن از اهل يك شهر و يا يك ده فساد را برطرف مى فرمايد.

در خبر ديگر فرمود: در هر شهرى يا دهى كه هفت مؤمن وجود داشته باشد خداوند در آن شهر و يا ده عذاب نازل نمى كند.

از امام صادق عليه‌السلام پرسيدند: هنگامى كه بلا نازل مى شود، آيا به مؤمنين هم مى رسد؟ آن حضرت فرمود: بلى ، امام مؤمنين از آن بلا نجات مى يابند.

## مؤمنان دو گونه اند.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: مؤمن دو گونه است . يكى مؤمنى كه پيمان خدا را تصديق و به شرايط پيمانش وفا نموده چنانكه در سوره احزاب در مورد آنان فرموده :

(رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّـهَ عَلَيْهِ) :

(مردانى كه به پيمان خويش با خدا صديق و راستگويند). اين همانست كه نه هراسهاى دنيا و نه هراسهاى آخرت به او نمى رسد، و از زمره آنانست كه از ديگران شفاعت كنند و خود نيازى به شفاعت ندارند.

ديگر مؤمنى كه چون زراعت نورس است كه گاهى كج مى شود و گاهى راست ؛ و اين از كسانيست كه از او شفاعت كنند و او از كسى شفاعت نكند.

امام باقر عليه‌السلام فرمود: مردى در بصره خدمت اميرالمؤمنين عليه‌السلام رسيد و گفت : يا اميرالمؤمنين ، برادران را براى ما توصيف فرما. آنحضرت فرمود: برادران دو گونه اند: برادران مورد اعتماد و برادران خنده رو. برادران مورد اعتماد براى انسان دست و بال و اهل و مالند. پس ‍ هرگاه به برادرت اعتماد و وثوق حاصل نمودى مال و جانت را به او ببخش و با هر كه صفا دارد تو هم صفا كن ؛ و با هر كه دشمن است تو هم دشمنى كن . اسرار و عيوب او را بپوشان و نيكيهايش را بنمايان ، و بدان اى پرسنده كه اين برادران از كبريت احمر كمترند.

و اما برادران خنده رو، پس تو همان لذتى را كه در معاشرت با آنها مى برى آنرا از آنها قطع مكن ، و وفا و صفائى بيش از اين هم از آنها مخواه ؛ آنچه را كه آنها به تو مى بخشند از خوشروئى و شيرين زبانى ، تو هم مثل آنرا بآنها ببخش .

## شدت گرفتارى مؤمن

سى روايت در اين باب از ائمه اطهار عليهم‌السلام وارد شده كه دلالت دارند مؤمنين نسبت بدرجات ايمانشان در معرض گرفتارى و آزمايش قرار مى گيرند. هر كه ايمانش بيشتر و قويتر است گرفتارى و ابتلائاتش زيادتر و هر كس ايمانش ضعيفتر است گرفتاريش كمتر است . براى اينكه چيزى از مباحث كتاب در مورد خصايص مؤمنين فروگذار نشود دو روايت را در معرض مطالعه خوانندگان قرار مى دهيم :

١ - امام صادق عليه‌السلام فرمود:

ان اشد الناس بلاء الانبياء ثم الذين يلونهم ثم الامثل فالامثل :

سخت ترين مردم در بلا، پيغمبرانند؛ سپس كسانيكه پهلوى آنانند و پس از آن ، بترتيب مقام و منزلتى كه نزد خدا دارند (٢٤).

٢ - نزد امام صادق عليه‌السلام نام بلاء و آنچه خداى تعالى مؤمنين را مخصوص آن گردانيده است برده شد، فرمود از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پربلاترين و گرفتارترين مردم را پرسيدند، در پاسخ فرمود:

پيامبرانند، سپس هر كس بيشتر به آنها مانند است بترتيب درجات ايمانشان ، و مؤمن هم گرفتار مى شود باندازه ايمانش و نيكى كردارش ، پس ‍ هر كس ايمانش درست تر و كردارش بهتر باشد گرفتاريش زيادتر و هر كس ‍ ايمانش سست تر و كردارش نادرست تر است گرفتاريش كمتر است .

## در فضل و ثواب فقراء مسلمانان

در خبرى از امام صادق عليه‌السلام نقل شده كه فقرا مسلمانان چهل سال قبل از توانگران ايشان در باغهاى بهشت مى خرامند. آنگاه فرمود: مثلى براى شما بزنم . همچنانكه دو كشتى بر گمرك وارد شوند: گمركچى به يكى از آن دو كشتى كه خالى است و مال التجاره اى ندارد نگاه كند و بگويد رها كنيد برود و به ديگرى نگاه كند و به بيند پر از بار و مال التجاره است و بگويد نگهداريد و بازرسى كنيد.

در خبر ديگرى امام صادق عليه‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده كه آن حضرت به على عليه‌السلام فرمود: يا على ، خداى متعال فقر را نزد آفريدگانش امانت قرار داده . كسى كه فقير است و فقر خود را مكتوم بدارد بمانند اجر كسى دارد كه روزها روزه بدارد و شبها به عبادت مى گذراند و هر كه فقر خود را نزد كسى كه توانائى برآوردن حاجت او را دارد اظهار نمايد و او حاجتش را برنياورد، او را كشته است امام نه با شمشير و نيزه بلكه با زخمى كه بدل آن فقير و حاجتمند زده است .

## داستان مرد توانگر و فقير:

در خبر ديگرى از امام صادق عليه‌السلام فرمود:

مرد توانگرى كه لباس پاكيزه اى بر تن داشت نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و پهلوى آنحضرت نشست . سپس مرد فقيرى با لباسى چركين وارد شد و پهلوى مرد توانگر نشست . مرد توانگر دامن خود را از زير زانوى مرد فقير جمع كرد. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از اين عمل خاطر مباركش آزرد و با حال اعتراض به مرد توانگر فرمود:

- ترسيدى از فقر او چيزى بتو بچسبد؟!

مرد توانگر گفت : نه .

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

- ترسيدى از دارائى تو چيزى به او برسد؟!

آن مرد گفت : نه .

حضرت فرمود: ترسيدى جامه ات چركين شود؟!

توانگر گفت : نه .

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: پس چه انگيزه اى تو را باين عمل واداشت ؟

مرد توانگر عرض كرد: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، مرا همنشينى است كه هر عمل زشتى را براى من خوب نمايش مى دهد و هر عمل خوبى را بد جلوه مى دهد حال در برابر اين عمل زشتى كه از من سر زده نيمى از دارائيم را به او بخشيدم .

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رو به مرد فقير نمود و فرمود: آيا تو مى پذيرى ؟

مرد فقير گفت : نه ، هرگز.

مرد توانگر از او پرسيد: چرا نمى پذيرى ؟

در پاسخ گفت : مى ترسم آنچه در دل تو پيدا شد (تكبر) در دل من هم رخنه كند.

در خبر ديگرى از امام صادق عليه‌السلام وارد است كه مردى خدمت آنحضرت آمد و عرض كرد: يابن رسول الله ، من مردى هستم كه فقط از جهت دوستى و مودتى كه به شما دارم خدمت شما آمده ام . احتياج ضرورى مرا بطرف خويشان و نزديكانم كشيد ولى جز دورى و نااميدى فايده اى بحالم نبخشيد.

حضرت فرمود: بدانكه آنچه خداوند (از دوستى و ولايت ما) به تو عطا فرموده بهتر از آنست كه (از درهم و دينار) از تو باز پس گرفته است .

آن مرد گفت : يابن رسول الله ، از خدا بخواه كه مرا از مخلوق خود بى نياز گرداند. آنحضرت فرمود: خداوند روزى هر كسى را بدست كسى كه مصلحتش اقتضاء نموده قرار داده است ، ولى تو از خدا اين را بخواه كه از ضرورتى كه تو را مجبور نمايد به در خانه مردمان پست بروى ، بى نياز گرداند.

## گفتارى درباره قلب

از حضرت صادق عليه‌السلام : هيچ دلى نيست جز آنكه براى او دو گوش ‍ است بر يكى فرشته اى است راهنما و بر ديگرى شيطانى است آشوبگر. اين يكى فرمان مى دهد، آن ديگرى باز مى دارد.: شيطان به ارتكاب معاصى فرمان مى دهد و فرشته از آن باز مى دارد، و همين است گفته خداى تعالى :

(إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ﴿[١٧](http://tanzil.ir/#50:17)﴾ مَّا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ) (٢٥).

از جانب راست و از جانب چپ نشسته ايست ، زبان بگفته اى نگشايد جز آنكه نزد اوست رقيب و عتيد. آيه ١٧ ق .

در خبر ديگر فرموده است : براى قلب دو گوش است كه هرگاه بنده اى قصد گناه كند روح ايمان از يكى به او گويد مكن ، و شيطان از ديگرى گويد بكن . و چون وارد عمل گناه شد و به بطن آن افتاد روح ايمان از او جدا شود.

در خبر ديگر فرموده : هيچ مؤمنى نيست مگر آنكه براى دلش دو گوش ‍ است ، در يك گوشش وسواس خناس يعنى شيطان وسوسه كن دور شونده و باز آينده مى دمد و در گوش ديگرش فرشته اى مى دمد و خداوند بوسيله فرشته مؤمن را كمك مى كند و اينست معنى گفته خداوند: (و ايدهم بروح منه) : كمك كند آنرا بوسيله روحى از جانب خود «المجادله - ٢».

## بخش دوم : آفت هاى ايمان

## گناهان يا آفتهاى دل

امام صادق عليه‌السلام فرمود: پدرم مى فرمود:

ما من شى ء افسد للقلب خطيئه .

چيزى بدتر از گناه براى تباه كردن دل نيست ... زيرا گناهان پى در پى بر قلب مى نشينند تا دل را تسخير نموده و آنرا منقلب مى گردانند (بمانند دل كافر كه واژگونه شده و هيچ سخنى و اثرى در آن قرار نمى گيرد).

چنانكه خداى متعال در قرآن كريم مى فرمايد:

(ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوأَىٰ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّـهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ) - الروم (١٠):

سرانجام آن كسانى كه زشتكارى را بحد افراط رسانند بجائى رسد كه آيات خدا را دروغ پندارند و آنها را بمسخره گيرند.

امام صادق عليه‌السلام در خبر ديگر فرمود: رگى زده نشود و نكبتى و سردردى و مرضى به كسى عارض نمى گردد مگر بسبب ارتكاب گناهى ؛ و اينست معناى گفتار خداى متعال : (وَمَا أَصَابَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَن كَثِيرٍ): (و آنچه از مصائب گوناگون بشما مى رسد بجهت اعمال ناپسندى است كه مرتكب آن مى شويد، و از بسيارى از لغزشهايتان خداى مى گذرد - شورى - ٣٠) يعنى تعداد آنچه از لغزشهاى شما مى گذرد بيش از آنهاست كه شما را به آنها مؤ اخذه مى فرمايد.

امام باقر عليه‌السلام درباره گناهان كبيره فرموده : گناهان همه بزرگند بزرگتر و پر آفت ترين آنها گناهى است كه بر اثر آن گوشت و خون بيفزايد، جز اين نيست كه گناه يا بايد بخشوده شود و يا مباشر آن معذب گردد و كسى را به بهشت راه نيست مگر زمانى كه از گناه پاك گردد.

و فرمود: بنده اى گناهى مرتكب مى گردد، در نتيجه روزى او تنگ مى شود.

در خبر ديگر ابوبصير مى گويد از امام باقر عليه‌السلام شنيدم مى فرمود: از گناهان صغيره كه بنظر ناچيز مى آيد بپرهيزيد، زيرا آنها را هم طالبى است يعنى ماءمورى از جانب خداوند پى گيرى مى كند. فردى از شما مى گويد: نافرمانى مى كنم و بعد توبه مى كنم ، ولى خداى متعال مى فرمايد: (إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ ۚ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ) و مى نويسيم آنچه را پيش داشتند براى آينده شان و آثارى را كه باقى مانده و همه چيز را در امام مبين - كه كتاب ظاهرى يا نامه اعمال است - بشمار آوريم (٢٦) (يس ١٢).

و مى فرمايد:

(يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُن فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّـهُ ۚ إِنَّ اللَّـهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ).

(محققاشاءن اينست كه اگر (گناهى) به وزن دانه خردلى در زير سنگى و يا بالاى آسمانها و يا در زير زمين باشد، خداوند آنرا به معرض بازخواست در آورد. زيرا خداوند باريك بين و آگاه است . (لقمان - ١٦).

ابوبصير گفت از امام صادق عليه‌السلام شنيدم مى فرمود: چون مردى گناهى مرتكب شود نقطه سياهى در دلش پديد آيد. اگر توبه كند آن سياهى محو گردد و اگر گناه تكرار شود، سياهى زيادتر شود تا بر دل چيره شود. آنوقت ديگر آن مرد هرگز رستگار نگردد.

امام باقر عليه‌السلام فرمود: بنده اى از خداى متعال حاجتى مسئلت مى نمايد. و از شاءن خداوند اينست كه حاجت آن بنده را روا كند يا به فوريت و يا ديرتر، در اين ميان آن بنده گناهى مرتكب مى شود و خداوند به فرشته موكل قضاى حاجت وى مى فرمايد حاجتش را روا مكن و محرومش نما، زيرا خود را در معرض غضب من درآورد و مستوجب حرمان از رحمت من شد.

امام باقر عليه‌السلام در خبر ديگر فرمود: هيچ سالى كم باران تر از سال هاى قبل و بعدش نمى شود منتها خداوند هر كجا اراده اش تعلق بگيرد آنجا مى بارد در اين ميان هرگاه قومى مرتكب معاصى شوند، خداى متعال بارانى را كه در آن سال مقدر بود در آن سرزمين ببارد به نقاط ديگر سوق مى دهد و در بيابانها و كوهها فرو مى ريزد؛ و خداوند جعل را در سوراخش ‍ بواسطه حبس باران در اثر نافرمانى مردم آن محل معذب مى كند ولى راه فرجى براى آن قرار داده كه از آن زمين اهل معاصى بمحل ديگرى كوچ مى كند.

راوى گفت امام باقر عليه‌السلام فرمود فاعتبروا يا اولى الابصار (٢٧) (عبرت گيريد اى صاحبان ديده هاى بينا).

امام صادق عليه‌السلام فرمود، شخصى مرتكب گناهى مى گردد و توفيق نماز شب خواندن از او سلب مى شود. زيرا اثر كردار بد در صاحبش سريعتر اثر كارد است در گوشت .

در خبر ديگرى فرمود: كسى كه نيت انجام كار بدى را كرد نبايد آن كار را انجام دهد زيرا بسا بنده اى گناهى مى كند و پروردگار متعال خطاب مى فرمايد: بعزت و جلالم قسم كه هرگز تو را نيامرزم .

حضرت ابى الحسن عليه‌السلام در خبرى فرمود: بر خداى تعالى سزاوار است كه معصيت نشود در خانه اى مگر آنكه خداوند آن خانه را آفتابش ‍ دهد (يعنى خراب كند) تا آنرا از آلودگى گناه پاك گرداند.

امام صادق عليه‌السلام فرمود رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده : بنده اى براى خاطر يك گناه از گناهانش صد سال در بازداشت باشد و بچشم خود ببيند كه اقران و امثالش در بهشت در نعمتند.

امام رضا عليه‌السلام نيز از اميرالمؤمنين عليه‌السلام روايت نموده كه آن حضرت فرمود: مبادا لب بخنده بگشائى با اينكه با عملهاى رسوا كننده هم آغوشى ، و از بلاى شبگير آسوده خيال مباش با اينكه در ارتكاب گناهان غوطه ورى .

امام صادق عليه‌السلام فرمود، پدرم مى فرمود: خداى تعالى حكم حتمى فرموده است ، نعمتى را كه به بنده اش عطا فرموده ، باز نگيرد مگر آنكه آن بنده گناهى كند كه مستحق سلب آن نعمت گردد و سزاوار نقمت شود.

از امام رضا عليه‌السلام ، فرمود: خداى تعالى بيكى از پيامبرانش وحى فرمود كه هرگاه من اطاعت كرده شوم راضى شوم و چون راضى شوم بركت دهم و براى بركتم پايانى نيست ، و هرگاه نافرمانى شوم غضبناك شوم لعنت كنم و لعنتم تا هفت پشت را فرا مى گيرد.

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرموده : هيچ دردى براى دلها دردناكتر از گناهان نيست و هيچ ترسى سخت تر از مرگ نيست ، و بس است بدانچه گذشته است براى انديشه و تفكر و بس است مرگ از حيث پند گرفتن .

امام رضا عليه‌السلام فرموده : هر چه بندگان گناهان تازه و ناكرده مرتكب شوند خداوند هم بلاهاى ناديده و ناشناخته براى آنها پديد مى آورد.

امام صادق عليه‌السلام فرموده : هرگاه كسى كه مرا شناخته است نافرمانيم كند مسلط مى گردانم بر او كسى را كه مرا نشناسد.

حضرت ابوالحسن عليه‌السلام فرمود: براستى كه براى خدا در هر شب و روز مناديى هست كه ندا مى كند اى بندگان خدا، بپائيد، بپائيد خود را از نافرمانى هاى خدا؛ اگر نبودند چرندگان زبان بسته و كودكان شيرخوار و پيران قد خميده ، هر آينه مى باريد بر شما عذاب ، چنان باريدنى كه خوب بدان نرم و كوبيده شويد.

## گناهان كبيره ؟

امام صادق عليه‌السلام در تفسير آيه مباركه :

(إِن تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُم مُّدْخَلًا كَرِيمًا):

(اگر كناره كنيد از كبائر آنچه نهى شديد بپوشانيم و در گذريم از شما بدكرداريهايتان را و شما را به مكان ارجمندى وارد كنيم - ٣١ - النساء) فرمودند: كبائر آن گناهانى است كه خداى تعالى بر آنها آتش دوزخ را واجب كرده است .

در حديث ديگر يكى از اصحاب از ابى الحسن عليه‌السلام از گناهان كبيره پرسيده بود كه آنها كدامند و چندند در پاسخ نوشتند: كبائر آنهائى هستند كه خداوند وعده آتش داده و آنها هفت است :

١ - كشتن انسانى كه حرام است كشتن آن ٢ - عقوق والدين (يعنى ناسپاسى حق پدر و مادر) ٣ - خوردن ربا ٤ - تعرب بعد از هجرت (٢٨) ٥ - تهمت زنا زدن به زنان پارسا و پاكدامن ٦ - خوردن مال يتيم ٧ - فرار از جنگ و جبهه جهاد.

در حديث ديگر از امام صادق عليه‌السلام ، علاوه از هفت گناه نامبرده ، نااميدى از رحمت خدا و ايمن بودن از عذاب او را نيز از كبائر شمرده اند و روايت شده كه اكبر كبائر يعنى بزرگترين كبيره شرك بخدا است .

نعمان رازى گفت : از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه فرمود: هر كس زنا كند از ايمان بدر شود، و هر كس شرب خمر كند از ايمان خارج شود، و هر كس يكروز از ماه رمضان را عمدا افطار كند از ايمان برون رود:

## كوچك شمردن گناهان و اصرار بر آنها

از امام صادق عليه‌السلام در تفسير آيه شريفه :

(الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ) (٣٥).

(آن كسانى كه كناره گيرند از گناهان بزرگ و هرزگيها بجز از گناهان كوچك)، فرمود: هرزگيها، زنا و دزدى است ولمم آنست كه مردى در پرتگاه گناه افتد و خدا را از آن آمرزش جويد. راوى گفت : عرض كردم مابين گمراهى و كفر آيا مرتبه اى هست ؟ فرمود: چه بسيار است رشته ها و حلقه هاى ايمان !

امام صادق عليه‌السلام در خبر ديگر به زراره فرمود: در كتاب على عليه‌السلام كبائر هفت است : اول كفر بخدا. دوم قتل نفس . سوم عقوق والدين . چهارم خوردن ربا بعد از علم بحرمتش . پنجم خوردن مال يتيم از روى ستم . ششم فرار از جبهه جنگ . هفتم تعرب بعد از هجرت .

زراره گويد گفتم يابن رسول الله اينها بزرگترين گناهانند؟ فرمود: بلى . گفتم پس خوردن يك درهم مال يتيم از روى ظلم گناهش بزرگتر است يا ترك نماز؟ فرمود ترك نماز. عرض كردم ، پس شما نماز را جزو كبائر نشمرديد؟ فرمود: آنچه اول به تو گفتم چه بود؟ زراره گويد گفتم كفر بود، فرمود: مسلما تارك نماز كافر است (تارك نماز كه بدون سبب و عذرى ترك نماز كند).

در خبر ديگر از امام صادق عليه‌السلام ، پس از شرح كبائر هفتگانه ، از حضرت سئوال شد بفرمائيد مرتكب گناه كبيره اگر بى توبه از آن گناه بميرد، آيا از ايمان بدر مى شود؟ و اگر بدان گناه معذب شود، آيا عذاب او مانند عذاب مشركان است و يا اينكه منقطع مى شود؟ حضرت فرمود: اگر گمانش ‍ اين بود كه آن گناه حلال است از اسلام خارج مى شود و به همين جهت بسخت ترين عذاب ها معذب مى گردد و اگر اعتراف كند كه گناه كبيره و ارتكاب آن حرام است و بدان سبب معذب مى شود و اينكار حلال نيست در اين صورت معذب مى گردد ولى عذاب اين قسم سبك تر از اولى است و اين اعتراف با ارتكاب آن او را از ايمان خارج مى سازد ولى از اسلام خارج نمى سازد.

امام صادق عليه‌السلام در تفسير آيه مباركه :

(يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا) كثيرا - البقره (٢٦٩).

(و به هر كس حكمت داده شود همانا خير كثيرى داده شده است).

فرمود: آن ، شناختن امام و اجتناب از گناهان كبيره ايست كه خداوند بر آنها آتش جهنم را لازم كرده است .

گناهان كبيره باستناد به آيات قرآن

حديث از امام محدتقى عليه‌السلام است . فرمود شنيدم پدرم مى فرمود كه شنيدم پدرم موسى بن جعفر عليه‌السلام مى فرمود: عمرو بن عبيد خدمت امام صادق عليه‌السلام رسيد و پس از آنكه سلام كرد و نشست اين آيه را تلاوت نمود:

(وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ)- النجم (٣٢):

(آن كسانى كه از گناهان بزرگ و هرزگيها اجتناب مى ورزند) سپس سكوت كرد. امام صادق عليه‌السلام فرمود: چه چيز تو را به سكوت واداشت ؟ عمرو عرض كرد دوست دارم گناهان كبيره را از روى قرآن كريم بشناسم . امام صادق عليه‌السلام فرمود: بلى اى عمرو بزرگترين گناهان عبارتند از:

١ - شرك بخدا است ، زيرا خداوند مى فرمايد:

(مَن يُشْرِكْ بِاللَّـهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّـهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ) المائده - (٧٢):

(و كسى كه شريك براى خدا قائل شود خداوند بهشت را بر او حرام كرده است).

٢ - ياءس و نوميدى از رحمت خدا، زيرا كه خداى تعالى مى فرمايد: (وَلَا تَيْأَسُوا مِن رَّوْحِ اللَّـهِ ۖ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِن رَّوْحِ اللَّـهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ) یوسف- (٧٨):

(براستى نوميد نشود از رحمت خدا جز مردمى كه كافر باشند).

٣ - ايمن بودن از مكر خداوند، زيرا كه خداوند مى فرمايد: (فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّـهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ) الاعراف - (٩٩):

(ايمان نشويد از مكر خدا جز مردمى زيانكار).

٤ - عقوق والدين است ، زيرا كه خداوند سبحان در قرآن كريم عاق والدين را جبار ناميده است .

٥ - قتل نفسى كه محترم باشد، زيرا كه خداى تعالى مى فرمايد: (وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا) - النساء (٩٣):

(هر كس مؤمنى را عمدا بكشد، سزاى او آتش دوزخ است و در آن آتش ‍ مخلد باشد).

٦ - قذف محصنه يعنى زنان عفيف و پارسا را به زنا متهم كردن زيرا كه خداى تعالى مى فرمايد:

(لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ) .

(آنان كه زنان عفيف مؤمنه را نسبت به زنا دهند در دنيا و آخرت از رحمت خدا بدور باشند و براى آنانست عذاب بس بزرگ).

٧ - خوردن مال يتيم ، زيرا كه خداى تعالى مى فرمايد:

(إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ) النساء - (١٠):

(آن كسانى كه اموال يتيمان را بنا حق و از روى ستم مى خورند، همانا در شكمهايشان آتش مى خورند و بزودى شعله آتش دوزخ آنان را فرا گيرد.)

٨ - فرار از جبهه جنگ ، زيرا كه خداى عزوجل مى فرمايد:

(وَمَن يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّـهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ) - الانفال (١٦):

(و كسى كه در روز نبرد پشت به دشمن كند - مگر بجهت تغيير وضع جبهه جنگ و يا بجهت پيوستن به دسته ديگر از سربازان اسلام براى كمك بدانها – به تحقيق كه بازگشته است به خشمى از خدا - يعنى گرفتار خشم و غضب خداى تعالى گرديده است - و جايگاهش دوزخ است و بد بازگشتگاهى است دوزخ).

٩ - خوردن ربا، زيرا كه خداى تعالى مى فرمايد:

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ )- البقره (٢٧٧)

(آن كسانى كه ربا مى خورند برنمى خيزند از جايشان - و يا از قبرهايشان در روز قيامت در وقت نفخ صور - مگر بمانند كسى كه شيطان در اثر تماس با او، او را مخبط و ديوانه كرده باشد).

١٠ - سحر و جادو، زيرا كه خداوند در آيه ١٠٢ سوره بقره مى فرمايد:

(وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ  وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَـٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا):

(و پيروى كردند آنچه را كه شياطين بر ملك سليمان خواندند و سليمان كافر نشد ولى شياطين كفر ورزيدند و به مردم سحر و جادو را مى آموختند و آنچه را كه بر آن دو فرشته بنام هاروت و ماروت نازل شد و نمى آموختند كسى را مگر اينكه مى گفتند ما آزمايشيم براى مردم مبادا كافر شوى پس ياد مى گرفتند از آندو فرشته چيزى را كه جدائى بياندازند بوسيله آن بين مرد و همسرش و آنها به احدى زيان رسان نبودند جز باذن خدا و ياد مى گرفتند آنچه را كه ضرر مى رسانيد آنها را و سود نمى بخشيد...

١١ - زنا، زيرا كه خداى تعالى در آيه ٦٩ سوره الفرقان مى فرمايد:

(وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّـهِ إِلَـٰهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّـهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ  وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿[٦٨](http://tanzil.ir/#25:68)﴾ يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا):

(و آن كسانى كه نمى خوانند با خدا معبود ديگرى را، و نمى كشند نفس ‍ محترمى را كه خدا حرام كرده كشتن او را مگر بحق يعنى در برابر قصاص ، و زنا نمى كنند، و كسى كه مرتكب اين اعمال شود، و يا زنا كند سزاى گناه خود را بيند. عذابش در روز قيامت دو چندان باشد و در آن عذاب دائما بخوارى بماند).

١٢ - سوگند خوردن به دروغ در راه تبهكارى ، (مثل اينكه سوگند بخورد كه مال مردم را بناحق بخورد و يا بفلانى ستم كند) زيرا كه خدايتعالى در آيه ٧٧ آل عمران مى فرمايد:

(إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّـهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَـٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّـهُ وَلَا يَنظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) .

(آنان كه مى فروشند پيمان با خدا و سوگندهاى خود را به بهاى اندكى ، براى آنها بهره اى در آخرت نيست و خدا با آنان تكلم نمى كند و نظر رحمت بسوى آنها نمى افكند و پاكشان نمى كند و براى آنهاست عذاب دردناك .)

١٣ - غلول ، و آن خيانت و دزدى از غنيمت جهاد است ؛ زيرا خداى تعالى در آيه ١٦ سوره آل عمران مى فرمايد:

(الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ) :

هر كس از غنيمت دزدى كند روز قيامت او را با آنچه دزديده است به محشر مى آورند.

١٤ - منع زكات واجب ، زيرا خداى تعالى در آيه ٣٥ سوره توبه مى فرمايد:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّـهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّـهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ)

(آنان كه طلا و نقره را در خزانه ها انباشته و در راه خدا انفاق نمى كنند آنها را مژده بده به عذابى دردناك ، روزى بيايد كه آنها را در آتش جهنم سرخ و تافته كنند و پيشانيها و پهلوها و پشتهاى آنان را داغ كنند و به آنها بگويند اينست آنچه را كه براى خود انباشتيد، پس بچشيد عذابى را كه خود براى خود ذخيره و آماده ساختيد...).

١٥ و ١٦ - شهادت زور و كتمان شهادت ، زيرا خداى تعالى در آيه ٢٨٣ سوره بقره مى فرمايد:

(وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ ۚ وَمَن يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ) .

(گواهى بر حق را كتمان نكنيد، هر كس كتمان كند گواهى بر حق را، راستى كه دلش گناهكار است (٢٩).

١٧ - شرب خمر، زيرا خداى تعالى از آن نهى فرموده همچنانكه از عبادت بتها نهى فرموده است .

١٨ - و ١٩ - ترك نماز از روى عمد و يا ترك حكمى از احكامى كه خداوند واجب كرده است .

زيرا كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده است :

من ترك الصلوه متعمدا فقد برى من ذمه الله و ذمه رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم .

(كسى كه عمدا نماز را ترك كند از عهد خدا و عهد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيزارى جسته است .

٢٠ - و ٢١ - عهد شكنى و قطع رحم زيرا كه خداى تعالى در آيه ٢٥ سوره رعد مى فرمايد:

(وَالَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ اللَّـهِ مِن بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّـهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَـٰئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ):

(و آنان كه پيمان خدا را بعد از بستن مى شكنند، و آنچه را كه به وصل آن فرمان داده است قطع مى كنند، و در روى زمين افساد مى كنند، آنانند كه مشمول لعنت اند و براى آنهاست بدى آخرت .

گناهان كبيره ، بنابر استنباط مجلسى اول رحمه‌الله از اخبار، هفتاد است

علامه مجلسى رحمه‌الله گناهان كبيره را بنا بنقل پدرش كه از اخبار استنباط نموده در ٧٠ گناه شمار كرده در دو قسمت بشرح ذيل :

قسم اول گناهانى كه قطعا كبيره شمرده شده اند

١ - شرك بخدا ٢ - نوميدى از رحمت خدا ٣ - ايمنى از مكر خدا ٤ - قتل نفس ٥ - عقوق والدين ٦ - نسبت زنا به مؤمن و مؤمنه دادن ٧ - خوردن مال يتيم بناحق ٨ - فرار از جبهه جهاد ٩ - رباخوارى ١٠ - سحر و جادو ١١ - كاهنى ١٢ - زنا ١٣ - لواط ١٤ - دزدى مخصوصا از غنيمت ١٥ - قسم دروغ ١٦ - ترك واجبات الهى چون نماز و روزه ماه رمضان و تاءخير حج از سال استطاعت بدون عذر ١٧ - شهادت ناحق و كتمان شهادت حق ١٨ - شرب خمر و هر مسكر ديگر ١٩ - نقض قرارداد ٢٠ - نقض عهد با خدا و با خلق ٢١ - قطع رحم ٢٢ - تعرب بعد از هجرت ٢٣ - دروغ بستن بر خدا و رسول و ائمه عليهم‌السلام ٢٤ - غيبت ٢٥ - بهتان .

قسم دوم - گناهانى كه احتمالا كبيره شمرده شده است

٢٦ - ترك همه مستحبات ٢٧ - منع آب زيادى از رهگذران تشنه با عدم حاجت خود ٢٨ - بى احتياطى از بول ٢٩ - وسيله سازى براى دشنام به پدر و مادر ٣٠ - اضرار در وصيت ٣١ - خشم از قضاى الهى ٣٢ - اعتراض بر مقدرات الهيه ٣٣ - تكبر ٣٤ - حسد بردن ٣٥ - دشمنى با مؤمنين ٣٦ - الحاد در حرم مكه و مدينه ٣٧ - سخن چينى ٣٨ - بريدن عضوى از مؤمن بناحق ٣٩ - خوردن مردار و نجاسات ديگر ٤٠ - جاكشى ٤١ - اصرار بر صغيره ٤٢ - امر به منكر و نهى از معروف بنابر احتمالى ٤٣ - دروغ و خلف وعده ٤٤ - خيانت ٤٥ - لعن بر مؤمن ٤٦- دشنام به مؤمن ٤٧ - آزار نمودن مؤمن ٤٨ - زدن خدمتكار بيش از استحقاق ٤٩ - منع آب مباح از ذيحق آن ٥٠ - سد راه مردم ٥١ - تضييع عيال ٥٢- تعصب ٥٣ - ظلم ٥٤- دغلى ٥٥ - دوروئى ٥٦ - خوار شمردن مؤمن ٥٧ - عيب جوئى از مؤمن ٥٨ - سرزنش مؤمن ٥٩ - افتراء بر مؤمن ٦٠ - دشنام دادن بمؤمن . ٦١ - بدگمانى به مؤمن ٦٢ - ترسانيدن مؤمن ٦٣ - كم دادن در پيمانه و ترازو ٦٤ - ترك امر به معروف و نهى از منكر ٦٥- همنشينى با فاسقان بخصوص در مجالس مى خوارى بى عذر ٦٦ - بدعت در دين ٦٧ - همنشينى با بدعت گذاران ٦٨ - كوچك شمردن گناه ٦٩ - قمار كردن ٧٠ - حرام خوردن .

## كوچك شمردن گناهان و اصرار بر آنها

امام صادق عليه‌السلام در اين باره فرموده است :

اتقوا المحقرات من الذنوب فانها لا تغفر.

(از گناهان ناچيز و بى اعتبار بپرهيزيد زيرا ممكن است آمرزيده نشوند).

راوى پرسيد: محقرات كدام گناهان است ؟

حضرت فرمود: مردى گناهى مى كند، بعد مى گويد: خوشا بحال من كه اگر غير از اين ، گناه ديگرى نداشته باشم .

در خبر ديگرى حضرت ابوالحسن عليه‌السلام فرموده :

نيكيهاى بسيار خود را زياد نشماريد و گناهان اندك خود را هم كم بشمار نياريد زيرا كه گناه اندك ، كم كم جمع مى شود و بسيار مى گردد، و از خدا در نهان بترسيد تا در اداى حقوق از خود انصاف بخرج دهيد.

در خبر ديگرى امام صادق عليه‌السلام فرمود:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : روزى در زمينى هموار و بى گياه و درختى فرود آمدند. سپس به اصحاب و يارانش فرمودند. برويد براى من هيزم بياوريد. اصحاب عرض كردند يا رسول الله ما در زمينى بى گياه و صافى فرود آمده ايم ، اينجا هيزم وجود ندارد. فرمود هر كس هر چه مى تواند جمع كند و بياورد. اصحاب رفتند خرده خرده جمع كردند و مقابل آن حضرت ريختند كه انبارى انباشته شد. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: گناهان هم همينطور جمع مى گردند و بسيار مى شوند. سپس ‍ فرمود:

اياكم و المحقرات من الذنوب ، فان لكل شى ء طالبا. الا و ان طالبها يكتب ما قدموا و اثارهم و كل شى ء احصيناه فى امام مبين :

يعنى بپرهيزيد از گناهان كوچك و بى اعتبار زيرا كه براى هر چيزى خواهانى است و خواهان آن گناهان نيز مى نويسد آنچه مردم انجام دهند و هر اثرى كه از خود باقى گذارند. چنانچه آيه كريمه مى فرمايد: و هر چيزى را شماره كرديم در پيشواى روشنى كه آن لوح محفوظ و يا نامه اعمال و يا قرآن است و در بعضى اخبار امام مبين اميرالمؤمنين عليه‌السلام تفسير شده است .

درباره اصرار بر گناهان نيز حضرت امام صادق عليه‌السلام فرموده است :

لاصغيره مع الاصرار و لا كبيره مع الاستغفار.

يعنى گناه كوچك نيست با اصرار و تكرار و گناه كبيره نمى ماند با استغفار و آمرزش خواهى .

در خبر ديگر امام باقر عليه‌السلام فرموده : اصرار اينست كه انسان گناهى را بكند و از خداوند آمرزش نطلبد و در فكر توبه نباشد، اين خود اصرار بگناه است .

## در اصول كفر و اركان آن

حضرت امام صادق عليه‌السلام فرمود: اصول كفر سه چيز است : الحرص . و الاستكبار و الحسد. حرص يعنى آز و طمع و تكبر ورزى و بخل و حسد. اما حرص ، بجهت اينكه آدم عليه‌السلام وقتى كه از خوردن شجره منهيه منع شد، حرص و آز باو غلبه كرد و او را واداشت از آن بخورد. و اما استكبار، بجهت اينكه ابليس وقتيكه ماءمور بسجده آدم شد. ابا كرد و تكبر ورزيد. و اما حسد نتيجه اش چنان است كه دو فرزند آدم يكى ديگرى را از روى حسد به قتل رسانيد يعنى قابيل هابيل را كشت .

در خبر ديگر به نقل از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

اركان الكفر اربعه : الرغبه ، و الرهبه و السخط، و الغضب .

اركان كفر چهار تا است اول رغبت به دنيا و پيروى شهوات - دوم ترس از فوت منافع و اعتبارات دنيوى يا بيم از كشته شدن در راه خدا و يا بيم از فقر در صورت اداى حقوق واجبه مثل زكات و خمس - سوم سخط يعنى راضى نبودن بقضاى الهى و دلتنگى از احكام الهى - چهارم غضب يعنى انتقام جوئى براى امور دنيوى .

در خبر ديگر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: علت العلل نافرمانى خدا شش چيز است : ١ - حب دنيا ٢ - حب مقام و رياست ٣ - حب طعام ٤ - حب خوابيدن ٥ - حب راحتى و آسايش ٦ - حب زنان .

در خبر ديگر فرمود مردى از قبيله خثعم نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و عرض كرد: يا رسول الله ، كدام عمل نزد خدا مبغوض تر است ؟

فرمود: شرك بخدا.

عرض كرد: پس از آن كدام عمل ؟ فرمود: قطع رحم .

عرض كرد: سپس چه كارى ؟ فرمود: امر به منكر و نهى از معروف .

امام باقر عليه‌السلام فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در يك سخنرانى به مردم فرمود: آيا خبر ندهم شما را به بدترين مردم ؟

عرض كردند: چرا يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم .

فرمود:

الذى يمنع رفده و يضرب عبده و يتزود وحده فظنوا ان الله لم يخلق خلقا هو شرا من هذا.

(بدترين مردم كسى است كه از دستگيرى حاجتمندان دريغ ورزد، بنده و نوكر خود را بزند، توشه خود را به تنهائى بخورد و مردم گمان كنند كه خداوند مخلوقى بدتر از آن نيافريده است).

سپس فرمود: آيا خبر ندهم شما را به بدتر از آن كس ؟

گفتند: چرا، يا رسول الله

فرمود:

المتفحش اللعان الذى اذا ذكر عنده المؤمنون لعنهم و اذا ذكروه لعنوه :

(زشتكار پر لعنتى ، كه چون نام مؤمنان نزد او ذكر شود آنان را لعن فرستد و چون مؤمنان نام او را ببرند لعنتش كنند.

امام صادق عليه‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

ثلاث من كن فيه كان منافقا و ان صام و صلى و زعم انه مسلم : من اذا ائتمن خان ، و اذا حدث كذب ، و اذا وعدا خلف :

(سه علامت در هر كه باشد منافق است اگرچه روزه بگيرد و نماز بخواند و گمان كند كه مسلمان است ؛ و آن كسى است كه چون مورد اعتماد مردم قرار گيرد و امانتى باو بسپارند خيانت در امانت كند. و چون سخن گويد، دروغ بگويد، و چون وعده اى بكسى دهد خلف وعده كند.) در تاءييد اين روايت از كتاب خدا آيات ذيل است كه فرموده :

ان الله لايحب الخائنين :

خدا خيانتكاران را دوست ندارد - ٥٨ انفال - و فرموده :

ان لعنه الله عليه ان كان من الكاذبين :

(و اينكه لعنت خدا بر دروغگويان باد).

و در آيه ٥٤ مريم فرموده :

(وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا).

(و ياد كن در كتاب ، اسمعيل را، زيرا كه صادق الوعد يعنى وعده هايش ‍ راست و رسول و پيامبر بود)

در خبر ديگرى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

آيا خبر ندهم شما را به دورترين شما از جهت شباهت به من ؟

گفتند: چرا يا رسول الله .

فرمود: زشتكار هرزه گوى بى شرم ، بخيل متكبر كينه توز حسود قسى القلب ، و دور از هر چيزى كه اميدوارى بدان باشد، و غير ماءمون از جانب او از هر شرى كه از آن پرهيز مى شود.

در خبرى كه سندش به سلمان رضي‌الله‌عنه مى رسد چنين آمده : وقتى كه خدا بخواهد بنده اى را هلاك سازد شرم و حيا را از او ببرد، و چون شرم و حياى او رفت نيابى او را جز خيانتكار و خيانت پيشه و كسى كه خيانت پيشه گرديد، امانت از او رخت بربندد و چون امانت از او رخت بربست به او برنخورى مگر آنكه او را بدخلق و سخت دل يابى و چون بدخلق و سخت دل گشت رشته ايمان از او كنده شود و چون رشته ايمان از او كنده شد بر نخورى به او مگر آنكه او را شيطانى ملعون بينى .

از امام صادق عليه‌السلام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: سه كس در اثر اعمال بدشان ملعونند: ١- كسى كه در سايبان هائيكه كار و آنها استراحت مى كنند، تغوط كند ٢- كسى كه جلو استفاده مردم را از آبهاى عمومى بگيرد. ٣- كسى كه راه عبور و مرور مردم را ببندد.

از امام باقر عليه‌السلام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

خمسه لعنتهم و كل نبى مجاب : الزائد فى كتاب الله ، و التارك لسنتى ، و المكذب بقدر الله ، و المستحل من عترتى ما حرم الله و المستاثر بالفى [و] المستحل له :

پنج كس را لعنت كردم و هر پيامبر مستجاب الدعوه اى هم لعنت كرده است : يكى آنكه در كتاب خدا چيزى بيفزايد - دوم آنكه سنت مرا ترك كند - سوم آنكه قدر الهى را تكذيب كند (مقصود يا مفوضه اند كه مى گويند خدا در كار بنده ها هيچ قدرتى ندارد و يا كسانى هستند كه منكر قضا و قدر هستند) - چهارم آنكه حرمت عترت مرا كه خدا لازم شمرده نگه ندارد - پنجم آنكه غنيمت را مخصوص خود سازد و آنرا بر خودش حلال داند.

## چند خبر در ريا و خودنمائى

ريا و يا خودنمائى آنست كه كسى عملى را براى نشان دادن به مردم و خوش ‍ آيند مردم انجام دهد. اين قبيل اعمال در نظر اسلام بسيار مذموم و بى ارزش ‍ است و هيجده خبر از ناحيه معصومين عليهم‌السلام وارد شده كه بچند خبر جامع آن اكتفا مى گردد.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

كل رياء شرك ، انه من عمل للناس كان ثوابه على الناس و من عمل لله كان ثوابه على الله :

هر ريائى شرك است ، مسلم است كه هر كس براى مردم كار كند پاداشش بر مردم است و هر كس براى خدا كار كند پاداشش بر خدا است .

در خبر ديگر از امام صادق عليه‌السلام در آثار عمل ريائى و عمل خالص ‍ مى فرمايد: «... هيچ بنده اى نيست كه عمل خيرى كند و آنرا از انظار مردم پنهان بدارد و روزگارى بر آن بگذرد مگر اينكه خداوند نتيجه عمل خير او را آشكار سازد. و هيچ بنده اى نيست كه عمل بدى مرتكب شود و آنرا نهان دارد و روزگارى بگذرد مگر آنكه خداوند اثر كار بد او را بر او بنماياند.

امام صادق عليه‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت نموده كه آن حضرت فرمود: فرشته اى با خرسندى اعمال بنده اى را كه بگمانش همه حسناتند بالا مى برد و چون بالا رسيد خداى متعال خطاب مى فرمايد كه آن عمل ها را در دفتر بدكاران قرار دهيد زيرا آن بنده در انجام اين كارها غير مرا قصد كرده بود و بخاطر ديگران انجام داده است .

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرموده : آدم رياكار خودنما داراى سه نشانه است ، اول - در اجتماع مردم كه مى رسد نسبت به عبادت و عمل خير، از خود نشاط نشان مى دهد. دوم در خلوت و تنهائى با حال كسالت رو بعبادت مى كند. سوم اينكه دوست دارد در تمام كارهايش او را ستايش ‍ كنند.

از امام صادق عليه‌السلام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

سياءتى على الناس زمان تخبث فيه سرآئرهم و تحسن فيه علانيتهم طمعا فى الدنيا، لايريدون به ما عند ربهم يكون دينهم رياء لايخالطهم خوف يعمهم الله بعقاب فيدعونه دعاء الغريق فلا يستجيب لهم :

(بزودى زمانى بر مردم بيايد كه در آن زمان باطنشان پليد و ظاهرشان نيكو جلوه كند بجهت طمع دنيوى . در آن زمان مردم هر كارى كنند براى رضاى خدا نباشد، ديندارى شان براى خودنمائى است ، ترس از خدا در اعمالشان نباشد. آنوقت است كه خداى متعال آن مردم را به كيفر كردارشان عقوبت نمايد پس آنها دعاى غريق بخوانند و خدا دعايشان را مستجاب نفرمايد.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: حفظ و نگهدارى عمل خير مشكل تر از انجام آن عمل است . يكى از اصحاب پرسيد: يابن رسول الله ، نگهدارى عمل خير چگونه است ؟ حضرت فرمود: مثلا مردى صله اى بجا مى آورد و يا در راه خدا انفاقى مى كند، آن كار خير در دفتر اعمال نهانى ثبت مى گردد. سپس آن را براى كسى تعريف مى كند در نتيجه آن كار از دفتر اعمال نهانى محو گشته و در دفتر اعمال آشكار نوشته مى شود بار ديگر به كسى ديگر بازگو مى كند، از آن دفتر هم محو شده و يك عمل ريائى برايش نوشته مى شود.

## در مذمت كسى كه مردم براى مصون بودن از شرش پرهيز مى كنند

سماعه از اصحاب حضرت صادق عليه‌السلام گويد: به خدمت امام صادق عليه‌السلام رفتم و آن حضرت به من فرمود: اى سماعه ، اين چه جنجالى بود ميان تو و شتربانت برخواسته بود؟! مبادا دشنام گو و بدزبان و لعنت كن باشى . عرض كردم بخدا جريان اين بود كه او به من ستم كرده بود. فرمود: اگر او به تو ستم كرده بود تو بر او پيش افتادى ، اين حركات از كردارهاى ما نيست و شيعيان خود را نيز به چنین حركاتى امر نمى كنيم . از پروردگار خود آمرزش بخواه و دوبار تكرار مكن .

## در مذمت كسى كه مردم براى مصون بودن از شرش پرهيز مى كنند

امام صادق عليه‌السلام فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: بدترين مردم نزد خدا در روز قيامت كسانى هستند كه مردم براى مصون بودن از شر آنها اكرامشان مى كنند.

در خبر كوتاه ديگرى امام صادق عليه‌السلام فرمود:

من خاف الناس لسانه فهو فى النار.

كسى كه مردم از زبان او بترسند جايش در آتش است .

## سركشى و تعدى

از امام صادق عليه‌السلام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده :

ان اعجل الشر عقوبه البغى .

سريع ترين بديها از نظر عقوبت و كيفر، سركشى و تعدى است .

در خبر ديگر امام صادق عليه‌السلام فرمود: شيطان به ماءموران خود مى گويد ميان فرزندان آدم حسد و بغى يعنى سركشى بياندازيد، زيرا اين دو در نزد خدا با شرك برابرند.

## قساوت و سخت دلى

از على بن عيسى روايت شده كه : خداى متعال در مناجات با موسى ابن عمران عليه‌السلام فرمود: «اى موسى ، آرزوى خود را در دنيا دراز مدار كه دلت سخت مى شود و آدم قسى القلب و سخت دل از من دور است».

امام صادق عليه‌السلام از اميرالمؤمنين على عليه‌السلام روايت كرده كه آن حضرت فرمود: در دل مردم دو خصلت خطور مى كند: خصلتى از شيطان و خصلتى از فرشته خصلتى كه از ملك و فرشته خطور مى كند رقت و فهم است و خصلتى كه از شيطان خطور مى كند سهو و سخت دلى است .

## ظلم و ستمكارى

بيست و سه حديث درباره ظلم و عقوبت آن صادر شده كه بعضى از آنها از نظر خوانندگان محترم مى گذرد.

امام باقر عليه‌السلام فرمود: ظلم بر سه نوع است : ظلمى كه خدا مى بخشد و ظلمى كه نمى بخشد و ظلمى كه صرف نظر نمى كند. اما ظلمى كه خدا نمى بخشد، شرك به خدا است و ظلمى كه مى بخشد ظلم به نفس ‍ است كه شخص بين خود و خداى متعال مرتكب مى شود. و اما ظلمى كه خدا صرف نظر نمى كند، ديونى است كه مردم به همديگر دارند.

در خبر ديگرى مرد با شخصيتى از قبيله نخع به خدمت امام باقر عليه‌السلام آمد و عرض كرد من از زمان حجاج تاكنون فرماندار بودم ، آيا راه توبه براى من باز است ؟ آن حضرت سكوت كرد و پاسخ نفرمود. من دوباره سئوالم را تكرار كردم ، فرمود: نه . تا اينكه حق هر صاحب حقى را به خودش ‍ رد نمائى .

در خبر ديگر فرمود: چون پدرم على بن الحسين عليه‌السلام هنگام وفاتش فرا رسيد مرا احضار نمود و به سينه چسبانيد سپس فرمود: اى فرزندم ، تو را وصيت مى كنم به آنچه پدرم هنگام وفاتش مرا وصيت نموده و به آنچه كه پدرش به آن جناب سفارش فرموده ، و آن اينست كه :

يا بنى اياك و ظلم من لا يجد عليك ناصرا الا الله .

اى فرزند گرامى ، مبادا ستم كنى بر كسى كه ياورى در مقابل تو بجز خدا نيابد.

امام صادق عليه‌السلام در حديثى و با نقل از قول رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

من اصبح لاينوى ظلم احد غفر الله له ما اذنب ذلك اليوم ما لم يسفك دما او ياءكل مال يتيم حراما:

هر كس بامداد كند و قصد ظلم به كسى نداشته باشد، هر گناهى كه در آنروز مرتكب شده خداوند بيامرزد مادامى كه خون حرامى نريزد و يا مال يتيمى را به حرام نخورد.

در خبر ديگر فرمود: هر كه ظلم كند خداوند مسلط گرداند بر او كسى را كه ظلم كند بر او يا به فرزند او يا به فرزند فرزندش . راوى خبر گفت عرض كردم يابن رسول الله به چه مناسبت كسى ظلم مى كند خداوند ظالمى را به فرزندش ‍ يا فرزند فرزندش مسلط مى گرداند؟ فرمود: خداى تعالى مى فرمايد:

(وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّـهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا) - النساء - (٩).

بايد آن كسانى كه اولادى از خود باقى مى گذارند و از ستم بر آنها مى ترسند بايد كه خدا را پرهيزكارى كنند و گفتار درست و محكمى بگويند (٣٢).

## پيروى از هوى و هوس

امام صادق عليه‌السلام مى فرمود: از هوى و هوس هاى خود حذر كنيد همچنانكه از دشمنانتان حذر مى كنيد. زيرا براى مردان دشمن تر از پيروى هوى و هوس و درو كرده هاى زبانشان نيست .

از امام باقر عليه‌السلام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: خداى تعالى مى فرمايد به عزت و جلالم و عظمت و كبريائيم ، و نور و علو و بلندى مكانم قسم كه بنده اى خواسته خود را بر خواسته من اختيار نكند جز آنكه امورش را پريشان كنم و دنيايش را درهم سازم و دلش را بدان مشغول دارم و از مال دنيا به او ندهم جز همانقدر كه مقدار او كرده ام . و به عزت و جلالم و عظمت و نور و علو و ارتفاع مكانم قسم كه بنده اى خواسته مرا برخواسته خودش برنگريد جز آنكه ملائكه من او را نگهدارى كنند و آسمانها و زمينها را متكفل رزق او گردانم و از پس تجارت هر تاجرى من پشتيبان اويم و دنيا مطيعانه بسوى او روى آورد.

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

ان ما اخاف عليكم اثنتيين : اتباع الهوى و طول الامل اما تباع الهوى فانه يصد عن الحق و امام طول الامل فينسى الاخره :

يعنى : فقط از دو چيز بر شما مى ترسم ؛ آن دو چيز يكى پيروى هوى و هوس ‍ است ديگرى درازى آرزو. اما پيروى هوى و هوس شما را از راه حق باز مى دارد و اما درازى آرزو هم آخرت را از ياد شما مى برد.

## مكارى - پيمان شكنى - فريبكارى

امام صادق عليه‌السلام فرمود كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده :

ليس منا من ماكر مسلما كسى كه به مسلمانى نيرنگ زند از ما نيست .

در خبر ديگر فرمود: هر كس كه نسبت به پيشواى بر حقى دغلى و پيمان شكنى كند روز قيامت با دهن كج وارد محشر مى گردد تا بدوزخ رود.

اصبغ بن نباته گفت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام كه روزى بر منبر كوفه سخنرانى مى كرد فرمود: اى مردم بدانيد كه چنانكه نيرنگ و دغلى بد نبود من سياستمدارترين مردم بودم . بدانيد كه براى هر نيرنگى هرزگى به دنبال است و براى هرزگى ناسپاسى و خيانتى در پى . و آگاه باشيد كه نيرنگ و هرزگى و خيانت در آتشند.

## دروغ و دروغگوئى

بيست و دو حديث در اين باره از ائمه اطهار عليهم‌السلام صادر شده كه برخى از آنها به نظر خواننده گرامى مى رسد.

امام باقر عليه‌السلام فرمود على بن الحسين عليه‌السلام به فرزندانش ‍ مى فرمود: از دروغ بپرهيزيد از صغيره اش و كبيره اش ، در هر مورد جدى يا شوخى ؛ زيرا كه هرگاه كسى دروغ كوچكى گويد به دروغ بزرگ نيز جرى مى شود. مگر فرمايش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بياد نداريد كه فرموده است : بنده اى پيوسته راست مى گويد (يعنى راستگوئى ملكه او مى شود) تا اينكه خدا او را صديق نويسد و بنده اى پيوسته دروغ مى گويد تا اينكه خداوند او را كذاب نويسد.

امام باقر عليه‌السلام فرمود: خداى متعال براى جنس بديها قفلهائى قرار داده و كليدهاى آنها را شراب گردانيده و دروغ بدتر از شراب است .

معاويه بن وهب گفت از امام صادق عليه‌السلام شنيدم مى فرمود: نشانه و علامت آدم دروغگو آنست كه از آسمان و زمين و مشرق و مغرب به تو خبر مى دهد ولى هرگاه از حلال و حرام خدا چيزى از او بپرسى چيزى در چنته اش نيست .

در خبرى نزد امام صادق عليه‌السلام نامى از حائك (يعنى دروغ باف) برده شد كه دروغ باف ملعون است ، فرمود مقصود كسى است كه بر خدا و رسول او دروغ ببافد.

در خبرى ديگر اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

لا يجد عبد طعم الايمان حتى يترك الكذب هزله وجده :

بنده اى طعم ايمان را نمى چشد مگر آنگاه كه دروغگوئى را ترك كند چه شوخى باشد و چه جدى .

امام صادق عليه‌السلام فرمود: عيسى بن مريم عليه‌السلام فرموده :

من كثر كذبه ذهب بهائه .

هر كه زياد دروغ بگويد آبرو و نورانيتش زائل مى گردد.

در خبر ديگرى فرمود: سخن سه گونه است : سخن راست - سخن دروغ و سخنى كه باعث اصلاح ميان مردم باشد. از آن حضرت پرسيدند اصلاح ميان مردم چگونه است ؟ فرمود: سخنى درباره كسى مى شنوى كه اگر آنرا بطرف برسانى بد دل مى شود ولى شما كه به آن طرف بر مى خورى مى گوئى از فلانى شنيدم كه درباره تو سخن خوبى چنين و چنان مى گفت (و در چنين موردى كه اصلاح ميان مردم منظور شود دروغ گفتن مستحسن است).

در خبر ديگرى فرمود: هر دروغى يك روزى بازپرسى شود مگر در سه مورد:

اول در ميدان نبرد مردى با دشمن كيد كند در اين مورد گناهى بر او نيست . دوم مردى كه ميان دو كس را اصلاح كند بطوريكه با هر يك بر خلاف آن ديگرى برخورد نمايد. (مثل اينكه به هر كدام بگويد تقصير از تو است و طرف تو بى تقصير است و يا بر خلاف آنچه از بدگوئى نسبت به ديگرى شنيده است بگويد تا دل آنها را به هم نزديك و نرم كند).

سوم مردى كه به خانواده اش چيزى وعده داده و قصد ندارد آنرا به انجام رساند.

## دورو و دو زبان

امام صادق عليه‌السلام فرموده است :

من لقى المسلمين بوجهين و لسانين جاء يوم القيامه و له لسانان من نار.

كسى كه با دورو و دوزبان با مسلمانان برخورد نمايد روز رستاخيز با دو زبان آتشين بمحشر آيد.

امام باقر عليه‌السلام نيز فرموده : بدترين بندگان بنده ايست كه داراى دو رو و دو زبان است : در حضور برادرش او را تمجيد و تعريف مى نمايد و در غيابش گوشت او را مى خورد يعنى غيبت و بدگوئى مى كند.

## قهر كردن برادران دينى از يكديگر

در وصيت مفضل نوشته است كه امام صادق عليه‌السلام مى فرمود: دو مرد به حالت قهر از هم جدا نشوند جز آنكه يكى از آنها مستحق بيزارى و لعنت است و چه بسا هر دو مستحق بيزارى باشند.

عرض شد قربانت ، اين جزاى ستمكار است از آن دو، مظلوم چه تقصيرى دارد؟ فرمود: براى آنكه برادرش را براى صلح و آشتى با خويش دعوت نمى كند و از گفته او صرف نظر نمى كند. شنيدم پدرم مى فرمود: هرگاه دو نفر با هم نزاع كنند و يكى بر ديگرى پيروز شود، آنكه مظلوم واقع شده لازم است پيش آنكه بر او پيروز شده برود و بگويد: اى برادر، من به تو زور گفتم و من ستم كردم . تا به اين طريق قهرى و متار كه مابين شان قطع شود زيرا كه خداى تبارك و تعالى حكيم و عادل است ، حق مظلوم را از ظالم مى ستاند.

در خبر ديگر امام صادق عليه‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت كرده است كه فرمود: لاهجره فوق ثلاث : بيش از سه روز قهر و متاركه جايز نيست .

ابابصير گويد از امام صادق عليه‌السلام پرسيدم از مردى كه با خويش ‍ خود قطع مراوده مى كند براى اينكه به مذهب حق نيست ؟ فرمود سزاوار نيست قطع مراوده كند.

از امام صادق عليه‌السلام فرمود پدرم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمود: دو مسلمانى كه از همديگر قهر كنند و سه روز بر اين حال بمانند و با هم آشتى نكنند، هر دو از اسلام بيرون روند و مابين آنها دوستى و مودت دينى نباشد، و هرگاه يكى از آن دو در حرف زدن با برادرش سبقت بگيرد، روز قيامت نيز در دخول بهشت بر آن ديگرى سبقت خواهد گرفت .

## قطع رحم يا ترك رابطه خويشاوندى

امام باقر عليه‌السلام فرمود: در كتاب على عليه‌السلام است كه : سه خصلت است كه هر كه داراى آن سه خصلت باشد نميرد تا اينكه وبال آنها را ببيند: تجاوز به حقوق ديگران . ترك خويشاوندى . و قسم دروغ خوردن كه بدان وسيله با خدا مبارزه مى شود. و بدانيد كه سريعترين طاعتى كه ثوابش ‍ زود عايد صاحبش مى شود صله رحم است و براستى كه مردمى هستند كه فاجر و نابكارند ولى صله رحم بجا مى آورند و در نتيجه ثروت و دارائيشان زياد مى شود و ثروتمند مى گردند. و براستى كه قسم دروغ و ترك خويشاوندى خانه ها را ويران و مانند بيابان خشك از سكنه خالى مى گذارد و رابطه خويشى را قطع مى نمايد. و قطع رابطه خويشى موجب قطع نسل است .

امام صادق عليه‌السلام فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده :

لا تقطع رحمك و ان قطعك .

با خويش خود قطع رابطه مكن اگرچه او با تو قطع كند.

از اميرالمؤمنين على عليه‌السلام روايت شده كه آن حضرت در خطبه اى فرمود:

اعوذ بالله من الذنوب التى تعجل الفناء.

پناه مى برم بخدا از گناهانى كه زود انسان را هلاك مى كنند. عبدالله ابن الكواء برخواست و عرض كرد يا اميرالمؤمنين ، آيا گناهانى هستند كه زود هلاك مى كنند؟ آن حضرت فرمود: آرى ، واى بر تو، آن قطع رحم است . بدانيد كه خاندانى با هم اجتماع مى كنند و به همديگر كمك مى كنند و از حال هم مى پرسند با اينكه بد كارند خداوند متعال روزى آنها را فراوان مى دهد و بالعكس خانواده اى از همديگر متفرق و قطع رحم مى كنند و صله بجا نمى آورند، خداوند آنها را محروم مى كند و روزيشان تنگ مى شود.

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام در خبر ديگر فرموده است :

اذا قطعوا الارحام جعلت الاموال فى ايدى الاشرار:

وقتيكه خويشاوندى بريده شود اموال در دست اشرار افتد.

## عقوق والدين يا ناسپاسى پدر و مادر

در مورد عقوق والدين ٩ حديث وارد شده از جمله چند حديث ذيل است :

امام صادق عليه‌السلام فرموده : نزديكترين جمله و كمترين فاصله به عقوق والدين كلمه اف است (كه با گفتن اين كلمه به پدر و مادر ناسپاسى خود را ابراز نمائى) و اگر خداوند چيزى پست تر از اين كلمه مى دانست ، از آن نهى مى كرد (٣٣).

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده :

كن بارا و اقتصر على الجنه و ان كنت عاقا (فظا) فاقتصر على النار:

نيكوكار و نيك رفتار باش تا كاخ ‌نشين بهشت باشى و اگر عاق پدر و مادر و بدرفتار باشى به دوزخ بساز.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: چون روز قيامت شود پرده اى از پرده هاى بهشت را برگيرند و هر ذی روحى از پانصد سال راه ، نسيم آن را احساس ‍ مى نمايد، مگر گروهى . راوى پرسيد آن گروه كيانند؟ حضرت فرمود: آنهائيكه عاق والدينند.

در خبر ديگر فرمود:

من نظر الى ابويه نظر ماقت و هما ظالمان له لن يقبل الله له صلوه .

هر كس با نگاه خشم آلود به پدر و مادرش نگاه كند - هر چند در حالى باشد كه نسبت به او ستمى روا داشته اند - خداوند نماز او را نمى پذيرد.

در خبر ديگر امام باقر عليه‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت نموده كه آن حضرت ضمن يك سخنرانى فرمود:

«... از عقوق والدين بپرهيزيد، زيرا كه نسيم بهشت از مساحت هزار سال راه به مشام مى آيد ولى عاق والدين و قاطع رحم و پيرمرد زناكار و دامن كشان متكبر آنرا احساس نمى كنند. زيرا كبريائى فقط مخصوص پروردگار جهانيان است ...».

در خبر ديگر امام باقر عليه‌السلام فرمود: پدرم روزى مردى را ديد با فرزندش مى رفت و فرزند بر بازوى پدر تكيه كرده بود. فرمود: پدرم از بس از آن فرزند بدش آمد ديگر تا آخر عمرش با وى صحبت نكرد.

## انكار و تيزى جستن از نسب

بابى است متضمن سه حديث كه مضمون آنها اينست كه :

امام صادق عليه‌السلام فرموده : هر كس حسب و نسب خود را انكار نمايد و از آن تبرى جويد بخدا كافر شده هر چند كم ارزش باشد.

كسى كه مسلمانان را بيازارد و خوار شمارد

هشام بن سالم گويد شنيدم كه امام صادق عليه‌السلام مى فرمود: خداى متعال فرموده است هر كس بنده مؤمن مرا بيازارد بايد با من اعلان جنگ دهد، و هر كس بنده مؤمن مرا گرامى دارد بايد از غضب من ايمن باشد. و اگر در ميان مشرق و مغرب از آفريدگانم بجز يك مؤمن با پيشواى عادلى نباشند، به عبادت آن دو از جميع آنچه در زمين آفريده ام اكتفا مى كنم و آسمان هاى هفتگانه و زمينها به خاطر آن دو برپا بمانند و از ايمانشان براى آنها انسى قرار مى دهم كه نيازمند انس گرفتن بچيز ديگرى نباشند.

امام صادق عليه‌السلام در خبر ديگرى فرمود: چون روز قيامت شود مناديى ندا كند كجايند روگردانان از اولياء و دوستانم ؟ پس گروهى كه چهره هايشان بى گوشت و به شكل اسكلت باشد برخيزند و حاضر شوند. پس گفته شود: اينان اند كه مؤمنين را آزردند و رو در روى آنها ايستادند و با آنها مخالفت كردند و بر آنها در دينشان سخت گرفتند. سپس دستور دهند آنان را به جهنم برند.

در خبر ديگر امام صادق عليه‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت كرده كه آن حضرت فرمود:

قال الله تبارك و تعالى : من اهان لى وليا فقد ارصد لمحاربتى :

خداى تعالى فرموده است : هر كس به يك دوست من توهين نمايد بجنگ با من كمين كرده است .

از امام صادق عليه‌السلام - رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

خداى متعال فرمود: كسيكه به يك دوست من توهين نمايد براى جنگ با من كمين كرده است . بنده اى به من تقرب نجسته است به چيزى كه محبوب تر باشد پيش من از آنچه واجب گردانيده ام بر او. و حقا كه گاهى بنده اى با انجام نوافل بمن تقرب مى جويد تا آنكه او را دوست مى دارم و چون دوست داشتمش گوش او مى شوم كه بدان مى شنود و چشم او مى شوم كه بدان مى بيند و زبان او مى شوم كه بدان سخن مى گويد و دست او مى شوم كه بدان از خود دفاع كند. اگر مرا بخواند، اجابت كنم ، اگر خواهشى كند عطا كنم و من در هيچ كارى كه انجام مى دهم ترديد ندارم بمانند ترديدى كه از مرگ مؤمن دارم زيرا كه او از مرگ بدش آيد و من ناخوش آيندى او را بد دارم .

## كسى كه لغزشها و عيوب مؤمنين را جويا شود

امام باقر عليه‌السلام و امام صادق عليه‌السلام فرمودند: نزديكترين مرحله اى كه بنده اى به كفر قدم مى گذارد آنگاه است كه آن بنده با مردى در راه دين برادرى كند سپس خطاها و لغزشهاى او را بشمارد تا روزى او را بدان ها سرزنش نمايد.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

يا معشر من اسلم بلسانه و لم يخلص الايمان الى قلبه لاتذموا المسلمين و لا تتبعوا عوراتهم فانه من تتبع عوراتهم ، تتبع الله عوراتهم و من تتبع الله تعالى عوراته يفضحه و لو فى بيته .

اى گروهى كه به زبان اسلام آورديد و ايمان خالص به دلهايتان جا نگرفته است ، مسلمانان را نكوهش نكنيد و عيوب آنان را پى جوئى نكنيد زيرا هر كس عيوب مسلمانان را پى جوئى كند، خداوند عيوب او را پى جوئى كند، و كسى را كه خداوند عيوبش را پى جوئى كند رسوايش گرداند هر چند در خانه اش باشد.

چند خبر ديگر بهمين مضامين بعبارات ديگر در اين مورد بيان شده است .

## سرزنش مؤمنان

امام صادق عليه‌السلام فرمود: هر كه مؤمنى را سرزنش نمايد خداوند در دنيا و آخرت او را سرزنش نمايد.

در خبر ديگر فرمود:

من عير مؤمنا بذنب لم يمت حتى يركبه :

هر كس مؤمنى را بگناهى سرزنش كند، نميرد تا آنكه خود همان را مرتكب شود.

## غيبت و بهتان زدن

غيبت آنست كه كسى در غياب شخص آبرومندى حرفى زند كه اگر آنرا بشنود دلگير شود. اگر اين حرف و بدگوئى كه درباره وى نموده راست و درست باشد، غيبت است و اگر دروغ باشد بهتان است و در اين مورد شش ‍ حديث وارد شده كه چند حديث آن بنظر خواننده محترم مى رسد.

امام صادق عليه‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت نموده كه آنحضرت فرمود: غيبت اثرش در دين مرد، سريعتر است از اثر خوره در درون شخص ؛ و فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده :

الجلوس فى المسجد انتظار للصلوه عباده ما لم يحدث .

نشستن در مسجد به انتظار نماز عبادت است تا وقتيكه حدثى سر نزند.

عرض شد: مقصود از حدث چيست يا رسول الله ؟ فرمود: غيبت كردن است .

داود بن سرحان گفت از اباعبدالله (امام صادق) عليه‌السلام از غيبت پرسيدم ؛ فرمود: غيبت آنست كه ببرادر دينى خود كارى را كه نكرده است نسبت دهى و در پشت سرش امرى را كه خداوند بر او پوشانيده و حدى بر او اقامه نشده منتشر نمائى (٣٤).

از امام صادق عليه‌السلام پرسيدند كفاره غيبت چيست ؟ فرمود: هر وقت بياد آن افتادى از خداوند براى كسيكه غيبتش نموده اى طلب آمرزش ‍ نمائى .

امام صادق عليه‌السلام فرمود: كسيكه به مرد مؤمن و يا زن مؤمنه اى بهتان زند چيزى را كه در او نيست ، خداوند او را در طينت خيال برانگيزد تا از عهده آنچه گفته است بيرون آيد. راوى پرسيد: طينت خبال چيست ؟ فرمود چركى است كه از فروج زنان زناكار بيرون آيد.

## حرمت روايت بر ضرر مؤمن

مفضل گويد امام صادق عليه‌السلام بمن فرمود: هر كس خبرى به ضرر مؤمنى روايت كند و مقصودش اين باشد كه او را در نظرها خوار كند و آبرويش را بريزد و جوانمرديش را خراب كند تا از چشم مردم بيفتد، خداوند او را از ولايت و دوستى خود بيرون كند و به ولايت شيطان كشاند و شيطان هم او را نپذيرد.

در خبر ديگر از امام صادق عليه‌السلام پرسيدند در حديث آمده كه :

عوره المؤمن على المؤمن حرام .

(عورت مؤمن بر مؤمن حرام است) مقصود چيست ؟ فرمود: مقصود اين نيست كه از بدن او قسمتى برهنه شود و تو ببينى بلكه مقصود آنست كه بر ضرر او چيزى بگوئى يا عيب او را آشكار نمائى .

## نهى از شماتت مؤمن

امام صادق عليه‌السلام در حديثى فرموده :

لا تبدى الشماته لاءخيك فيرحمه الله و يصيرهابك .

در گرفتارى برادر دينى ات اظهار خوشى و شادمانى مكن تا خدا به او ترحم كند و آن گرفتارى را به تو دهد.

و فرمود:

من شمت بمصيبه نزلت باخيه لم يخرج من الدنيا حتى يفتتن بها.

هر كس در مصيبتى كه به برادرش وارد شده او را شماتت نمايد از دنيا نرود تا اينكه به همان مصيبت گرفتار شود.

## دشنام دادن

امام باقر عليه‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت نموده كه آنحضرت فرمود: دشنام دادن مؤمن هرزگى و فسق است و جنگ با او كفر است ، و خوردن گوشت او (يعنى در پشت سرش بدگوئى كردن) گناه است حرمت مالش مانند حرمت خون اوست .

در خبر ديگرى آنحضرت فرمود:

لاتسبوا الناس فتكتسبوا العداوه بينهم :

به مردم دشنام ندهيد تا ميان آنها دشمنى كسب نمائيد.

از امام باقر يا صادق عليهما‌السلام روايت شده كه چون لعنتى از دهان كسى بيرون آيد در تردد باشد. اگر مجوزى پيدا كند (يعنى بطرفى كه لعنت شده مستحق لعن باشد) مى رسد وگرنه به صاحبش بر مى گردد.

امام باقر عليه‌السلام در خبر ديگر فرمود: هيچ انسانى چشم در چشم مؤمنى او را سرزنش نمى كند مگر اينكه به بدترين مرگها مى ميرد و سزاوار است كه همچو كسى بخير باز نگردد.

## تهمت و سوء ظن

امام صادق عليه‌السلام فرمود: هرگاه مؤمنى برادر دينى خود را متهم نمايد ايمان از قلبش زايل شود چنانكه نمك در آب زايل شود.

در خبر ديگر فرمود: كسى كه برادر دينى خود را تهمت زند، ميان آنها حرمتى نمى ماند و كسى كه با برادر دينى خود مانند ساير مردم معامله كند از پيمان مودت و برادرى بيرون شده است .

كسى كه به برادر مؤمن خود خيرخواهى نكند

امام صادق عليه‌السلام مى فرمود شنيدم كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: هر كس در حاجت برادر مؤمنش تلاش نمايد ولى غرضش برآورده شدن آن نباشد - يعنى با اخلاص كامل سعى در انجام آن ننمايد - بخدا و رسولش خيانت كرده است .

در خبر ديگرى ابوبصير گويد شنيدم امام صادق عليه‌السلام مى فرمود: هرگاه مردى از دوستان ما براى حاجتى از برادر دينيش كمك بخواهد و بقدر توانائى خود در برآوردن حاجت او نكوشد بخدا و رسول خدا و مؤمنين خيانت كرده است . ابوبصير گويد عرض كردم يابن رسول الله مقصودتان از مؤمنين كيانند؛ فرمود از زمان اميرالمؤمنين عليه‌السلام تا آخرشان .

## خلف وعده

دو خبر در اين مورد از امام صادق عليه‌السلام صادر شده به شرح ذيل :

١ - هشام بن سالم گفت شنيدم امام صادق عليه‌السلام مى فرمود:

عده المؤمن اخاه نذر. لاكفاره له ، فمن اخلف فبخلف الله بداء و لمقته تعرض .

وعده دادن مؤمن به برادر دينى خود نذرى است كه كفاره ندارد (٣٥). پس ‍ كسى كه خلف وعده كند به وعده خلافى در برابر امر پروردگار آغاز كرده و خود را در معرض دشمنى خدا درآورده است و اينست معنى گفتار خداوند:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿[٢](http://tanzil.ir/#61:2)﴾ كَبُرَ مَقْتًا عِندَ اللَّـهِ أَن تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ):

اى كسانى كه ايمان آورده ايد چرا آنچه را كه عمل نمى كنيد مى گوئيد؟ دشمنى بزرگى است نزد خداوند كه بگوئيد آنچه را كه عمل نمى كنيد.

٢ - فرمود رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده :

من كان يؤ من بالله و اليوم الاخر، فليف اذا وعد:

كسى كه ايمان بخدا و روز جزا داشته باشد بايد به وعده اى كه داده ، وفا كند.

كسى كه خود را از برادر مؤمنش پنهان دارد

امام صادق عليه‌السلام فرمود: هر آن مؤمنى كه ميان او و مؤمنى حجاب باشد خداى متعال ميان او و بهشت هفتاد هزار ديوار قرار دهد كه ميان هر ديوارى تا ديوار ديگر مسافت هزار سال فاصله باشد.

در خبر ديگر امام باقر عليه‌السلام در پاسخ اباحمزه كه در اين مورد سئوال نموده بود فرمود: اى اباحمزه هر مسلمانى كه پيش مسلمانى براى ديدار او يا براى طلب حاجتى بيايد و او در منزلش باشد و از او اجازه ورود بخواهد و او اجابت نكند، پيوسته در لعنت خدا باشد تا زمانى كه بهم برسند...

كسى كه برادر دينيش از او كمك بخواهد و او كمك نكند

امام صادق عليه‌السلام فرموده : هر مردى از شيعيان ما پيش يكى از برادران دينى خود بيايد و از او براى حاجتى كمك بخواهد و با توانائى او را يارى نكند خداوند او را مبتلا مى فرمايد به اينكه حاجت ديگرى را از دشمنان ما برآورد تا خدا او را بدان عمل روز قيامت شكنجه دهد.

كسى كه مؤمنى را از چيزى كه نزد او و يا ديگرى است و بدان نياز دارد منع نمايد

امام صادق عليه‌السلام فرمود: هر مؤمنى كه مؤمن ديگرى را از چيزى كه نزد او و يا نزد ديگرى است و بدان نياز دارد منع نمايد، خداوند او را در روز قيامت با روى سياه و چشمان كبود در حالى كه دو دستش بگردنش بسته باشد بپا مى دارد، پس گفته شود اينست آن خائنى كه خدا و رسولش را خيانت كرده است . سپس دستور دهند او را به آتش اندازند.

در خبر ديگرى فرمود: كسى كه خانه اى دارد و مؤمنى براى نشستن در آن نيازمند است و او آنرا از وى دريغ دارد خداى متعال به ملائكه خطاب نمايد اى فرشتگانم ، بنده من به بنده ام از نشستن در خانه دنيا بخل ورزيد. قسم به عزت و جلالم كه او هرگز در بهشت من ساكن نخواهد شد.

## كسى كه مؤمنى را بترساند

امام صادق عليه‌السلام فرمود رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده : هر كس به مؤمنى چنان نگاه كند كه از آن نگاه ، آن مؤمن بترسد، خداى متعال در روزى كه سايه اى بجز سايه او نيست او را بترساند.

در خبر ديگر فرمود: هر كه مؤمنى را از سلطانى بترساند كه از ناحيه او به او بدى مى رسد و نرسد، جاى او در دوزخ است و هر كس مؤمنى را از سلطانى بترساند كه از ناحيه او بدى به او مى رسد و برسد، پس آن شخص با فرعون و آل فرعون در آتش دوزخند.

و در خبر ديگر فرمود: هر كه به نيم كلمه بر ضرر مؤمنى كمك نمايد، روز قيامت خدا را ملاقات نمايد در حالى كه ميان دو چشمش نوشته است : از رحمت من نااميد است .

## سخن چينى

امام صادق عليه‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت نموده كه آن حضرت فرمود: شما را به بدان و شريرترين شما خبر ندهم ؟ عرض كردند: چرا يا رسول الله ، فرمود:

المشاؤ ن بالنميمه ، المفرقون بين الاحبه ، الباغون للبرآء المعايب .

آنان ، روندگان به سخن چينى ؛ جدائى افكنان بين دوستان ، ستمگران عيب جو براى پاكانند.

خبر ديگرى نيز به همين مضمون آمده از امام باقر عليه‌السلام و امام صادق عليه‌السلام وارد شده است .

## كسى كه اطاعت مخلوق نمايد در نافرمانى خالق

امام صادق عليه‌السلام فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده : هر كه خشنودى مردم را در سخط خدا بجويد، خداوند ستاينده او را نكوهش كننده او قرار دهد.

در خبر ديگر فرموده : كسى كه خشنودى مردم را در چيزى كه خدا را بخشم آورد، بجويد، ستاينده او از مردم ، نكوهش كننده او شود و كسى كه اطاعت خدا را به غضب مردم مقدم شمارد، خداوند دشمنى هر دشمنى را از او كفايت كند و حسد هر حسودى و ستم هر ستمگرى را از او باز گرداند و خداوند يار و پشتيبان او باشد.

## در عقوبات زودرس بعضى گناهان

امام باقر عليه‌السلام دو حديث از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل فرموده كه مضمون هر دو حديث مشابه هم است .

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: پنج گناه است كه اگر به يكى از آنها برخورديد پناه به خدا بريد:

١ - فحشاء (زنا) در قومى آشكار و علنى نمى شود مگر اينكه طاعون و بيماريهائى كه در ميان گذشتگانشان نبوده ، در ميان آنها پديدار مى گردد.

٢ - كم فروشى در كيل و وزن نكنند مگر اينكه گرفتار قحطى و سختى معيشت و جور سلطان ستمگرى گردند.

٣ - زكات را از مستحقى دريغ ندارند جز آنكه باران آسمان از آنها باز داشته شود و اگر براى خاطر چهارپايان نباشد، ابدا باران نبارد.

٤ - عهد و پيمان خدا و رسولش را نشكنند جز آنكه خدا دشمنانشان را بر آنها مسلط گرداند و قسمتى از آنچه در دست دارند بگيرند.

٥ - حكم بغير ما انزل الله نكنند، جز آنكه خداى متعال جنگ و ستيز در ميان آنها بياندازد.

در خبر ديگر فرمود: پس از من ، زمانى كه زنا ميان مردم علنى گردد

مرگ مفاجات زياد شود و چون در پيمانه و وزن كم فروشى گردد خداوند به قحطى و كميابى مبتلا سازد و چون زكات را منع دارند زمين هم بركاتش را از زراعت و ميوه جات و معادن باز دارد. و چون در صدور احكام ستم روا دارند به عقوبت همكارى با ستمكارى و دشمنى گرفتار گردند و هرگاه پيمان خود را بشكنند، خداوند دشمنانشان را برايشان مسلط گرداند و هرگاه پيمان خود را بشكنند، خداوند دشمنانشان را برايشان مسلط گرداند و هرگاه قطع رحم نمايند ثروت و دارائى در دست اشرار افتد و چون امر به معروف و نهى از منكر را ترك نمايند و از نيكان اهل بيت من پيروى ننمايند، خداوند بدانشان را بر آنها مسلط گرداند، آنوقت نيكانشان دعا كنند براى آنها مستجاب نشود.

## همنشينى با گنهكاران

از امام صادق عليه‌السلام فرمود: براى مؤمن شايسته نيست كه در مجلسى كه نافرمانى خدا مى شود بنشيند و نتواند وضع آن مجلس را تغيير دهد.

در خبر ديگرى فرمود: براى مسلمان سزاوار نيست با آدم هرزه و احمق و دروغگو برادرى كند.

در خبر ديگرى فرمود: اميرالمؤمنين على عليه‌السلام روزى به منبر رفت و فرمود: براى مسلمان شايسته است كه از سه كس اجتناب كند: آدم بى باك و هرزه گو - احمق و دروغگو. اما آدم بى باك و هرزه گو، كار خود را براى تو زينت دهد و دوست دارد تو هم مثل او باشى و تو را نه بر امر دين و نه بر امر دنيايت ، كمك ننمايد، و مصاحبت با او جفاكارى و سخت دلى مى آورد و آمد و رفت او با تو ننگ باشد.

و اما احمق ، تو را به امر خير و نيكى رهنمون نباشد و براى باز گرداندن بدى از تو اميدى به او نباشد اگرچه خود را به تعب اندازد، و چه بسا قصد رساندن سود بتو دارد و از حماقتش ضرر بتو مى رساند. پس مرگ او بهتر از زنده بودنش و سكوتش بهتر از سخن گفتنش و دوريش بهتر از نزديكيش بتو است .

و اما دروغگو، براى اينكه زندگى با او به تو گوارا نباشد، سخن تو را نزد ديگران برد و سخن ديگران را نزد تو آرد. هرگاه داستانى تمام شود» داستان ديگرى به دنبالش افزايد تا جائيكه راست هم بگويد كسى سخنش را باور نكند. و ميان مردم دشمنى افكند و در سينه ها كينه ها بروياند. پس خدا را بپرهيزيد و مواظب خود باشيد.

در خبر ديگرى امام صادق عليه‌السلام در جواب سائلى كه از معنى گفتار خداى متعال در آيه :

(وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّـهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ...) الخ - النساء - ١٣٧:

و به تحقيق در كتاب كريم بر شما نازل شده است كه هرگاه شنيديد كه آيات خدا مورد كفر و استهزاء قرار گرفته در آن مجلس منشينيد، اگر نشستيد شما هم مثل آنهائيد، فرمود مقصود اين است كه هرگاه شنيديد مردى حق را انكار مى كند و آنرا تكذيب مى كند و به ائمه بد مى گويد پس برخيز و با او منشين هر كه خواهد باشد (٣٦).

# بخش سوم : اقسام كفر - نفاق و منافقين - شرك - شرك و مسائل ديگر

## در اقسام كفر

امام صادق عليه‌السلام در جواب سائلى بنام ابى عمرو كه از اقسام كفر در كتاب آسمانى قرآن سئوال نموده بود فرمودند: اقسام كفر پنج است :

١ - كفر انكارى كه آن بر دو قسم است .

قسم اول انكار ربوبيت است و آن گفتار كسى است كه مى گويد: پروردگارى نيست ، بهشتى نيست ، دوزخى نيست . و اين ، گفتار دو دسته از زنادقه است كه به آنها دهرى مذهب مى گويند و اينانند كه مى گويند:

و مايهلكنا الا الدهر - الجاثيه - ٢٣.

و نابود نكند ما را مگر زمان .

- و اين ، دينى است از روى پسند و خوش آيند خويش بدون تحقيق و كاوش براى خويش وضع نمودند. خداى متعال درباره اين گروه مى فرمايد:

ان هم الا يظنون .

يعنى اين اعتقاد آنها پايه و اساسى ندارد بلكه گمان مى كنند كه بر پايه اى استوار است . و مى فرمايد:

ان الذين كفروا سواء عليهم ءانذرتهم اءم لم تنذرهم لا يؤ منون - البقره - ٦.

آنان كه ربوبيت حق تعالى را منكرند، چه بترسانيشان چه نترسانى براى آنان يكسانست ، ايمان نمى آورند.

قسم دوم - انكار با معرفت است . و آن اينست كه انكار نمايد با اينكه مى داند حق است و مطلب در ضمير و وجدان او ثابت است . خداى متعال در اين مورد فرموده است :

(وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا ۚ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ) - النحل - ١٤.

و آنرا انكار نمودند با اينكه بدان يقين دارند - از روى ظلم و بلند پروازى .

و در سوره بقره آيه ٨٩ مى فرمايد:

(وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللَّـهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُم مَّا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّـهِ عَلَى الْكَافِرِينَ).

يهود مدينه قبل از هجرت پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به مدينه در آرزوى پيروزى بر كفار بسر مى بردند، و چون آنچه را كه شناخته بودند (يعنى وجود پيغمبر خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را كه مطابق نشانه ها و دلايلى كه در دست داشتند شناخته بودند) نزد آنها آمد، بدان كافر شدند و انكار نمودند، پس لعنت خداوند بر منكرين باد.

قسم سوم از اقسام كفر، كفر نعمتهاى خدا است كه در اصطلاح مشهور كفران نعمت مى گويند و شاهد مثال بر اينگونه كفر، گفتار خداى تعالى در حكايت حضرت سليمان در سوره نمل كه است فرمود:

(هَـٰذَا مِن فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ.)

(اين از فضل پروردگار من است تا مرا بيازمايد كه آيا شكر گزارم يا كفر ورز، و هر كس شكرگزار باشد همانا براى خود شكرگزارى كرده و هر كه ناسپاسى كند، پس پروردگارم بى نياز و كريم است .

و فرمود:

(وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ) - ابراهيم - ٧

اگر شكر نعمت هاى مرا بجا آريد برايتان افزون مى كنم و اگر ناسپاسى كنيد حقا كه عذاب من سخت است .

و در سوره بقره فرمود:

(فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ):

مرا ياد كنيد تا شما را ياد كنم و شكر مرا بجا آريد و ناسپاسى به من نكنيد:

قسم چهارم از اقسام كفر، ترك ما امرالله است يعنى آنچه را كه خداوند فرموده انجام دهند. ترك كنند شاهد مثال از كلام خداى متعال آيه ٨٤ و ٨٥ از سوره بقره را بيان فرموده كه خدا در مقام عتاب بر يهوديان خطاب مى فرمايد كه :

«وقتى كه از شما پيمان گرفتيم كه خونهاى يكديگر را نريزيد و نزديكان و خويشان خود را از خانه هاى خود بيرون نكنيد، سپس شما اقرار كرديد و بر اين اقرار بوديد - يعنى يقين داشتيد كه اين پيمان را از هم گرفته ايم سپس ‍ همنوعان و كسان خود را كشتيد و گروهى از آنها را از خانه هايشان بيرون كرديد، از روى نافرمانى و كينه ورزى با آنها متفق شديد... تا اينكه فرمود:

(أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَن يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّـهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوَن).

آيا به بعضى از دستورات كتاب ايمان آورده و به بعضى ديگر كه مطابق اميال نفسانى شما نيست كفر مى ورزيد، پس سزاى آنكه ايده اش چنين باشد چيست بجز رسوائى در زندگانى دنيا و روز واپسين نيز سوق دهند آنان را بسوى سخت ترين شكنجه ها و عذاب ها و خداوند از كردار شما بى خبر نيست .

پس ملاحظه مى شود كه خداوند آنان را به ايمان آوردن نسبت داده ولى از آنها نپذيرفته بجهت ترك پاره اى از دستورات الهى ، و ايمان ظاهرى به آنها سود نمى بخشد.

قسم پنجم از اقسام كفر، كفر برائت است يعنى بيزارى جستن از عمل قومى يا شخصى ، چنانكه خداوند در حكايت حضرت ابراهيم عليه‌السلام مى فرمايد:

(كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّـهِ وَحْدَهُ) - ٤.

ما به شما كافريم يعنى از كردار و اعمال شما بيزاريم - و ميان ما و شما دشمنى و بغض هميشه برقرار است تا اينكه ايمان بخداى يكتا بياوريد.

در آيه ٢٢ از سوره ابراهيم حكايت بيزارى جستن شيطان را از دوستداران خود شاهد مى آورد كه شيطان مى گويد:

(إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ) يعنى من بيزارم بدانچه پيش از اين - يعنى در دنيا - مرا شريك بارى - تعالى قرار داديد و بخاطر اينكه بارى تعالى را اطاعت مى كرديد، مرا اطاعت كرديد و از اطاعت حق تعالى سرپيچى كرديد...

و امام معنى لغوى كفر = راغب در مفردات مى گويد: كفر در لغت پوشيدن چيزى است . شب را كافر گويند كه اعيان اشخاص را مى پوشد و زارع را كافر خوانند كه دانه را در خاك نهان سازد. كفر و كفران نعمت ، نهان كردن آنست در برابر شكر كه اظهار آنست - تا آنكه گويد: كافر يعنى ساتر و نهان كننده حق و از اين رو كافر فاسق باشد و كفر مطلق بزرگترين فسق است و مقصود از آن كسى است كه انكار حق خدا كرده و از فرمان او رو برتافته باشد. و هر كار خوبى از ايمان و هر كار بدى از كفر باشد...

كفر از شرك پيشتر و پليدتر و بزرگتر است

زراره از امام باقر عليه‌السلام روايت كرده كه آن حضرت فرمود:

بخدا سوگند كه كفر از شكر پيشتر و پليدتر و بزرگتر است .

سپس كفر ابليس را كه خداوند امر كرد بر آدم سجده كند و او ابا كرد بيان نمود و فرمود: پس كفر اعظم از شرك است ، و هر كه ديگرى را بر خدا گزيند و از اطاعت او سر باز زند و مرتكب گناهان كبيره شود او كافر است و كسى كه دينى بجز دين مؤمنان علم كند پس او مشرك است مجلسى رحمه‌الله در شرح اين حديث گفته است آنچه از اخبار بدست مى آيد غرض بيان كفر كسى است كه امامت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام را انكار نموده و بر او پيشى گرفته و با او جنگيده و چنين كسى از مشرك پليدتر است و شرك آنست كه براى خدا از خلق او شريكى بتراشد در عبادت يا طاعت اعم از اينكه از راه عناد باشد يا از نادانى و گمراهى ، و فرموده ترك طاعت خدا دانسته و فهميده از روى عناد و تكبر از شرك پليدتر است زيرا همان گناه ابليس است كه نخستين گناه و خلاف است كه ظاهر شد.

زراره گويد از امام صادق عليه‌السلام از معنى قول خداى متعال كه مى فرمايد:

(وَمَن يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ) مائده - ٥.

(هر كس به ايمان كفر ورزد به تحقيق عملش محو و باطل گردد)، پرسيدم ، فرمود: يعنى عملى كه بدان اعتراف و اقرار كرده است ترك كند، از اين قبيل است كسى كه نماز را بدون عذر و بيمارى و گرفتاريى ترك كند.

اطلاق كافر بر زانى جايز نيست ، اما بر تارك الصلاه جايز است

امام صادق عليه‌السلام در پاسخ سائلى كه پرسيد: علت چيست كه زناكار را كافر نمى نامى ولى تارك الصلاه را كافر مى خوانى و دليل اين فرق چيست ؟

فرمود: براى آنكه زناكار و امثال آن ، اين كارهاى ناشايسته را بخاطر غلبه شهوت مرتكب مى گردند ولى تارك الصلاه نماز را ترك نمى كند جز از روى استخفاف و سبك شمردن آن . بنابراين زناكارى را نمى يابى كه با زنى نزديكى كند جز آنكه از نزديك شدن به او لذت مى برد ولى هر كس نماز را ترك كند، ترك نماز براى او لذتى ندارد.

پس چون لذت نباشد استخفاف به حكم واقع شود چون استخفاف به ميان آمد كفر واقع شود (٣٧).

## ستون هاى كفر و شعبه هاى آن

از اميرالمؤمنين على عليه‌السلام روايت شده كه فرمود:

بنى الكفر على اربع دعائم : الفسق ، و الغلو، و الشك ، و الشبهه :

كفر بر چهار پايه نهاده شده : بر فسق و غلو و شك و شبهه :

١ - فسق ، كه آن بر چهار شعبه منشعب مى گردد: بر جفاء و كورى دل و غفلت و سركشى . كسى كه جفا كار باشد، حق را سبك شمارد و فقها را دشمن دارد و بر گناهان بزرگ اصرار ورزد.

كسى كه كوردل باشد، ذكر خدا را فراموش كند، و پيرو گمان باشد، و با آفريننده اش در مقام مبارزه برآيد، و شيطان بر او چيره شود، و بدون توبه و تذلل و خوارى در مقام ربوبيت طلب آمرزش نمايد.

كسى كه در غفلت باشد بر خود خيانت كرده و بقهقرا برگشته ، گمراهى خود را رشد پنداشته و آرزوهايش فريبش داده ، چنين كسى چون كار از كار گذشت و عمرش به پايان رسيد و پرده هاى غفلت كنار رفت و آنچه گمان نداشت بر او آشكار گرديد انگشت حسرت و ندامت بدندان گزد.

كسى كه از فرمان خدا سركشى كند به شك افتد و هر كه بشك افتد، خدا بر او تعالى فرمايد و به سلطنت خود او را خوار سازد و به جلالتش او را خرد نمايد همچنانكه او در حق پروردگار كريمش فريب خورد و در امتثال فرمان او تقصير نمود.

٢ - غلو، و آن نيز بر چهار شعبه است : تعمق در راءى - نزاع در راءى - انحراف و شقاق .

كسى كه در راءى و نظر تعمق و موشكافى كند بحق نگرايد و بجز فرو رفتن در تاريكيهاى ظلمات حاصلى نفزايد، و هيچ گرفتاريى از او برطرف نشود مگر گرفتارى ديگرى او را احاطه نموده و پرده دينش را پاره كند و در كار پيچ در پيچ در افتد.

كسى كه نزاع در راءى كند و دشمنى ورزد به حماقت مشهور گردد بخاطر لجبازى مداوم با مردم .

كسى از راه حق منحرف گردد نيكى ها در نظر او زشت و زشتيها نيكو جلوه كند.

كسى كه شكاف در اجتماع مسلمين ايجاد كند و بر امام بحق بشورد و راههاى زندگى بر او تيره شود و امر او با مخالفت روبرو شود و از هر درى قصد خروج كند به تنگنا افتد براى اينكه راه مؤمنين را پيروى ننموده است .

٣ - شك ، و آن نيز بر چهار شعبه باز مى گردد: بر مريه و هوى و تردد و استسلام : و اينست گفتار خداى تعالى در آيه ٥٥ النجم كه مى فرمايد:

(فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى) .

(به كدام از نعمت هاى پروردگارت جدال و ستيزه مى جوئى).

هر كس از آنچه در پيش او است بهراسد به قهقرا بر مى گردد.

و هر كس در دين دو دل باشد در شك و ترديد در جازند و پيشتازان از مؤمنين بر او پيشى گيرند و دنبال روان او را دريابند و لگدمال شياطين گردد. و هر كس خود را تسليم هلاكت دنيا و آخرت نمايد در ميان آن دو بهلاكت رسد و هر كس از آن بسلامت رهد از زيادى يقين او است و خداوند چيزى كمياب تر از يقين نيافريده است .

مقصود از جمله اخير اينست كه خودباخته دنيا هلاك شود و خودباخته به آخرت نيز در معرض هلاكت باشد و صاحب يقين را مقام ديگرى است كه دنيا و آخرت هر دو را در حد اعتدال خود با پيروى از پيامبر و امام بر حق نگهدارد.

٤ - شبهه ، و آن نيز چهار شعبه دارد: تجمل پرستى - خودآرائى - كج منشى و حق را بباطل آميختن . و اين براى آنست كه : تجمل پرستى انسان را از كشف حقيقت باز مى دارد و خودآرائى موجب افتادن در شهوات است و كجروى صاحبش را به انحراف عظيم از راه راست وامى دارد، و حق را بباطل در آميختن ، تاريكيهائى است بر بالاى هم انباشته . اينست كفر و ستونهاى آن و شعباتش .

## نفاق و صفات منافقين

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: نفاق داراى چهار ستون است :

١ - هوسرانى ٢ - سهل انگارى ٣ - كينه توزى ٤ - آزمندى

## هوسرانى بر چهار شعبه است : ستمكارى - دشمنى - شهوترانى و سركشى ؛

كسى كه ستمكارى كند، گرفتاريش زياد شود و مردم از او دورى كنند و بر عليه او اقدام كنند، و كسى كه دشمنى كند از هلاكتها نياسايد و دلش سالم نماند و بر نفس خود از جلوگيرى شهوات مسلط نشود، و هر كس مهار نفس ‍ خود را در شهوات در حد اعتدال نگه ندارد در پليديها و بدمنشى ها افتد؛ و هر كسى سركشى كند، عمدا و بدون دليل خود را بگمراهى اندازد.

سهل انگارى ، نيز بر چهار شعبه است : بى توجهى - آرزو - ترس - و مسامحه و تعلل ؛ و اين بجهت آنست كه ترس و بى جراءتى انسان را از اجراى حق باز مى دارد. مسامحه و تعلل در كارها موجب تفريط و نقصان در عمل و كردار مى شود تا اينكه ناگهان اجل انسان را دريابد؛ و اگر آرزو نباشد انسان حساب كارش را مى داند از نيك و بدى كه انجام داده و اگر بداند آنچه را كه بكار بسته (از كردار و اعمال ناشايسته اى كه از روى جهل و نادانى مرتكب شده و بجاى اتيان اعمال حسنه ، بار گناه و معصيت ذخيره روز واپسين نموده) از ترس و هراس بميرد بى توجهى نيز دست انسان را از اعمال شايسته كوتاه مى سازد.

كينه توزى ، نيز چهار شعبه دارد: كبر - فخر و مباهات - حميت (بى پروائى) و عصبيت .

كسى كه تكبر ورزد، پشت به حق كند - و كسى كه بر خود فخر و مباهات كند به هرزگى افتد. و كسى كه بى پروا باشد بر گناهان اصرار ورزد، و كسى كه تعصب ورزد، ستمكارى كند...

آزمندى ، نيز بر چهار شعبه است : خوشحالى - شادمانى - لجبازى - افزون طلبى .

خوشحالى (و سرور از تمايلات نفسانى) نزد خدا مكروه است شادمانى و خوش گذرانى نيز انسان را به غرور و خودپسندى كشاند. لجبازى نيز بلاى كسى است كه مبتلاى آن را بكشيدن بار گناهان وامى دارد. افزون طلبى هم بازيچه و سرگرمى است و تبديل چيز نفيس و گرانبهائى است به پست تر و بى ارزش .

اينست نفاق و ستونها و شعبه هاى آن و خداوند بر بندگانش غالب است ، نامش بلند است و جهش (٣٨) والا. هر چه را آفريده زيبا و نيكو ساخته است و دو دست جود و كرمش گشاده است و گشايش رحمتش همه چيز را فرا گرفته است ، امر او آشكار و نورش تابان و بركاتش در فيضان و جريان و حكمتش روشنى بخش دلهاى روشن و كتابش استوار و حجتش عيان و دينش خالص و سلطنتش محكم و نمايان و سخنانش حق و پايدار و موازين و ترازوهايش بر عدل و داد استوار، فرستادگانش رسانيدند، بديها را گناه شمرد و گناه را فتنه قرار داد و فتنه را چركين . اعمال صالحه را موجب خشنودى خود، و خشنودى او موجب بازگشت و توبه ، و توبه را پاك كننده از گناهان دانست . پس هر كه توبه نمود هدايت يافت و هر كه فتنه انگيزى نمود گمراه شد مادامى كه بسوى خدا بازنگشت و توبه ننمود و اعتراف بگناهان نكرد. بر خدا دليرى نكند مگر كسى كه نابودى خود را خواهد. تا آخر حديث .

## شرك و كمترين حد آن

محمد بن فضيل گفت به ابى الحسن عليه‌السلام نامه اى نوشتم و از مساءله اى پرسش كردم ، در پاسخ نوشت :

(إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّـهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَىٰ يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّـهَ إِلَّا قَلِيلًا) - النساء - ١٤٢.

(براستى كه منافقان با خدا نيرنگ بازى مى كنند و حال اينكه خدا نيرنگ كند با آنان - يعنى خدا كيفر مكر و نيرنگشان را بخودشان باز - مى گرداند - و هرگاه به نماز ايستند با كسالت ايستند، بين مردم تظاهر و خودنمائى نمايند و خدا را ياد نمى كنند مكر اندكى (آنهم براى خودنمائى) ميان دو گروه در ترددند، نه مانند مؤمنين از روى اخلاص اظهار ايمان كنند و نه مانند مشركان و كفار اظهار كفر نمايند، و هر كه را كه خدا گمراه سازد هرگز راهى بسوى هدايت آنان نيابى ، نه از كفار بشمار آيند، نه از مسلمانان ، اظهار ايمان نمايند و بكفر و تكذيب گرايند. خدا لعنتشان كند.

ديگر از نشانه هاى منافقين حديث ذيل است بنقل ابى حمزه از على بن الحسين عليهما‌السلام:

قال : ان المنافق ينهى ولاينتهى و ياءمربها لاياءتى و اذا قام الى الصلوه اعترض ... الخ .

فرمود: براستى كه منافق ، مردم را از كارهاى زشت نهى مى كند و خود را نهى نمى كند. و ديگران را به كارى كه خود انجام نمى دهد، فرمان مى دهد، و هرگاه به نماز ايستد رو برگرداند يعنى توجه ندارد، و هرگاه ركوع كند، خود را مانند گوسفند به زمين اندازد، شب مى كند و همتى بجز صرف شام ندارد در حالى كه روزه دار نبوده ، و صبح مى كند و سعيش بر خوابيدن باشد با اينكه شب زنده دار نبوده ، اگر سخنى گويد دروغ بگويد و اگر گراميش بشمارى و امانت نزد او بسپارى ، خيانت كند، و اگر از حضور او دور شوى غيبت و بدگوئى از تو كند و اگر وعده اى بدهد تخلف نمايد.

امام صادق عليه‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت نموده كه آن حضرت فرمود:

مثل المنافق مثل الجذع ، اراد صاحبه ان ينتفع به فى بعض بنائه فلم يستقم له فى الموضع الذى اراد، فحوله فى موضع آخر فلم يستقم له فى الموضع الذى اراد، فحوله فى موضع آخر فلم يستقم له فكان آخر ذلك اءن احرقه النار.

يعنى مثل منافق بمانند تنه درخت خرمائى است كه صاحب آن مى خواهد در بناى ساختمانى از آن استفاده كند و در آنجائى كه مى خواهد آنرا بكار برد استوار نمى گردد، او را بجاى ديگر منتقل مى كند كه در آنجا بپا دارد، آنجا نيز استوار نمى ماند و آخرين چاره اش اينست كه آنرا در آتش بسوزاند.

و نيز رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حديث ديگر فرموده : هر اندازه كه خشوع اعضا و جوارح انسان از خشوع قلب زيادتر باشد نزد ما نفاق محسوب مى شود.

توضيح - چون وجود منافقين از صدر اسلام تا زمان حاضر از نظر اسلام حائز اهميت بوده و زيان هاى فاحش و غير قابل جبران پيوسته از اين دسته به پيكر اسلام و اجتماع مسلمين وارد آمده و مسلمانان از شراين صنف مردم در امان نبوده و نمى باشند، بلكه بسا ممكن است زيان هائى كه از اين گروه به اجتماع مسلمانان وارد آيد بمراتب شديدتر و خطرناكتر از زيان هاى وارده از جانب كفار و مشركين باشد بنابراين لازم است مسلمانان بهوش ‍ باشند و اين شيادهاى بدتر از كفار حربى را كه خداوند جايگاه آنان را اسفل السافلين جهنم قرار داده و فرموده است :

(إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ):

يعنى بتحقيق جايگاه منافقين در پست ترين طبقه جهنم و شديدترين عذاب آتش دوزخ است)، خوب بشناسند.

بنابراين ، مناسب است بحث در اين باب را قدرى توسعه داده با استفاده از آيات كريمه قرآن كه صفات منافقين را توصيف نموده است مردم منافق را بهتر بشناسيم .

و لذا پس از ترجمه چند حديث از احاديث وارده در اين باب كه متضمن شش حديث مى باشد مبنى بر معرفى و شرح ستون ها و شعبه هاى نفاق از بيان اميرالمؤمنين عليه‌السلام و سئوال محمد بن فضيل از ابى الحسن عليه‌السلام و جواب آن حضرت به آيه مباركه كه از سوره نساء، ترجمه آياتى را كه درباره منافقين و معرفى آنها در سوره بقره نازل شده باين بحث مى افزائيم .

در اول سوره بقره ضمن آيات ٨ و ٩ در وصف حال منافقين خداى متعال به پيامبر گرامى خود مى فرمايد:

(وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّـهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُم بِمُؤْمِنِينَ) .

«پاره اى از مردم ، كسانى هستند كه مى گويند ما ايمان آورديم بخدا و روز قيامت در حالى كه ايمان نياورده اند، بلكه مى خواهند بدين وسيله بخدا و كسانى كه ايمان آورده اند نيرنگ بزنند ولى خود را نيرنگ مى زنند و نمى فهمند در دلهاى آنان بيمارى است و خدا بيمارى دلشان را افزون نمود، و به سبب دروغگوئى شان و نيرنگ بازيشان كيفر دردناكى را خواهند ديد».

در شاءن نزول اين آيه چنانكه در تفسير ابوالفتوح رازى و بعضى از تفاسير معتبر ديگر نوشته اند منافقين صدر اسلام دو دسته بودند يك دسته منافقين يهود و نصارى مثل عبدالله بن ابى و امثال او، و يكدسته منافقان قريش كه به زبان اظهار ايمان مى كردند و در دل بر اعتقاد باطل خود و بت پرستى ثابت بودند و مقصودشان اين بود كه از اسرار مسلمانان باخبر شوند ضمنا از شرافت و حرمت اسلام نيز برخوردار باشند لذا بخدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى آمدند و شهادت مى گفتند و اظهار اسلام مى كردند حق تعالى در اين آيه از اسرار باطن ايشان به رسول گرامى خود خبر مى دهد كه بعضى از مردم به تو مى گويند، كه ما بخدا و رسول ايمان داريم ولى مؤمن نيستند و به زعم باطل خود مى خواهند خدا را فريب دهند و مقصود از خدعه و مكر با خدا، خدعه و مكر با رسول اوست زيرا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نماينده اوست و هر كس با رسول خدا خدعه كند چنانست كه با خدا خدعه كرده است و مى فرمايد جز خود را فريب نمى دهند يعنى ضرر مكرشان در دو جهان عايد خودشان مى گردد و ممكن نيست كه به مكر و حيله شان ضررى بخدا و رسول خدا برسانند.

و در آيه ١٢ تا ٢٠ همان سوره صفات ديگرى از آنان و مال و عاقبت كارشان را توصيف مى فرمايد به بيان زير:

«و چون به منافقين گفته شود ايمان بياوريد و مؤمن شويد، همچنانكه ساير مردم ايمان آوردند، در جواب گويند آيا ما هم مانند سفيهان كه ايمان آوردند، مؤمن شويم ؟، بدانيد كه آنها خود سفيهانند ولى نمى دانند».

«وقتى كه مؤمنين را ببينند، گويند ايمان آورديم به آنچه به محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شده ، و چون با شياطينشان و رؤ سا و رفقايشان خلوت مى كنند مى گويند ما با شمائيم ، همانا ما مؤمنين به محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مسخره مى كنيم و به دروغ مى گوئيم ايمان آورديم».

خداى تعالى در رد گفتار آنها مى فرمايد:

- «خداى متعال آنها را مسخره مى كند - يعنى كيفر استهزاء آنان را به خودشان باز مى گرداند و به استدراج هلاكشان مى كند - و مى كشاند آنها را در طغيانشان تا حيران بمانند».

- «اين منافقين كسانى هستند كه گمراهى را در برابر هدايت خريده اند - و كفر را بجاى ايمان اختيار نموده اند - و اين تجارتى كه كرده اند سود نمى كند و هرگز راه يافته و بهره مند نباشند».

آنگاه خداوند با ايراد مثلى حال منافقين را چنين توصيف مى فرمايد:

- «مثل منافقين مثل آن كسى است كه شب در بيابان تاريكى وامانده باشد و آتشى روشن كند تا از روشنائى آن استضائه نمايد و راه خود را بيابد آنگاه كه آتش برافروخت و دوروبر خود را كمى روشن ديد بناگاه خداوند آتش او را خاموش نمايد و در بيابان تاريك و ظلمانى بمانند و چشمشان جائى را نبيند».

توضيح اينكه : منافقين كه به دروغ خود را در ميان اجتماع مسلمين جا مى زنند و ظاهرا ادعاى ايمان و اسلام مى كنند ممكن است چند روزى مورد احترام مسلمانان قرار گرفته و كسب آبروئى نمايد اما چون ايمان واقعى ندارند بزودى نفاقشان آشكار و آبرو و احترامشان زائل مى گردد.

مثل ديگر از كلام خدا اينكه :

«و يا حال منافقين مانند حال آن كسانيست كه گرفتار بارانى سخت و تندى در شب ظلمانى شده باشند كه تواءم با رعد و برق شديد است از ترس ‍ صداى صاعقه ها و رعد و برق انگشتها را در گوشهايشان فرو برند كه مبادا هلاك شوند - در حالى كه خداوند به كافران احاطه كامل دارد - نزديك است برق (يعنى دلايل و بينات روشن و آشكار و نورانى قرآن كه به مثابه برق خيلى قوى مى باشند) چشمان منافقان را بربايد، هر وقت كه برق مى درخشد به روشنى آن راه مى روند و همينكه تاريك مى شود در جاى خود مى ايستند و اگر خدا بخواهد هر آينه گوش و چشم منافقان را از بين مى برد زيرا خداى تعالى بر هر كارى توانا است .

مفسران اين تشبيه و مثال را چنين توجيه كرده اند كه :

اسلام بمنزله باران رحمت است زيرا همانطور كه باران سبب حيات و زندگانى خلق بخصوص حيوانات و نباتات است اسلام نيز سبب حيات دلهاى مردم است و كفر باطنى منافقان بمنزله ظلمات و تاريكيهاى شب است ، و فرمان جهاد مايه بيم و وحشت كفار و مشركان است مانند رعد، و اظهار اسلام كه منافقان بوسيله آن جان و مال خود را محفوظ مى دارند در حكم برق و روشنى آن ، و زواجر قرآن يعنى آيات تهديد و تخويف بمنزله صاعقه هاست . حاصل اينكه هر كس در شب تاريك دچار باران سخت و تاريكى رعد و برق و صاعقه شده جز در هنگام درخشيدن برق نمى تواند قدم از قدم بردارد، همچنين منافقين و اهل شك كه يقين بديانت حقه ندارند بلكه از روى تقليد و يا عادت و يا غرض شخصى اظهار اسلام مى كنند هر وقت از اسلام و مسلمين نفعى مى يابند و يا حكمى از احكام اسلام را موافق سليقه و منافع خود مى بينند اسلام و مسلمين را تصديق مى كنند و در مواردى كه منافعشان در خطر است منكر اسلام و مخالف دين و در ظلمات كفر و نفاق و شك متحير و سر گردانند.

آيات ديگرى نيز در وصف منافقين و شرح خرابكارى و توطئه هاى ضد اسلامى آنها در صدر اسلام و در مدت رسالت پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در سور ديگر قرآن نازل گشته كه ذكر تمام آن آيات محتاج به نگارش كتاب جداگانه اى است . از خداى متعال مسئلت داريم مترجم و خوانندگان گرامى را از شر نفاق و منافقين محفوظ بدارد.

## شرك و كمترين حد آن

هشت حديث در اين باب وارد شده كه چند حديث آن ذيلا مذكور مى گردد.

بريد عجلى گويد: از امام باقر عليه‌السلام پرسيدم بهترين چيزى كه بنده بواسطه آن مشرك مى شود چيست ؟ فرمود هر كس به هسته بگويد سنگريزه است و يا به سنگ بگويد هسته است و بدان معتقد گردد مشرك است (٣٩).

از امام صادق عليه‌السلام مى فرمود: مردم وظيفه دارند ما را بشناسند و بما مراجعه كنند و بما تسليم شوند. اگر روزه بگيرند و نماز بخوانند و شهادت دهند كه بجز خدا معبودى نيست ولى پيش خود قرارداد كنند كه بما مراجعه ننمايند بدين جهت مشرك باشند.

در حديث ديگر فرمود: اگر مردم خداى يگانه بى شريك را بپرستند و نماز بپا دارند و زكات بدهند و حج خانه خدا بجا آورند و ماه مبارك رمضان را روزه بگيرند، سپس به چيزى كه خدا ساخته و يا پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تشريع نموده است بگويند چرا خدا يا رسول خدا چنين ساخته و چنان نساخته يا اينكه تصور اين اعتراض در دلشان پيدا شود هر چند بزبان نياورند بدين سبب مشرك باشند (٤٠). سپس امام صادق عليه‌السلام آيه ٦٤ سوره نساء را كه خداوند مى فرمايد:

«نه ، قسم به پروردگارت داراى ايمان نمى باشند، تا اينكه تو را در اختلافات و نزاعشان حكم قرار دهند و سپس بدانگونه كه تو راءى و نظر دادى در دل خود رنجش و ناراحتى نيابند، و با جان و دل تسليم امر تو باشند...».

## شك و ترديد در اعتقاد

٩ - روايت در اين باب بيان شده از جمله اينكه :

حسين بن حكم گويد به عبدالصالح (امام كاظم عليه‌السلام نوشتم كه من (در امر دينم) در شك و ترديدم همچنانكه ابراهيم عليه‌السلام نيز گفت .

رب ارنى كيف تحيى الموتى ، (خدايا، مرا بنما كه چگونه مردگان را زنده مى كنى ؟) و من دوست دارم كه مرا چيزى از طريق امامت نشان دهيد.

آن حضرت در پاسخ او نوشت كه : بدان كه ابراهيم عليه‌السلام مؤمن بود و خواست بايمانش بيافزايد ولى تو در شكى و در شك كننده خيرى نيست . و نوشت كه : شك تا وقتى است كه يقين نيامده باشد و چون يقين آمد شك جايز نباشد...

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام در يكى از خطبه هايش فرمود:

لاتر تابوا فتشكوا و لاتشكوا فتكفروا.

يعنى ترديد و دو دلى به خود راه ندهيد كه در شك افتيد و شك نكنيد كه كافر شويد (٤١).

در تاءييد اين بيان اميرالمؤمنين على عليه‌السلام ، محمد بن مسلم (يكى از شاگردان امام صادق عليه‌السلام مى گويد: روزى نزد امام صادق عليه‌السلام سمت چپ آن حضرت نشسته بودم و زراره هم سمت راست آن بزرگوار بود در اين حال ابوبصير بر آن حضرت وارد شد و عرض كرد:

اى اباعبدالله ، چه مى فرمائى درباره كسى كه در خدا شك دارد؟

فرمود: كافر است اى ابا محمد.

عرض كرد: اگر در رسول خدا شك كند چه ؟

فرمود: كافر است .

سپس حضرت صادق عليه‌السلام متوجه زراره شد و فرمود: همانا كافر شود هرگاه انكار كند.

در روايت ديگر فرمود: كسى كه شك كند در خدا بعد از آنكه از پدر و مادر با ايمانى بر فطرت توحيد متولد شده ، هرگز بسوى خير باز نمى گردد.

در روايت ديگر فرمود: هر كس در امرى از امور دين شك كند يا در گمان باشد و بر يكى از اين دو باقى بماند خداوند عملش را باطل كند زيرا حجت خدا همانا حجت واضح و روشن است .

محمد بن مسلم مى گويد به امام باقر يا صادق عليهما‌السلام عرض كردم مردى را مى بينم كه در عبادت و كوشش در امور دين و خشوع مواظبت دارد ولى اعتقاد به حق يعنى در امر امامت نيست ، آيا اين عبادت و اجتهاد و خشوع بحال او مفيد است ؟

فرمود: اى ابامحمد، مثل اهل بيت ، مثل اهل بيتى است كه در بنى اسرائيل بودند، يكى از آنها چهل شب كوشش و عبادت نمى كرد مگر اينكه دعا مى كرد و مستجاب مى شد، ولى مردى از آنها چهل شب رياضت كشيد پس ‍ از چهل شب دعا كرد دعايش مستجاب نشد، نزد عيسى بن مريم عليه‌السلام رفت و ماجراى خود را گفت و از آن حضرت خواست دعا كند خدا دعايش را مستجاب كند، فرمود عيسى عليه‌السلام وضو ساخت و نماز گزارد و درباره آن مرد دعا كرد. خداى متعال باو وحى كرد كه اى عيسى ، بنده من غير از درى كه بايد از آن دربيايد پيش من آمد؛ او مرا خواند در حالى كه در دلش نسبت به تو در شك بود، اگر آنقدر مرا بخواند كه گردنش ‍ قطع و انگشتانش بريده شود دعايش را مستجاب نمى كنم .

فرمود: عيسى عليه‌السلام متوجه آن مرد شد و گفت : تو پروردگارت را مى خوانى با اينكه نسبت به پيامبرش در شكى ؟ آن مرد گفت ، اى روح الله و كلمه خدا، آنچه فرمودى بخدا سوگند درست است ، از خدا بخواه كه شك را از دل من ببرد.

فرمود عيسى عليه‌السلام دعا كرد و خداوند توبه او را پذيرفت و در شمار اهل بيت خود قرار گرفت (٤٢).

## مستضعفين چه كسانى هستند؟

دوازده حديث در اين باب از امام باقر و امام صادق عليهما‌السلام وارد شده كه چند حديث جامع آن براى استفاده به عرض خوانندگان محترم مى رسد.

زراره گويد: از امام باقر عليه‌السلام از حال مستضعفين پرسيدم (كه در سوره نساء آيه ٩٨ مى فرمايد: (إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا): يعنى : مگر ناتوانان از مردان و زنان و كودكان كه توانائى انديشيدن و راه چاره جستن و راهى انتخاب نمودن را ندارند).

فرمود: مستضعف كسى است كه راهى به كفر ندارد تا كافر شود، و نه راهى بسوى ايمان دارد كه مؤمن شود، نه درك اين دارد كه ايمان آورد و نه مى تواند كفر ورزد، و آنان كودكان و مردان و زنانى هستند كه نيروى درك و عقلشان مانند كودكان است . قلم از اين عده برداشته شده است .

اسامعيل جعفر راوى حديث و يكى از شاگردان حضرت امام باقر عليه‌السلام گويد از آن حضرت پرسيدم از دينى كه بندگان خدا را شايسته نيست براى ياد گرفتن و ايمان بدان در نادانى بمانند، فرمود: دين توسعه دارد، اما خوارج (٤٣) از روى نادانى كار را بر خود تنگ گرفتند.

عرض كردم : قربانت گردم ، اجازه مى فرمائى دين خود و معتقداتم را بشما بازگو نمايم ؟

فرمود: بازگو كن .

عرض كردم : شهادت مى دهم كه جز خداى بى همتا معبودى نيست و گواهى مى دهم كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بنده خدا و فرستاده اوست و مقر و معترفم بدانچه از جانب خدا به پيامبرش نازل شده ، و شما را دوست دارم ، و بيزارم از دشمنان شما و آنان كه بر شما برترى جستند، و بر شما فرمانروائى كردند و ستم در حق شما كردند.

فرمود: چيزى كمبود ندارى كه نادان باشى ، همان است بخدا سوگند آنچه ما بدان معتقديم .

عرض كردم : آيا كسى كه اين امر (٤٤) را نشناسد در سلامت است ؟

فرمود: نه ، غير از مستضعفين .

عرض كردم ؛ آنها چه كسانى مى باشند؟

فرمود: زنان و فرزندان شما...

در خبر ديگر على بن سويد، گويد از امام كاظم عليه‌السلام از ضعفا پرسيدم ، در پاسخ نوشت :

مرجون لامرالله يعنى آنان كه كارشان با خداست ، چه كسانى هستند؟

امام باقر عليه‌السلام در تفسير گفتار خداى متعال در آيه (وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّـهِ) - التوبه - ١٠٧: و قومى ديگر كه كارشان واگذار بخداست) فرمود:

قومى بودند مشرك ، كه عده اى از مؤمنين مثل حمزه و جعفر و مانند آنها را كشتند سپس اسلام اختيار كردند و خدا را بيگانگى ستودند و شرك را ترك نمودند، اين اشخاص حقيقت ايمان را به دلهايشان نشناختند كه از مؤمنين بشمار آيند و بهشت بر آنها واجب شود و بر انكارشان هم باقى نماندند تا كفر ورزند و دوزخ بر آنها واجب شود؛ پس آنان بر اين حال باشند تا خدا بر آنها چه خواهد، يا عذاب مى كند و يا توبه شان را مى پذيرد.

حديث ديگرى نيز به همين مضمون با جزئى اختلاف از آن حضرت وارد شده . و ممكن است منظور از اينكه سرانجام كار آنها با خدا است اين باشد كه وضع آنها را پس از توبه تا به هنگام مرگ در اثر پشيمانى و ندامت و رياضت و عبادت براى جبران كردار بد گذشته بجز خداى متعال كسى نمى داند، ممكن است خدا عذاب كند و يا توبه شان را بپذيرد.

## اصحاب اعراف كيانند؟

زراره گويد؛ امام باقر عليه‌السلام به من گفت : چه مى گوئى درباره اصحاب اعراف ؟

گفتم : آنان يا مؤمنند يا كافر، اگر داخل بهشت شوند، مؤمنند و اگر داخل آتش گردند كافرند.

فرمود: بخدا سوگند، آنان نه مؤمنند و نه كافر، زيرا اگر مؤمن بودند به بهشت مى رفتند همچنانكه مؤمنان مى روند، و اگر كافر بودند به دوزخ مى رفتند چنانكه كفار مى روند ولكن آنها گروهى هستند كه حسنات و سيئات آنان برابر است ؛ و اعمالشان نارساست و آنان چنانند كه خداى متعال فرموده است .

عرض كردم : آيا از اهل بهشتند يا از اهل دوزخ ؟

فرمود: آنها را در مقامى بگذار كه خداوند قرار داده است .

گفتم : آيا شما درباره آنها به ارجاء قائليد؟

فرمود: آرى ، درباره آنها قائل به ارجاء هستيم و كار آنها را با خدا وا مى گذاريم چنانكه خدا كار آنها را بخود واگذاشته ، اگر خدا بخواهد برحمت خود ببهشت شان برد و اگر خواهد بسبب كيفر گناهانشان بدوزخ بكشاند و ستمى به آنها نكرده است .

عرض كردم : آيا كافر به بهشت داخل مى شود؟ فرمود: نه ، گفتم : آيا بجز كافر وارد دوزخ مى شود؟ گويد در پاسخ فرمود: نه ، مگر اينكه خدا بخواهد...

كسى كه ايمان ثابت دارد آيا شايسته است خدا ايمان را از او سلب كند؟

بابى متضمن يك حديث بعنوان اينكه آيا شايسته است كه خداوند تبارك و تعالى ايمان را از كسى زايل كند يا نه ؟ و در آن باب شخصى بنام حسين بن نعيم صحاف به امام صادق عليه‌السلام مى گويد: يابن رسول الله جايز است كسى كه نزد خدا مؤمن است و ايمانش ثابت است ، سپس خدا از او سلب ايمان نمايد و بكفر منتقل سازد؟

فرمود: خداى عزوجل عادل است ، جز اين نيست كه خداوند مردم را به ايمان دعوت نموده نه به كفر، و كسى را به كفر نمى خواند، پس كسى كه بخدا ايمان آورد و ايمان در دلش ثابت شود، بعد از آن خدا او را از ايمان بكفر برنگرداند.

گويد، عرض كردم : مردى كافر است و كفرش نزد خدا ثابت است ، آيا پس از آن ، خدا او را از كفر به ايمان بر مى گرداند؟

فرمود: براستى كه خداى عزوجل تمام مردم را بر فطرت پاك و خداجوئى آفريده است و ايمان به شريعتى و نه كفر را به انكار، به خودى خود نمى فهمند، سپس خداى متعال پيامبران را فرستاد كه بندگان را بسوى ايمان بخدا دعوت نمودند، پس برخى از آنان را خدا هدايت به ايمان نمود و بعضى ديگر را كه قابليت نداشتند هدايت نفرمود.

## معارين يا صاحبان ايمان عاريه

پنج حديث در اين باب صادر شده كه صاحبان ايمان عاريه را و سپس نشانه ايمان عاريه را اجمالا معرفى مى نمايند. از آن جمله :

امام صادق عليه‌السلام فرمود: به تحقيق بنده اى بامداد مى كند مؤمن است و بشب كه رسيد كافر است و يا به امداد كافر است و شب كند مؤمن است ؛ و بعضى هستند كه ايمان را بعاريه دارند و سپس از آنها گرفته مى شود و آنها را معارين نامند. سپس فرمود فلانى از آنها است .

در تاءييد حديث مزبور، خبر زير است كه عيسى شلقان راوى خبر، مى گويد: من سر گذر نشسته بودم كه ابوالحسن ، امام كاظم عليه‌السلام عبور نمود و بره اى همراه داشت . گفتم : اى پسر، نمى بينى پدرت چه مى كند؟ ما را به كارى فرمان مى دهد، سپس از آن نهى مى كند، ما را فرمان داد كه ابوالخطاب را دوست بداريم ، سپس دستور مى دهد كه لعنش كنيم و بيزارى بجوئيم ؟

ابوالحسن عليه‌السلام كه پسر بچه اى بود فرمود:

ان الله خلق خلقا للايمان لازوال له و خلق خلقا للكفز لازوال له و خلق بين ذلك اءعاره الايمان يسمون المعارين ....

يعنى : براستى كه خداى تعالى خلقى را براى ايمان آفريده كه زوال پذير نيست و خلقى را براى كفر آفريده كه زوال ندارد، و خلقى را بين آندو آفريده كه ايمان را به آنها عاريه داده و آنان را معارين (دارندگان ايمان عاريه) مى نامند و هرگاه بخواهد ايمان را از آنان سلب مى كند، و ابوالخطاب نيز از جمله كسانيست كه ايمانش عاريه بود.

گويد، آنگاه خدمت امام صادق عليه‌السلام رسيدم و آنچه به امام كاظم عليه‌السلام گفته بودم و آن حضرت در پاسخ من گفته بود خبر دادم ، امام صادق عليه‌السلام فرمود، حقا كه او از سرچشمه نبوت جوشيده است .

## در علامت ايمان عاريه

مفضل در حديثى از امام صادق عليه‌السلام نقل مى كند كه در اين حديث علامت دارنده ايمان عاريه را بيان فرموده است .

فرمود: به راستى كه حسرت و پشيمانى و اندوه تمامش براى كسى است كه آنچه را كه ببيند از آن سود نبرد و نداند كه بر چه روش و پايه اى استوار است آيا سود مى برد يا زيان ؟

مفضل گويد، عرض كردم : قربان ، پس بچه علامتى رستگار از اين دسته شناخته مى شود، فرمود: كسى كه كردارش با گفتارش موافق نباشد ايمان او مستودع و عاريت است .

در تاريكى دل منافق اگرچه زبان دار و خوش بيان باشد و نورانيت دل مؤمن اگرچه كوتاه زبان باشد

امام صادق عليه‌السلام روزى به عمرو كه در ميان جمعى از يارانش بود فرمود:

«مردى را مى يابى كه در هنگام سخنرانى يك لام و يا واو اشتباه نمى كند ولى دلش از شب تيره و تار، تاريكتر است . بالعكس به مردى برخورد مى كنى كه نمى تواند آنچه در دل دارد، به زبان آرد و بيان كند اما دلش مانند چراغ پرفروغ است .

## چند خبر در وسوسه و حديث نفس

در خبر ديگر امام باقر عليه‌السلام به سعد (يكى از شاگردانش) فرمود:

ان القلوب اربعه : قلب فيه نفاق و ايمان . و قلب منكوس و قلب مطبوع ، و قلب از هراجرد.

يعنى : به راستى كه دلها، چهار گونه است ، دلى كه در آن ، هم نفاق است و هم ايمان ، و دلى كه وارونه است ، و دلى كه زنگار گرفته است ، و دلى كه روشن و تابناك و پاك است .

سعد گويد، عرض كردم : دل روشن و تابناك كدام است ؟

امام باقر عليه‌السلام فرمود: در دل روشن و تابناك هيئتى بمانند چراغى است - و اما دل زنگار گرفته ، دل منافق است ؛ و اما دل تابناك ، قلب مؤمن است ، اگر خدا نعمتى به او بخشد شكر و سپاس گويد و اگر گرفتارش كند صبر كند؛ و اما دل وارونه ، قلب مشرك است ، (كه هيچ سخن حقى در آن قرار نمى گيرد) سپس اين آيه را بخواند:

(أَفَمَن يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّن يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ) - الملك - ٢٢.

يعنى : آيا كسى كه بر صورت خود نگونسار راه رود راه يافته تر است ، يا آنكه روى دو پا و راست و درست بر راه مستقيم برود؟

و اما آن دلى كه در آن ايمان و نفاق به هم آميخته ، آنان قومى بودند در طائف - كه گاهى مؤمن مى شدند و گاهى منافق - هرگاه يكى از آنها در حال نفاق اجلش مى رسيد در حال نفاق مى مرد و اگر در حال ايمان مرگش مى رسيد نجات مى يافت (٤٥).

در خبر ديگرى ابوحمزه ثمالى از امام باقر عليه‌السلام روايت كرده كه فرمود:

به تحقيق دلها سه گونه اند: دلى كه وارونه است و هيچ سخن خوب و عقيده حقى در آن قرار نمى گيرد، و آن ، قلب كافر است ؛ و دلى كه در آن ، نكته سياهى است و خير و شر در آن در كشمكش باشند هر كدام بر دل نشيند بر ديگرى پيروز شود؛ و دلى كه مفتوح و گشاده است ، و در آن چراغهائى تابانند كه روشنائى آن تا روز قيامت خاموش نگردد، و آن ، قلب مؤمن است .

##  چند خبر در وسوسه و حديث نفس

شخصى به نام جميل خدمت امام صادق عليه‌السلام آمد و گفت : گاهى در دلم تصوراتى قرار مى گيرد كه موجب ناراحتى فكر مى گردد: فرمود بگو لا اله الا الله .

جميل گويد: هر وقت در دلم چيزى واقع مى شد، مى گفتم ، لا اله الا الله ، آن تصورات از دلم بيرون مى رفت .

و نيز امام صادق عليه‌السلام فرمود: روزى مردى خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و عرض كرد يا رسول الله ، هلاك شدم . رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «آن خبيث (شيطان) آمده پيش تو گفته كى تو را آفريده ؟ و تو در پاسخ گفتى ؛ خدا، و او در جواب تو گفته : خدا را كى آفريده ؟»

آن مرد گفت : آرى به خدائى كه تو را به راستى برانگيخته ، چنين است كه مى فرمائى .

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: بخدا سوگند، اين ، محض ‍ ايمان است .

در تفسير اين جمله از فرمايش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از امام صادق عليه‌السلام روايت شده كه مقصود آن حضرت از اين جمله بجهت ترس از اين بوده كه آن مرد از اين وسوسه كه در دلش پيدا شده مبادا هلاك شود و اين جمله را فرموده كه خاطرش آسوده شود.

در خبر ديگرى على بن مهزيار گويد: مردى به ابى جعفر عليه‌السلام نامه اى نوشت و از وسوسه هائى كه بخاطرش خطور مى كند شكايت كرد، امام عليه‌السلام در پاسخ او نوشت : اگر خدا بخواهد تو را در ايمان ثابت مى دارد، پس هيچگاه شيطان را به خود راه مده ، مردمى نيز در زمان پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آن حضرت شكايت نمودند از وسوسه هائى كه بر آنها عارض مى گشت كه دوست داشتند باد كشنده آنها را نابود مى كرد يا تيكه تيكه مى شدند و اين وسواس دلشان را به زبان نياورند، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آنها فرمود آيا اين حالت و ناراحتى خيال را در خود احساس مى كنيد؟ عرض كردند: آرى ، فرمود: بخدائى كه جان من در قبضه قدرت اوست اين حالت صريح ايمانست ، و هر وقت چنين حالتى به شما دست داد بگوئيد: آمنا بالله و رسوله و لاحول و لاقوه الا بالله

## در اعتراف به گناه و پشيمانى از آن

امام باقر عليه‌السلام فرمود:

و الله ما ينجو من الذنب الا من اقربه

بخدا سوگند، كسى از كيفر گناه نجات نمى يابد جز كسى كه اعتراف بدان نمايد.

در خبر ديگر فرمود:

كفى بالندم توبه :

بس است براى توبه پشيمان شدن از ارتكاب گناه .

در خبر ديگر فرمود: نه بخدا، خداى تعالى از مردم جز دو خصلت نمى خواهد:

يكى اينكه اعتراف به نعمت هاى او نمايند تا برايشان بيفزايد ديگر اينكه اعتراف به گناهان كنند تا برايشان بيامرزد.

يكى از اصحاب امام صادق عليه‌السلام گويد شنيدم آن حضرت مى فرمود:

ممكن است مردى مرتكب گناه شود و خدا او را ببهشت برد؟

راوى گويد گفتم : خدا مرتكب گناه را ببهشت برد؟

فرمود: بلى ، زيرا كه او گناه مى كند، اما دائما ترسان است و بر خود خشمگين است ، پس چنين گناهكارى را خدا ترحم مى كند و ببهشت مى برد.

در خبر ديگر امام صادق عليه‌السلام فرمود: خداوند دوست دارد بنده اى را كه گناه بزرگى مرتكب شده و طلب آمرزش كند و دشمن دارد بنده اى را كه گناه كوچك را سبك شمارد.

ابان بن تغلب گويد: شنيدم امام صادق عليه‌السلام مى فرمود:

هيچ بنده اى نيست كه گناهى كند و بر آن پشيمان شود جز آنكه خدا بيامرزد آنرا پيش از آنكه استغفار كند، و هيچ بنده اى نيست كه خداوند نعمتى بر او عطا فرمايد و او بداند كه آن نعمت از جانب خدا است مگر آنكه خدا بيامرزدش قبل از آنكه حمد او را بجاى آورد.

## پنهان داشتن گناهان

دو خبر در اين باب از امام رضا عليه‌السلام كه خبر دوم را از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل فرموده وارد شده كه مضمون هر دو خبر يكى است با اختلاف راوى كه آن حضرت مى فرمود:

المستتر بالحسنه يعدل سبعين حسنه و المذيع بالسيئه مخذول و المستتر بالسيئه مغفور له .

يعنى : نهان دارنده كار نيك هفتاد برابر حسنه دارد و فاش سازنده كار بد خوار گردد و نهان دارنده كار بد آمرزيده است .

كسى كه قصد كار نيك و يا كار بد كند

زراره از امام باقر يا امام صادق عليهما‌السلام نقل كرده است كه : فرمودند:

خداى تعالى براى آدم عليه‌السلام در ذريه اش چنين قرار داده است كه هر كس قصد كار نيك كند و آنرا بجا نياورد براى او يك حسنه نوشته شود و هر كس قصد كار نيك بكند و آنرا بجا آورده ده حسنه برايش نوشته شود و كسى كه قصد كار بد كند و آنرا بجا نياورد چيزى بر او نوشته نشود و هر كس ‍ نيت كار بد كند و آن را بجا آورد يك سيئه برايش نوشته مى شود (٤٦).

فضل بن مرادى (راوى حديث) گويد شنيدم امام صادق عليه‌السلام مى فرمود:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده : چهار صفت در هر كس ‍ باشد هلاك نشود مگر آنكه موجب ديگرى از گمراهى و شقاوت براى هلاكت او پيدا شود:

١ - بنده اى تصميم بر انجام كار خيرى بگيرد اگرچه موفق به انجام آن نشود، خداوند بحسن نيتش يك حسنه بنويسد و اگر آن كار را انجام دهد ده حسنه بنويسد.

٢ - بنده اى قصد انجام كار بدى كند، اگر آنرا انجام ندهد چيزى برايش ‍ ننويسند و اگر انجام دهد هفت ساعت مهلتش دهند، فرشته ماءمور نوشتن حسنات به فرشته ماءمور سيئات كه بر دست چپ است گويد در نوشتن شتاب مكن شايد دنبال اين كار بد، كار خوبى انجام دهد كه آنرا محو كند، زيرا خداى عزوجل مى فرمايد:

ان الحسنات يذهبن السيئات .

(بتحقيق كه كارهاى نيك ، بديها را نابود مى كنند) يا آنكه استغفار كند پس اگر بگويد:

استعفر الله الذى لا اله الا هو، عالم الغيب و الشهاده ، العزيز الحكيم ، الغفور الرحيم ، ذوالجلال و الاكرام ، و اتوب اليه .

يعنى : آمرزش مى خواهم از آن خدائى كه معبودى به جز او نيست داننده نهان و آشكار است ، عزيز و حكيم است ، آمرزنده و مهربان است ، صاحب جلال و عظمت و اكرام است ، و بسوى او باز مى گردم ؛ چون اين چنين توبه و انابه كند بر او گناهى نوشته نمى شود ولى اگر هفت ساعت از ارتكاب آنكار بد بگذرد و دنبال آن ، كار خيرى انجام ندهد و توبه هم نكند، فرشته ماءمور حسنات به فرشته سيئات گويد: «بنويس بر اين بدبخت محروم».

## توبه يا بازگشت از گناهان

توبه يعنى بازگشت از گناه بجانب اطاعت خدا و بندگى و تصميم بر جبران آنچه از او فوت شده ، سيزده خبر در اين باب صادر شده كه بعضى از آنها را در معرض استفاده خوانندگان عزيز قرار مى دهيم .

معاويه بن وهب (راوى خبر) گويد شنيدم كه امام صادق عليه‌السلام مى فرمود:

اذا تاب العبد توبه نصوحا (٤٧) احبه الله فستر عليه فى الدنيا و الاخره .

يعنى : چون بنده اى توبه نصوح كند، خدا دوستش دارد و گناهانش را در دنيا و آخرت بپوشاند.

راوى گويد گفتم چگونه گناهانش را مى پوشاند؟

فرمود: آنچه را از گناهان كه دو فرشته موكل بر او نوشته اند از يادشان مى برد و به اعضا و جوارحش دستور دهد كه گناهانش را پنهان دارند و به بقاع زمين نيز فرمان دهد كه آنچه بر روى تو گناه كرده مخفى بدار، پس خدا را ملاقات نمايد در حالى كه هيچ گواهى نباشد كه بر گناهان او شهادت دهد.

ابوالصباح كنانى گويد از امام صادق عليه‌السلام از گفتار خداى عزوجل پرسيدم كه در سوره تحريم آيه ٨ مى فرمايد:

يا ايها الذين آمنوا توبوا الى الله توبه نصوحا.

(اى كسانى كه ايمان آورده ايد، باز گرديد بسوى خدا، بازگشتى نصوح).

فرمود: بنده ، از گناه توبه كند و ديگر بار بسوى آن گناه بازنگردد.

امام باقر عليه‌السلام به محمد بن مسلم ، فرمود: اى محمد بن مسلم گناهان مؤمن چون توبه كند، آمرزيده است و بايد براى آينده پس از توبه و آمرزش از نو كار كند بخدا اين فضيلت نيست مگر براى اهل ايمان .

گويد: عرض كردم ، اگر بعد از توبه و استغفار از گناهان ، باز گناه كند و توبه كند؟!

فرمود: اى ابامحمد، آيا گمان مى كنى كه بنده مؤمن بر گناهى كه كرده پشيمان مى شود و استغفار مى كند، خدا توبه اش را قبول نمى كند؟

عرض كردم ، راستى اگر اين كار را چند بار تكرار نمايد يعنى گناه كند و استغفار نمايد گناه كند و استغفار نمايد؟

فرمود: هر چند بار كه مؤمن به آمرزش خواهى و توبه بازگردد خداوند نيز به مغفرت و آمرزش او بازگردد و براستى كه خدا آمرزنده و مهربان است ، و توبه را مى پذيرد و از گناهان مى گذرد، پس مبادا مؤمنان را از رحمت خدا نااميد كنى .

## استغفار و طلب آمرزش از گناه

زراره گويد شنيدم امام صادق عليه‌السلام مى فرمود: هرگاه بنده اى گناهى كند. از صبح تا شب مهلت داده مى شود، اگر از خدا طلب آمرزش نمايد بر او نوشته نمى شود.

در خبر ديگرى ابوبصير از آن حضرت نقل كرده هفت ساعت مهلت مى دهند اگر سه مرتبه باين جمله استغفار كند و بگويد: استغفرالله الذى لا اله الا هو الحى القيوم چيزى بر او نوشته نمى شود.

در خبر ديگرى به اين جمله اضافه كرده فرمود: بتحقيق مؤمن پس از بيست سال گناهى كه مرتكب شده متذكر مى شود و استغفار مى كند و آمرزيده مى شود، و اما كافر گناه مى كند و پس از يك ساعت فراموش مى كند.

در خبر ديگرى فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در هر روز هفتاد بار استغفار مى نمود (٤٨) راوى خبر زيد شحام است گويد، گفتم : رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمود استغفر الله و اتوب اليه ؟ (طلب آمرزش مى كنم از خدا و بسوى او باز مى گردم) فرمود: نه ، بلكه مى فرمود: اتوب الى الله (بسوى خدا باز مى گردم).

گفتم : رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم توبه مى كرد و بر نمى گشت و ما توبه مى كنيم و برمى گرديم .

فرمود: خدا مستعان است (يارى كننده است).

در خبر ديگر امام صادق عليه‌السلام فرمود: مؤمنى نباشد كه در شبانه روزش چهل گناه كبيره مرتكب شود و با حال پشيمانى بگويد: استغفر الله الذى لا اله الا هو الحى القيوم ، بديع السماوات و الارض ذوالجلال و الاكرام و اساءله ان يصلى على محمد و آل محمد، و ان يتوب على .

(يعنى : آمرزش مى جويم از خدائى كه معبودى نيست بجز او كه زنده و پاينده است ، پديد آرنده آسمانها و زمين است ، صاحب جلالت و اكرام است و از او مسئلت مى دارم كه درود فرستد بر محمد و آل محمد و اينكه توبه ام را بپذيرد) جز آنكه خداى عزوجل بيامرزد گناهانش را - و خيرى نيست در كسى كه روزانه بيش از چهل گناه كبيره مرتكب گردد.

## مقصود از لمم چيست ؟

محمد بن مسلم از امام صادق عليه‌السلام از معنى لمم (بفتح لام و ميم اول) پرسيد كه در آيه ٣٣ - سوره النجم خداوند مى فرمايد:

(الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ) .

(آن كسانى كه از گناهان كبيره و زنا و دزدى اجتناب كنند، بجز لمم) فرمود: لمم آن گناهى است كه انسان بدان نزديك مى شود سپس ياد خدا مى كند، و از آن گناه توبه مى كند، و خلاصه لغزشهائى است كه انسان در اثر غفلت از ياد خدا بطرف گناه ميل مى كند بعدا ياد خدا مى افتد و استغفار مى كند).

در اين باب شش روايت از امام صادق عليه‌السلام و امام باقر عليه‌السلام رسيده و از معنى لمم از آن جنابان سئوال كرده اند و حاصل فرمايشات آن جنابان در شش حديث همان پاسخى است كه به محمد بن مسلم داده اند باضافه توضيحاتى كه درباره گناهان كبيره و فواحش در جواب سائلين فرموده اند. در نيز در باب گناهان كبيره در معنى لمم بيانى مذكور است .

حديثى از اميرالمؤمنين على عليه‌السلام در اينكه گناهان سه قسم است و تفسير آنها

راوى مى گويد، اميرالمؤمنين على عليه‌السلام روزى در كوفه به منبر برآمد پس از حمد و ثناى حق تعالى فرمود:

اى مردم ، بدانيد كه گناهان بر سه قسم است ؛ سپس سكوت كرد.

حبه عرنى (كه نام يكى از پامنبرى ها بود) عرض كرد يا اميرالمؤمنين ، فرمودى گناهان سه تا است و بعد سكوت كردى ؟

فرمود: بلى ، گفتم و مى خواستم آنها را تفسير كنم و نفس تنگى بر من عارض ‍ شد و مانع شد تفسير كنم ؛ بلى گناهان سه قسم است : گناهى كه بخشوده مى شود - گناهى كه بخشوده نمى شود و گناهى كه براى مرتكب آن ، هم اميد بخشايش داريم و هم مى ترسيم .

حبه عرنى عرض كرد: اى اميرالمؤمنين ، براى ما بيان فرما.

فرمود: آرى ، گناهى كه بخشوده شود، آن بنده اى است كه خداوند بخاطر گناهش در دنيا كيفر داده ، و خدا حليم تر و كريمتر از آنست كه بنده اش را دوبار كيفر دهد.

و اما گناهى كه بخشوده نمى شود، مظالم بندگان است كه بيكديگر دارند؛ زيرا كه خداى تبارك و تعالى آنگاه كه خود را بر خلقش شناسانيد، بخود سوگند ياد كرد و فرمود: «بعزت و جلالم قسم ، كه از ظلم هيچ ظالمى نگذرم ، هر چند دستى بدستى بكوبد و يا دستى بدستى ماليده شود، هر چند كه شاخ زدن حيوان شاخدارى ، به حيوان بى شاخى باشد (٤٩). پس ‍ براى بندگان مظلوم از ظلم كنندگانشان قصاص مى شود تا براى كسى بر گردن كسى مظلمه اى نماند، سپس آنها را بپاى حساب حاضر كنند». و امام گناه سوم ، گناهى است كه خداى تعالى آنرا بر خلقش پرده كشيده و توبه از آن را بر گناهكار روزى كرده بنده گناهكار پيوسته از گناهش ترسان است و در عين حال اميدوار برحمت پروردگارش مى باشد، ما هم براى او مانند خود او، اميد رحمت داريم و از عذاب خدا بر او بيمناكيم .

## تعجيل در عقوبت گناه

دوازده روايت در اين مورد از امام باقر و امام صادق عليهما‌السلام بنقل از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اميرالمؤمنين على عليه‌السلام وارد شده كه چند روايت جامع آنها را نقل مى كنيم .

امام باقر عليه‌السلام ، فرمود: خداى عزوجل هرگاه بخواهد (بنا به مصلحتى از جانب خود) بنده اى را گرامى دارد، و آن بنده گناهكار است او را گرفتار بيمارى كند، اگر بيمارش نكند، گرفتار فقر و نيازمندى كند، اگر باين هم گرفتار نكند مرگ را بر او دشوار مى كند تا كيفر گناهانش باشد.

فرمود: و چون بنا به مصلحتى خداوند بخواهد بنده اى را خوار كند و عمل نيكى در پيشگاه خدا طلبكار است بمكافات آن عمل نيك تنش را سالم كند، اگر اين را هم نكند، روزى او را افزون كند و اگر اين را هم نكند مرگ را بر او آسان كند تا مكافات عمل نيك او گردد.

در چند خبر ديگر امام صادق عليه‌السلام بنقل از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

خداى عزوجل فرموده : بعزت و جلالم سوگند، بنده اى را كه مى خواهم باو ترحم كنم از دنيا نمى برم تا آنكه هر گناهى كه كرده كيفر آنرا در دنيا تلافى كنم يا به بيمارى تنش و يا تنگى معيشتش و يا ترسى در دنيايش ؛ پس اگر باز هم گناهش پاك نشود، مرگ را بر او سخت قرار دهم . و بعزت و جلالم سوگند، بنده اى را كه مى خواهم عذابش كنم از دنيا نمى برم مگر آنگاه كه هر عمل نيكى كه كرده پاداش او را در دنيا بدهم ، يا به وسعت رزقش و يا بسلامتى در تنش و يا به آرامش در دنيايش ، و اگر طلبكار شود مرگ را بر او آسان كنم .

در حديث ششم اين باب امام صادق عليه‌السلام فرمود اميرالمؤمنين على عليه‌السلام در تفسير آيه :

(وَمَا أَصَابَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَن كَثِيرٍ) (٣٠ - سوره شورى):

(و آنچه از مصيبتها به شما مى رسد بسبب آنست كه به اختيار خود بدست آورده ايد، و خدا از بسيارى از گناهانتان مى گذرد).

فرمود: هيچ برگ برگ شدنى و نه خوردن به سنگى ، و نه لغزش قدمى ، و نه خراش چوبى نيست مگر به سبب گناهى (كه انسان مرتكب مى شود) و هر آينه آنچه را كه خداوند مى گذرد بيشتر است ، پس كسى كه خداوند كيفر گناهانش را در دنيا به تعجيل انداخت ، كريمتر و بزرگتر از آنست كه دوباره در آخرت نيز او را كيفر دهد.

در خبر ديگرى از اين باب امام باقر عليه‌السلام فرمود: يكى از پيامبران بنى اسرائيل بمردى گذشت كه نيمى از او به زير ديوار و نيمى ديگر بيرون از ديوار است و مرغان با منقار سوراخ سوراخ و سگان پاره پاره كرده اند. از آنجا گذشت به شهرى رسيد و ديد يكى از بزرگان آنها مرده بر روى تختى خوابانيده اند و پارچه ابريشمى گرانبهائى به رويش كشيده اند و اطراف جنازه اش شمعدانها مى سوزد.

پيامبر خدا عرض كرد: پروردگارا شهادت مى دهم كه تو حكيمى ، عادلى ، ستم روا نمى دارى ، آن يكى از بندگان تو بود كه در تمام عمرش يك لحظه شرك به تو نياورده بود آنچنان مى راندى و اين يك ، بنده اى است كه يك لحظه در عمرش به تو ايمان نياورده بود اينچنين مى راندى ؟

خطاب رسيد: اى بنده من ، آنچنانكه گفتى من حكيم و عادلم ، ستم نمى كنم ، آن بنده ام نزد من بدكار و گناهكار بود، با آن وضع مى راندم تا مرا كه ملاقات مى كند، گناهى بر او نماند، و اين بنده ام حسنه اى نزد من داشت و با اين جلالت مى راندم تا مرا ملاقات كند و حسنه اى از من طلبكار نباشد.

## كلام آخر ما در تفسير گناهان

امام صادق عليه‌السلام فرمود: گناهانى كه نعمت را تغيير مى دهند ستمكارى و جفاكارى است . و گناهانى كه موجب پشيمانى مى شود آدمكشى است . و گناهانى كه موجب نزول بلا مى شود ظلم است - و گناهانى كه پرده را مى درند شرب خمر است - گناهانى كه روزى را باز مى دارند زنا است و گناهانى كه موجب نابودى مى شود قطع رحم است - و گناهانى كه دعا را بر مى گردانند و هوا را تيره مى كنند عقوق والدين يعنى ناسپاسى پدر و مادر است .

در خبر ديگرى امام صادق عليه‌السلام فرمود:

اذا فشا اربعه ظهرت اءربعه : اذا فشا الزفى ظهرت الزلزله اذا فشا الجور فى الحكم احتبس القطر و اذا خفرت الذمه اديل لاهل الشرك من اهل الاسلام و اذا منعت الزكاة ظهرت الحاجه .

يعنى : چون زنا در قومى ظاهر شود زلزله پديد آيد، و چون بى عدالتى و حكم ناحق شايع گردد باران بند آيد، و چون پيمان با اهل ذمه شكسته شود، مشركين بر اهل اسلام پيروز گردند، و چون زكات بازداشته شود فقر و نياز بين مردم آشكار شود.

در اينجا به ترجمه خود از كتاب ايمان و كفر كه بطور گزيده و تلخيص شروع نموده بوديم خاتمه مى دهيم . البته چند باب از آخر كتاب از جمله باب استدراج - محاسبه اعمال - عيبجوئى مردم و دو سه موضوع ديگر كه جمعا بيش از چهل پنج و شش روايت نبوده و بعضى از آنها ضمن مباحث گذشته مندرج است ، به لحاظ خوددارى از تطويل ، از ترجمه و درج آنها صرفنظر نموديم . از خداوند مسئلت داريم توفيق ترجمه ساير مباحث كتاب نفيس اصول كافى را نيز به دنبال اين كتاب نصيب فرمايد.

مترجم .

# پى نوشت ها

۱- جذب ولايت علامه حلى تاريخ طبرى ص ۲۱۱ ج ۳

۲- بكتاب اميرالمؤمنين نگارنده مراجعه شود

۳- نهج البلاغه خطبه همام و ترجمه آن

۴- علامه مجلسى فرموده مقصود از عليين اشرف و اقرب مراتب بخدا است زيرا مراتب قرب بخداوند مختلف و درجاتى دارد و در اين روايت خلقت دل و پيكر پيامبران را از آن دانسته با اينكه در دو رتبه هستند و گويا مقصود از آن عالم جبروت و عالم ملكوت است كه هر دو بالاتر از عالم ملكند يعنى عالم عقل و عالم نفس .

۵- سجين پست ترين دركات و دورترين آنهاست از خدا، و گويا مقصود از آن حقيقت دنيا و دوران آنست كه در زير عالم ملك نهفته است يعنى همين جهان عناصر كه جانها در آن در سياه چال آن زندانى هستند.

۶- سور قرآن را از سوره محمد تا آخر قرآن سور مفصل نامند

۷- آنچه مسلمانان از كفار بدون جنگ و ستيز بدست آورند فى ء گويند.

۸- جزيه ، سرانه ايت كه از كفار اهل كتاب دريافت ميدارند و در مقابل از شرايط امنيت و آزادى در بلاد اسلامى برخوردار مى گردند.

۹- شكيبا باش همچنانكه پيامبران اولوالعزم شكيبا بودند.

۱۰- قنبر آزاد كرده على عليه‌السلام و از خواص آنحضرت بود. حجاج بن يوسف ثقفى او را بخاطر دوستى على عليه‌السلام بقتل رسانيد.

۱۱- علامه مجلسى در معنى حسن ظن بخدا گفته است :

۱- هنگام آمرزش خواهى از خدا خوشبين باشد كه خدا او را مى آمرزد.

۲- چون توبه كند، بداند كه خداوند توبه او را مى پذيرد.

۳- چون از روى حقيقت بدرگاه خدا دعا كند، بداند كه خدا اجابت مى كند.

۴- هرگاه نسبت به كارى و مهمى از خدا كفايت و اعانت خواهد بداند كه خدا او را كفايت مى كند، زيرا اين صفات پديدار نشود جز بوسيله حسن ظن بخدا.

۵- چون كارى براى خدا كند بداند كه آنرا قبول مى كند.

۱۲- مقصود آنحضرت از اين جمله حديث ظاهرا در غيره ماه مبارك رمضان باشد زيرا شكر گزارى روزه خور در ماه مبارك رمضان اجر روزه دار خدا جو را نخواهد داشت بلكه اگر افطار وى بدون عذر شرعى باشد كفاره و قضا هم دارد. مترجم

۱۳- بيت زير از سعدى (عليه الرحمه) اشاره بهمين معنى است

شكر نعمت نعمتت افزون كند كفر نعمت از كفت بيرون كند

۱۴- مدارا و سازگارى يك موضوع اخلاقى است و حقيقت آن عبارت از اينست كه هر روزى در معاشرت و زندگى خود دچار همكار و هم زندگى ناجور مى شود مانند همسايه و زن و فرزند و همسفر و همكار و حاكم و رئيس و غيره و بناچار بايد خود را آماده كند با اين همكاران و معاشران مدارا و سازگارى كند وگرنه دچار تلخ كامى و زيان فراوان خواهد شد. چنانچه در زمان جاهليت و تاريخ پيش از اسلام بر اثر پيش آمدهائى فرزندان از خانواده ها اخراج مى شدند و نسب آنها گم مى شد.

۱۵- نجاشى بانون مفتوحه و تشديد جيم لقب پادشاه حبشه است كه به پيغمبر ايمان آورد و نامش ‍ اصحمه بن بحر است .

۱۶- مجلسى (عليه الرحمه) در تفسير زهد از پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت كرده كه آنحضرت از جبرئيل تفسير زهد را پرسيد و او در پاسخ بعرض رسانيد كه :

زاهد دوست دارد آنچه را كه آفريننده اش دوست دارد و بد دارد آنچه را كه آفريننده اش بد دارد، از حلال دنيا كناره گيرد و بحرامش رو نكند! زيرا در حلالش حساب است و در حرامش عقاب ، به همه مسلمانان مهرورزد چنانچه بخود مهرورزد، از گفتاريكه بدردش نخورد كناره گيرد چنانچه از كار حرام ، از بسيار خوردن كناره كند چون از خوردن مردار بسيار بدبو و گندو، از كالاى دنيا و زيورش كناره گيرد چون از آتش سوزان كه در او درگيرد، آرزويش كوتاه است و مرگش برابر چشم او است .

۱۷- از اين روايت اهميت و عظمت حق مادر معلوم مى گردد و بديهى است زحماتى را كه مادران درباره فرزندان از ابتداى حمل تا دوران رشد و بلوغ متحمل مى شوند پدران درباره آنها متحمل نمى گردند و بنابراين لازم است فرزندان حق مادران را بيش از پدران رعايت نمايند. مترجم

۱۸- علامه مجلسى رحمه‌الله در توضيح اين جمله مى گويد: اگر راست بگويد تو دشمن منى مخاطب او بواسطه دشمنى با او دين ندارد و اگر دروغ بگويد خود بواسطه تهمت و افتراء ببرادر مؤمن خود از ايمان خارج شده و اين يكى از معانى كفر است در برابر ايمان

۱۹- اين حديث تاءييد كلام حق تعالى در آيه مباركه ۱۳۹ - النساء مى باشد كه مى فرمايد. وقد نزل عليكم فى الكتاب ان اذا سمعتم آيات الله يكفربها و ستهزء بها فلا تقعدوا معهم حتى يخوضوافى حديث غيره انكم اذا مثلهم ان الله جامع المنافقين و الكافرين فى جهنم جميعا:

و بتحقيق در كتاب كريم بر شما آمده است اين حكم كه هر گاه شنيديد كه آيات الهى مورد انكار و استهزاء قرار گرفته است نبايد در آن مجلس بنشينيد تا اينكه وارد صحبت ديگرى شوند. اگر بنشينيد در اينصورت شما هم مانند ايشانيد بدرستيكه خداوند گرد آورنده منافقين و كافرين است در جهنم همه شانرا. مترجم

۲۰- بنظر مترجم منظور حضرت صادق عليه‌السلام از كافر در اين حديث كافر حربى و معاند باشد نه كافر ذمى

۲۱- اين خبر دلالت بر اينكه از سهم امام مى توان براى اصلاح ما بين دو مسلمان مصرف نمود.

۲۲- اگر «ما» در حديث ، ماء استفهاميه باشد معنى همان است كه فوقا گفته شد در اينصورت بايد گفت پاسخ استفهام بقرينه نزد متكلم معلوم بوده كه آن فوق مرتبه ايمان ميثم است كه او را از تقيه بازداشت . زيرا:

تقيه براى حفظ جان و مال يك حكم عمومى و قانون ثابتى است براى عموم . و موضوع جانبازى در راه حق امرى است مخصوص به عاليترين مراتب ايمان كه اهل حق و يقين براى پيشرفت مقاصد دينى و مبارزه با بساط قلدرى و ظلم و بيدادگرى مشتاقانه آماده جانبازى در راه حق و حقيقت مى گردند و اين را از نظر شرع به جهاد استماته تعبير مى كنند و اين مقام داوطلبى براى حانبازى در راه حق از شرايط و مقررات قانون عمومى بر كنار است و بهمين جهت پيران از جهاد و كودكان نابالغ و بلكه زنان هم بسا باين مقام عالى نائل مى گردند و بجانبازى در راه حق مبادرت مى ورزند چنانچه در تاريخ شهداى كربلا ملاحظه مى شود.

علامه مجلسى گفته ممكن است حديث را اينطور معنى كرد كه ميثم ديگران را از تقيه منع نكرده است گرچه خودش آنرا ترك كرده و در راه حق جانبازى نموده است زيرا او آيه اى را كه درباره عمار و تجويز تقيه وى در برابر كفار نازل شده بخوبى مى دانسته است و ظاهرا علت اين بيان امام صادق عليه‌السلام اين بوده كه چون حكومت جور بر حكومت اسلامى تسلط يافت و بساط قلدرى و ديكتاتورى را فراهم ساخت و آزادى مردم را سلب كرد مردم در هيجان افتادند و آزادى طلبان كه بيشتر دوروبر امام صادق عليه‌السلام بودند براى جلوگيرى از ظلم و ستم حكومت ، نسبت به كناره گيرى امام صادق عليه‌السلام و سكوت آنحضرت اعتراض داشتند، خصوصا با قيام زيد شهيد و فجايعى كه درباره او و اصحابش بوجود آمد، و كسانيكه با دسته هاى انقلابى همكارى مى كرديد بيشتر جانبازيهاى امثال ميثم و رشيد هجرى را يادآورى مى نمودند و شايد تصور مى كردند علت عدم قيام امام عليه‌السلام ترس از جان است و مى گفتند چرا ميثم و همكارانش بر جان خود نترسيدند و در برابر حكومت زور و جور قيام كردند و دل بشهادت دادند و امام عليه‌السلام براى تسكين خاطر مردم كه در برابر اين تبليغات واقع مى شدند مى فرمايد «ميثم كه خود داوطلب جانبازى در راه حق بود و جان خود را نثار عقيده خود كرد و تقيه نكرد، كسى را هم از تقيه منع نكرد زيرا او بهتر از ساير مردم به آيه اى كه درباره تجويز تقيه نازل شده بود دانا بوده است»

۲۳- عبارت عربى اين جمله : لا يلسع من حجر مرتين است ، حجر سوراخ مار است كنايه از اينست كه مؤمن از يك جهت دوبار گول نمى خورد زيرا يكبار كه از جهتى زيان ديد بايد عبرت گيرد و مرتبه دوم حواسش جمع كند و خود را بزيان نياندازد. مترجم

۲۴- از احاديث اين باب ، معلوم مى شود كه انبياء و اوصياء در بيماريهاى جسمى مانند ديگر مردمند، بلكه از ديگران گرفتارترند و اين ضررى بمقام آنها ندارد و بمانند سخنانى كه نصارى درباره حضرت عيسى عليه‌السلام گفتند به آنها نيز مى گويند. علاوه بر اين ، اين گرفتاريها براى آنها علو مرتبه و درجات است .

۲۵- علامه مجلسى شرحى در ذيل اين روايت دارد كه در آن نظرات و عقايد بعضى از دانشمندان و حكما را در مورد قلب و حقيقت آن متذكر گرديده ولى خود معظم له راجع به حقيقت دل عقيده اى ابراز نكرده بلكه مى گويد: اكثر مردم حقيقت دل و اوصافش را نمى دانند و ائمه اطهار (عليهم‌السلام ): نيز بجز كنايه و اشاره درباره آن چيزى نگفته اند، براى ما هم احتياط آنست كه بدانچه امامان بيان كرده اند اكتفا كنيم و بهمان صلاح و فساد و آفات و درجاتش توجه نمائيم و در اكمال اين خلقت شگفت انگيز و لطيفه پروردگارى بكوشيم و آنرا از صفات بد شيطانى پاك سازيم و به اخلاق فرشته هاى رحمانى آراسته سازيم تا بدينوسيله آماده برآمدن بپايه هاى كمال شويم ...

۲۶- در خبرى صحيح آمده كه مقصود از امام مبين ، وجود مقدس اميرالمؤمنين على عليه‌السلام است كه ميزان سنجش اعمال مردم است و اعمال حسنه مردم اولين و آخرين بوسيله آن جناب ارزيابى مى شود...

۲۷- علامه مجلسى رحمه‌الله ذيل اين جمله روايت توضيح داده كه اى صاحبان عقل از اين روايت پند گيرد و بينديشد در حاليكه جانورى بى شعور و غير مكلف از همسايگى گنه كاران زيان بيند، حال تو انسان با شعور در گنهكارى و همسايگى گناهكاران چه خواهند شد؟ و اين روايت دلالت دارد بر اينكه برخى از جانوران نيز به پاره اى تكاليف شرعيه و كارهاى بندگان خدا شعور و آگاهى دارند.

۲۸- تعرب يعنى پس از هجرت و آمدن به شهر و اجتماع ، برگشتن به بيابان و با چادرنشينان بسر بردن و گويا در صدر اسلام هر كه از اعراب بدوى پس از هجرت بجاى خود بر مى گشت بدون عذر او را چون مرتد مى شمردند.

۲۹- مجلسى رحمه‌الله فرموده : دليل حرمت شهادت زور در حديث بيان نشده و اين معنى گويا از منطوق كتمان شهادت معلوم مى شود زيرا وقتيكه كتمان شهادت بر حق حرام باشد شهادت بناحق نيز از آن بدتر است .

۳۰- مرحوم مجلسى در شرح اين حديث گفته : مقصود از جدال در اين حديث ، جدال بر سر موضوعات باطل و بيهوده است و اما جدال براى اثبات حق و جدال پسنديده طبق فرموده حق تعالى و جادلهم بالتى هى احسن خوب است .

۳۱- از اين حديث بر مى آيد كه دشنام دادن نيز از صفات سفهاء است . مترجم

۳۲- علامه مجلسى رحمه‌الله ضمن توضيحى كه درباره اين روايت داده گفته است : «...ممكن است شكنجه كسى موجب هدايت ديگران باشد و پدران بخاطر حفظ فرزندان دست از ظلم و ستم بكشند و در برابر شكنجه اى كه بفرزند شده خداوند او را چندين برابر عوض دهد و او را راضى نمايد...».

۳۳- مقصود از اين بيان آنست كه از هر گونه بى ادبى و بى احترامى نسبت بپدر و مادر نهى شده حتى از اف گفتن كه معمولا با كج نمودن ابرو و اخم كردن تواءم است تا برسد بسخنان ناشايست و احيانا ناپسند و فحش و ناسزا گفتن و غيره ...

۳۴- ظاهرا قسمت اول اين حديث دلالت دارد بر اينكه غيبت شامل بهتان هم هست و يا مقصود از ذكر عيوب خلقتى اوست كه باختيار او نمى باشد و قسمت دوم ذكر گناهان است كه خداوند پرده پوشى كرده و او فاش نمايد.

۳۵- مقصود از اين بيان ظاهرا اينست كه انسان نذرى كه مى كند اگر بلوازم آن عمل نكند كفاره دارد، وعده دادن بمؤمن نيز مثل نذر واجب است بوعده خود وفا كند منتها اگر خلف وعده كند كفاره ندارد و گناهش بجاى خود محفوظ است .

۳۶- اين آيه مباركه ۱۳۷ از سوره نساء در مبحثهاى گذشته نيز مورد استناد قرار گرفته بود با اين فرق كه در آنجا در مقام بيان ترك مجالست با كسانيكه آيات الهى را مورد تمسخر و استهزاء قرار مى دهند و در اين جا مقصود ترك مجالست با گنهكاران بطور اعم مى باشد.

۳۷- مجلسى رحمه‌الله در ذيل اين حديث گويد: ظاهر اينست كه مقصود از كفر در اين بيان اشعار دارد به كم اعتنائى بدين و سستى يقين زيرا داعى غالبى بر مخالفت امر خدا وجود ندارد و اين گونه كفر سبب عذاب عظيم و كيفر طولانى است و كفرى نيست كه موجب خلود در آتش با كفار باشد و شفاعت سود ندهد و در دنيا محكوم بنجاست گردند و نكاح وارث آنها ممنوع گردد.

۳۸- از مجلسى رحمه‌الله : مقصود از وجه ، ذات او يا آنكه مقصود انبياء و حجج او و يا دين اوست .

۳۹- مجلسى رحمه‌الله از شيخ بهائى نقل نموده كه شايد مقصود اين است كه هر كس چيزى را از دين شمارد كه واقعا از دين نباشد كمترين حد شرك است اگرچه باين اندازه باشد كه هسته را سنگريزه و سنگريزه را هسته داند و بدان معتقد گردد تا اينكه گويد شايد تشبيه به سنگريزه و هسته اشعار دارد بر اينكه بدعت در ضروريات دين موجب شرك است ... و تا آنجا كه مى گويد: هر كس چيزى در دين بدعت گذارد مشرك باشد زيرا بخدا افتراء بسته و براى او شريك آورده كه پيروى از شيطان يا نفس و هوى كرده و اين شرك بمعناى اعم است .

۴۰- مثلا هوا گرم است يكى بگويد: اوه چقدر هوا گرم شده و يا زمستان هوا سرد است بگويد، وه ، چقدر هوا سرد شده و يا چرا امروز بارانى است و يا باران زياد مى بارد و يا چرا خدا مرا ثروتمند نكرده و فلانى را ثروت فراوان داده ، و يا بگويد پيامبر خدا در مورد فلان حكم چنين مقرر مى كرد بهتر بود و امثال اين موارد همه شرك محسوب مى گردد.

۴۱- از اين جمله معلوم مى شود كه عاقبت شك و ترديد به كفر منتهى مى گردد.

۴۲- از دو روايت اخير برمى آيد كه هر چند كسى سعى و كوشش در اطاعت و عبادت خدا و خضوع و خشوع در برابر پروردگار داشته باشد و معتقد به ولايت ائمه اطهار و اهل بيت رسالت (عليهم‌السلام ) نباشد عمل او باطل و نفعى بحال او ندارد.

۴۳- خوارج كسانى بودند دكه از ولايت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام بيرون رفتند و بر آنحضرت شوريدند و جنگ نهروان را بپا كردند.

۴۴- مقصود از اين امر در متن حديث كه دارد: فهم سلم احد لايعرف هذا الامر؟ دو احتمال بنظر مى رسد: اول كسيكه داراى اين چنين معتقداتى باشد كه آن گواهى بر وحدانيت حق تعالى و رسالت پيامبر گرامى و ولايت و دوستى خاندان عصمت و طهارت است ، همانطور كه راوى حديث بر امام عليه‌السلام عرضه داشته است .

احتمال دوم اينكه مقصود از هذا الامر بخصوص امر ولايت و دوستى خاندان عصمت و طهارت مى باشد.

۴۵- در جمله اخير فرمايش امام باقر عليه‌السلام ، كه فرمود «آنان قومى در طائف بودند، اختصاص به مردم طائف آن زمان ندارد، بلكه در هر زمان و هر مكان چنين مردمى هستند كه در حال ترديد و تزلزل مى باشند گاهى بسوى ايمان ميل كنند و زمانى رو بانحراف و نفاق ؛ و اين نيست جز ضعف در يقين و سستى ايمان ، پناه مى بريم بخدا از اين حالت نابسامان .

۴۶- اين حديث مفهوم موافق آيه مباركه من جاء بالحسنه فله عشر امثالها و من جاء بالسيئه فلا يجزى الا مثلها... مى باشد يعنى كسيكه يك كار خوب انجام دهد ده برابر حسنه دارد و اگر يك كار بد بكند يك برابر كيفر بيند.

۴۷- در معنى توبه نصوح مجلسى رحمه‌الله اقوالى را از مفسرين نقل كرده است كه چون دانستن آن بى فايده نيست در معرض مطالعه خوانندگان محترم مى گذاريم .

قول اول اينكه توبه پندآموز باشد كه مردم از توبه او پند گيرند و بمانند او درصدد توبه و بازگشت بسوى طاعت خدا باشند.

قول دوم اينكه - توبه خالص و پاك براى رضاى خدا باشد يعنى براى خشنودى خدا از گناه پشيمان شده باشد نه از ترس جهنم و طمع بهشت توبه كند.

قول سوم اينكه - توبه رفو كننده از نصاحت بمعنى خياطت كه گويا آنچه از پرده ديانت پاره شده بوسيله توبه دوخته شود و توبه كننده را با اولياء خدا و دوستان او بهم گرد آورد.

قول چهارم اينكه - توبه اى كامل و حقيقى باشد كه تمام آثار و تيرگى گناهان را از دل ريشه كن كند.

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام در نهج البلاغه حقيقت توبه را منوط به شش شرط زير دانسته است .

شخص توبه كننده بايد از گناهان گذشته پشيمان باشد - واجباتى را كه از دست داده تدارك و جبران نمايد - مظالم و حقوقى را كه از مردم بعهده دارد ادا كند و از طرفهاى خود حلاليت طلبد - تصميم قطعى بگيرد كه ديگر گرد گناه نگردد - تن خود را باندازه اى كه در نافرمانى خدا فربه نموده در طاعت و بندگى خدا لاغر كند و تلخى طاعت خدا را بخود بچشاند همچنانكه شيرينى گناه را چشانيده است .

۴۸- علما گفته اند: استغفار پيامبران و امامان بجهت ارتكاب گناه نبوده است ، زيرا فقهاى اماميه اتفاق دارند كه آنان معصومند زيرا قلب آنان دائما بياد خدا مشغول و محو جمال اويند و اشتغال بامور دنيا را از قبيل خوردن و آشاميدن و معاشرت با زنان و ساير امور مباحه كه از ياد خدا باز مى دارد بر خود ناروا دانند و از آن بخدا بازگردند و اينست معنى توبه و استغفار انبيا و اولياى خدا.

۴۹- علامه مجلسى رحمه‌الله در شرح اين جمله از روايت (كه شاخ زدن حيوان شاخدارى به حيوان بى شاخ باشد) گفته است : اين جمله دلالت دارد بر اينكه حيوانات نيز در قيامت محشور مى شوند، همانطور كه آيه و اذا الوحوش حشرت و اخبار ديگر نيز اين روايت را تاييد مى كند و اكثر متكلمين خاصه و عامه بدان معتقدند اگرچه در خصوصيات آن اختلاف دارند، و بعضى ها شاخدار (قرناء) را به انسان نيرومند و قلدر و بى شاخ (جماء) را به انسان ضعيف و ناتوان حمل كرده اند و در پايان گفته شايد مقصود اين باشد كه اگر كسى حيوان شاخدارى را به بيشاخى مسلط كند مسئول است .

فهرست مطالب

[ديباچه كتاب 2](#_Toc73634220)

[ظهور اسلام 2](#_Toc73634221)

[قرآن در خلافت ابوبكر 4](#_Toc73634222)

[قرآن در خلافت عمر 4](#_Toc73634223)

[قرآن در خلافت عثمان 5](#_Toc73634224)

[قرآن در خلافت امام على بن ابيطالب عليه‌السلام 6](#_Toc73634225)

[خلافت امام حسن مجتبى عليه‌السلام 8](#_Toc73634226)

[كتاب كافى و شرح و ترجمه هاى آن 12](#_Toc73634227)

[ايمان و كفر 14](#_Toc73634228)

[كفر 14](#_Toc73634229)

[ايمان 15](#_Toc73634230)

[پيشگفتار 17](#_Toc73634231)

[بخش اول : در حقيقت ايمان و لوازم آن 19](#_Toc73634232)

[بخش اول : در حقيقت ايمان و لوازم آن 22](#_Toc73634233)

[خلقت آدم عليه‌السلام چگونه بود؟ 23](#_Toc73634234)

[در بيان شمه اى از حكمت آفرينش 25](#_Toc73634235)

[ستون هاى اسلام كدامند؟ 29](#_Toc73634236)

[وجه تمايز ايمان بر اسلام 32](#_Toc73634237)

[در تعريف ايمان و اسلام به عبارت ديگر 35](#_Toc73634238)

[ايمان در تمام اعضاء بدن آميخته است 37](#_Toc73634239)

[مراتب ايمان 42](#_Toc73634240)

[توصيف اسلام از زبان اميرالمؤمنين عليه‌السلام 44](#_Toc73634241)

[توصيف اسلام از زبان رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 44](#_Toc73634242)

[خصال مؤمن و حقيقت ايمان و يقين 46](#_Toc73634243)

[در حقيقت و خواص يقين 48](#_Toc73634244)

[مقام رضا به قضاء الهى 50](#_Toc73634245)

[تفويض امور بر خدا و توكل بر او 52](#_Toc73634246)

[تفويض امور بر خدا و توكل بر او 53](#_Toc73634247)

[در حقيقت توكل و مراتب آن 53](#_Toc73634248)

[در مراتب خوف و رجاء و فوايد آنها 54](#_Toc73634249)

[داستان توبه راهزن شرور و ماجراى بعد از توبه او 56](#_Toc73634250)

[حسن ظن و خوش بينى به خدا 59](#_Toc73634251)

[اعتراف به تقصير در پيشگاه باري تعالى 60](#_Toc73634252)

[در اطاعت و پرهيزكارى 61](#_Toc73634253)

[ورع (پارسائى) 63](#_Toc73634254)

[در معنى ورع 64](#_Toc73634255)

[عفت (پاكدامنى) 64](#_Toc73634256)

[در اجتناب محرمات 66](#_Toc73634257)

[در اداى واجبات الهى 67](#_Toc73634258)

[عبادت و فوايد آن 68](#_Toc73634259)

[عبادت كنندگان سه طايفه اند 70](#_Toc73634260)

[نيت در عمل 70](#_Toc73634261)

[بر الوالدين (نيكى به پدر و مادر) 73](#_Toc73634262)

[اهتمام به امور مسلمين و نصيحت و خير خواهى نسبت به آنان 78](#_Toc73634263)

[گرامى داشتن سالمندان و پيران 79](#_Toc73634264)

[مؤمنين با يكديگر برادرند 79](#_Toc73634265)

[حقوق برادران مؤمن بر يكديگر و اداى حق آنها 81](#_Toc73634266)

[ديدار برادران دينى 84](#_Toc73634267)

[در فضيلت مصافحه (دست بهم دادن) 87](#_Toc73634268)

[مذاكره برادران 88](#_Toc73634269)

[ادخال سرور بر دل مؤمنين (شاد كردن آنها) 90](#_Toc73634270)

[بر آوردن حاجت مؤمن 91](#_Toc73634271)

[بر آوردن حاجت مؤمن 92](#_Toc73634272)

[اطعام مؤمن 94](#_Toc73634273)

[ثواب كسى كه مؤمنى را بپوشاند 96](#_Toc73634274)

[اصلاح بين مردم 97](#_Toc73634275)

[در احياء مومن 98](#_Toc73634276)

[در دعوت خانواده به ايمان 99](#_Toc73634277)

[دعوت مردم به ايمان در زمان تقيه 100](#_Toc73634278)

[تقيه و موارد لزوم آن 101](#_Toc73634279)

[در راز نگهدارى 104](#_Toc73634280)

[نشانه ها و صفات مؤمن 105](#_Toc73634281)

[بخش دوم : آفت هاى ايمان 110](#_Toc73634282)

[نشانه هاى ديگر مؤمنين 113](#_Toc73634283)

[مؤمنين حقيقى بسيار كم اند 115](#_Toc73634284)

[بعضى امورى كه مؤمن با آن روبرو مى شود 116](#_Toc73634285)

[مؤمنان دو گونه اند. 117](#_Toc73634286)

[شدت گرفتارى مؤمن 119](#_Toc73634287)

[در فضل و ثواب فقراء مسلمانان 120](#_Toc73634288)

[داستان مرد توانگر و فقير: 121](#_Toc73634289)

[گفتارى درباره قلب 123](#_Toc73634290)

[بخش دوم : آفت هاى ايمان 124](#_Toc73634291)

[گناهان يا آفتهاى دل 124](#_Toc73634292)

[گناهان كبيره ؟ 128](#_Toc73634293)

[كوچك شمردن گناهان و اصرار بر آنها 130](#_Toc73634294)

[كوچك شمردن گناهان و اصرار بر آنها 138](#_Toc73634295)

[در اصول كفر و اركان آن 139](#_Toc73634296)

[چند خبر در ريا و خودنمائى 143](#_Toc73634297)

[در مذمت كسى كه مردم براى مصون بودن از شرش پرهيز مى كنند 146](#_Toc73634298)

[در مذمت كسى كه مردم براى مصون بودن از شرش پرهيز مى كنند 147](#_Toc73634299)

[سركشى و تعدى 148](#_Toc73634300)

[قساوت و سخت دلى 148](#_Toc73634301)

[ظلم و ستمكارى 149](#_Toc73634302)

[پيروى از هوى و هوس 151](#_Toc73634303)

[مكارى - پيمان شكنى - فريبكارى 152](#_Toc73634304)

[دروغ و دروغگوئى 152](#_Toc73634305)

[دورو و دو زبان 155](#_Toc73634306)

[قهر كردن برادران دينى از يكديگر 156](#_Toc73634307)

[قطع رحم يا ترك رابطه خويشاوندى 157](#_Toc73634308)

[عقوق والدين يا ناسپاسى پدر و مادر 159](#_Toc73634309)

[انكار و تيزى جستن از نسب 161](#_Toc73634310)

[كسى كه لغزشها و عيوب مؤمنين را جويا شود 163](#_Toc73634311)

[سرزنش مؤمنان 163](#_Toc73634312)

[غيبت و بهتان زدن 164](#_Toc73634313)

[حرمت روايت بر ضرر مؤمن 165](#_Toc73634314)

[نهى از شماتت مؤمن 166](#_Toc73634315)

[دشنام دادن 166](#_Toc73634316)

[تهمت و سوء ظن 168](#_Toc73634317)

[خلف وعده 169](#_Toc73634318)

[كسى كه مؤمنى را بترساند 171](#_Toc73634319)

[سخن چينى 172](#_Toc73634320)

[كسى كه اطاعت مخلوق نمايد در نافرمانى خالق 172](#_Toc73634321)

[در عقوبات زودرس بعضى گناهان 173](#_Toc73634322)

[همنشينى با گنهكاران 174](#_Toc73634323)

[بخش سوم : اقسام كفر - نفاق و منافقين - شرك - شرك و مسائل ديگر 176](#_Toc73634324)

[در اقسام كفر 176](#_Toc73634325)

[ستون هاى كفر و شعبه هاى آن 182](#_Toc73634326)

[نفاق و صفات منافقين 184](#_Toc73634327)

[هوسرانى بر چهار شعبه است : ستمكارى - دشمنى - شهوترانى و سركشى ؛ 185](#_Toc73634328)

[شرك و كمترين حد آن 187](#_Toc73634329)

[شرك و كمترين حد آن 194](#_Toc73634330)

[شك و ترديد در اعتقاد 195](#_Toc73634331)

[مستضعفين چه كسانى هستند؟ 197](#_Toc73634332)

[اصحاب اعراف كيانند؟ 200](#_Toc73634333)

[معارين يا صاحبان ايمان عاريه 202](#_Toc73634334)

[در علامت ايمان عاريه 204](#_Toc73634335)

[چند خبر در وسوسه و حديث نفس 205](#_Toc73634336)

[چند خبر در وسوسه و حديث نفس 207](#_Toc73634337)

[در اعتراف به گناه و پشيمانى از آن 209](#_Toc73634338)

[پنهان داشتن گناهان 211](#_Toc73634339)

[توبه يا بازگشت از گناهان 213](#_Toc73634340)

[استغفار و طلب آمرزش از گناه 215](#_Toc73634341)

[مقصود از لمم چيست ؟ 216](#_Toc73634342)

[تعجيل در عقوبت گناه 219](#_Toc73634343)

[كلام آخر ما در تفسير گناهان 222](#_Toc73634344)

[پى نوشت ها 224](#_Toc73634345)

[فهرست مطالب 232](#_Toc73634346)